

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای شعبانیه

محمد علی صالح غفاری

BF
 ۲۶۹/۵۰
 شرح و تفسیر دعای شعبانیه / تألیف محمدعلی صالح غفاری -
 تهران؛ مؤسسه انتشارات بعثت. بهار ۱۳۷۹.
 [۱۳۷۵] ص.
 واژه‌نامه، کتابنامه: ص.
 بها: ۸۰۰۰ ریال
 شابک ۱ - ۳۰ - ۶۰۶۷ - ۹۶۴ - ۱ - 30 - 6067 - 964 - ISBN
 ۱. دعای کمیل - شرح و تفسیر. ۲. دعاها الف. مؤسسه انتشارات
 بعثت. ب. عنوان.
 ۴ ش ۲ ص ۲۶۹/۵۰ BF کتابخانه انتشارات بعثت ۱۳۷۹

نام کتاب : شرح دعای شعبانیه
 تألیف : محمدعلی صالح غفاری
 ناشر : مؤسسه انتشارات بعثت
 لیتوگرافی : عروج
 چاپ : محمد
 تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
 تاریخ انتشار : بهار ۱۳۷۹، نوبت اول
 تعداد صفحه : ۱۷۵
 قیمت : ۸۰۰۰ ریال
 شابک : ۱ - ۳۰ - ۶۰۶۷ - ۹۶۴ - ۱ - ISBN : 964-6067-30-1

نشانی دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر، شماره ۶۸، ساختمان بعثت
 کد پستی ۱۴۱۷۹، تلفن: ۶۴۱۹۸۹۹-۶۴۹۸۵۲۴، دورنگار: ۶۴۹۸۴۶۵

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

مقدمه

- ۱ فرازهای دعای شعبانیه
- ۴ ترجمه دعای شعبانیه
- ۱۶ شرح کلی
- ۲۲ کیفیت ارتباط انسان
- ۳۳ ارتباط انسانها
- ۳۷ راه کسب این دو نوع سرمایه
- ۳۹ فیوضاتی که از مسیر اخلاق به ایشان می‌رسد
- ۹۰ طمع بستن به خدا
- ۱۰۳ بحثی در زمان
- ۱۰۷ ذنب و مغفرت



مقدمه

انسانها بایستی بدانند که مزدور خدا نیستند تا کاری کنند و از خدا مزد بخواهند، همچنین روابط تجاری با خدا ندارند که متاعی را برده باشند و بهای آن را مطالبه کنند؛ بلکه نیازمندانی هستند که حاجت خود را در خانه خدا برده‌اند و از خدا تقاضای رفع حوائج دارند.

ما انسانها حتی اگر از اولیاء خدا باشیم حقی بر خدا نداریم تا آن را مطالبه کنیم. همه سرمایه‌های ما امید است و بایستی از عفو خدا استفاده کنیم. وقتی معصومین همه با خدا چنین گفتگو می‌کنند، برای ما با این همه ضعف و ناتوانی و سابقه گناه سرمایه‌ای جز امید به عفو خدا باقی نمی‌ماند، زبان طلب و تقاضای عفو را نیز از این دعای شریف می‌آموزیم.

امیدواریم که با توجه به مندرجات آن از این دعای شریفه بهره‌مند شده و کیفیت رابطه خود را با خداوند متعال بدانیم. ائمه اطهار در این دعای شریف به مردم می‌آموزند که چگونه و با چه زبانی و سخنی و بیانی با خدای خود رابطه پیدا کنند.

فرازهای دعای شعبانیه

۱. صلوات بر پیغمبر و برکات صلوات و دلیل این که چرا بایستی دعای خود را با صلوات شروع کنیم.
۲. اولین خواهش از خداوند تبارک و تعالی این است که وقتی انسان به خانه خدا می‌رود و از او خواهشی می‌کند خداوند به خواهش او توجه کند و دعای او را بشنود.
۳. دلائل این حقیقت که اگر خدا انسان را از لطف خود محروم کند و انسان از خدا مأیوس شود آیا پناهگاه دیگری غیر از خدا دارد که به آنجا پناه ببرد و به زندگی خود ادامه دهد؟
۴. آیا لطف خدا و توجه خدا لازم است که بر پایه استحقاق بندگان باشد و یا این که لطف بر خدا واجب است، خواه بنده اش مستحق باشد یا نباشد.
۵. سرمایه انسان در ارتباط با خداوند متعال در دنیا و آخرت فقط اقرار به گناه و خواهش و نیایش است. اعمال بندگان خدا دلیل استحقاق آنها نمی‌شود.
۶. تقاضای عفو و غفران از خداوند تبارک و تعالی
فقد جعلت الاقرار بالذنب... الهی جودک بسطاملی

۷. خداوند تبارک و تعالی به لطف خود انسانها را به رحمت خود امیدوار می‌کند و یکی از دلایل استحقاق بندگان، امیدواری به خداوند متعال است:

الهی جودک... تال فلک الحمد ابداً

۸. مقابله بندگان خدا با لطف و کرم خدا و مطالبات آنها از خداوند متعال.

الهی ! ان اخذتني بجرمی... تا الهی ان کان صغراً...

۹. اعتراف به این حقیقت که ما هرگز با عبادت و طاعت نمی‌توانیم با لطف و کرم خدا برابری کنیم.

۱۰. اعتراف به این حقیقت که ما عمر خود را در گناه و معصیت و سهو و نسیان می‌گذرانیم.

۱۱. اعتراف به قلت حیا و شرم در برابر این خواهشها به دلیل این که انسان استحقاق یک چنین خواهشهایی را از خداوند متعال ندارد

الهی انا عبد اتصل الیک...

۱۲. انسان از خدا خواهش می‌کند که در برابر دعوتهای او توفیق اجابت داشته باشد:

انظر الی نظر من نادیته فاجابک

۱۳. اعتراف به این حقیقت که انسان وابسته خدا و در پناه خدا هرگز ذلت و خواری نمی‌بیند:

الهی ان من تعرف بک غیر مجهول

۱۴. تقاضا و خواهش از خداوند متعال که امید او را به ناامیدی بدل نسازد و او را با بندگان خالص و مخلص خود محشور کند:

اجعلنی فی اهل ولایتک...

۱۵. کاملترین خواهشها از خداوند متعال که اگر اجابت شود دیگر گمشده‌ای ندارد:

الهی هب لی کمال الانقطاع...

۱۶. تقاضای بیشتر و زیادتر در این که خداوند به سابقهٔ بندگان و گناه و معصیت آنها توجه نکند و بنده خود را به همین دلیل که در خانه او رفته است بپذیرد:

الهی ان کانت الخطایا...

۱۷. تکرار صلوات بر حضرت رسول اکرم که فرموده‌اند وقتی دعا بین دو صلوات قرار می‌گیرد حتماً "به اجابت می‌رسد.

ترجمه دعای شعبانیه

پروردگارا!

رحمت و برکات خود را بر محمد و آل محمد فراوان گردان.
 هنگامی که من بنده تو خواهشی و تقاضائی می‌کنم خواهشم را
 قبول کن، و هنگامی که تو را صدا می‌زنم صدای مرا بشنو. هنگامی
 که با تو مناجات می‌کنم به من توجه فرما.

پروردگارا!

از همه کس و همه چیز به سوی تو گریخته‌ام و به تو پناه آورده‌ام. با
 حالت دعا و تضرع برابر تو ایستاده‌ام. به ثوابهائی امیدوارم که در
 اختیار تو است.

پروردگارا!

تو از باطن من آگاهی، از حوائج من باخبری و اسرار مرا می‌دانی و
 هرگز عاقبت کار من و نتایج اعمال من از تو پوشیده نیست.

پروردگارا!

من نمی‌خواهم با بیان و زیان سر خود را برای تو آشکار کنم.
 حاجت من و سر من برای تو ثابت و روشن شده است. آنچه در

سر خود دارم و یا آشکار می‌گویم همه اینها در اختیار تو است و در اختیار دیگری نیست. نفع و ضرر، نقائص و جوددی، و رزق و روزی من همه با تو است. اگر تو مرا واگذاری چه کسی می‌تواند یاری‌ام کند؟!

پروردگارا!

از غضب تو و فرود آمدن عذاب تو به خودت پناهنده می‌شوم.

پروردگارا!

خود را می‌بینم که در برابر عظمت تو ایستاده‌ام و زیر سایه توکل به تو قرار گرفته‌ام؛ چون می‌بینم تو آنچنان که خود اهلیت داری مرا مشمول عنایت خود قرار می‌دهی نه آنطور که من اهلیت دارم. عفو تو شامل حال من شده است.

پروردگارا!

اگر از گناه من بگذری چه کسی از تو سزاوارتر و بهتر است که از گناه من بگذرد.

پروردگارا!

اگر عمر من به آخر رسیده و با عمل خود به تو نزدیک نشده‌ام همین اقرار به گناه را وسیله قرار دادم تا به تو پناهنده شوم.

پروردگارا!

اگر به خود ستم کردم و به خود توجه نکردم وای به حال من اگر
مرا نیامرزی!

پروردگارا!

لطف تو در تمام عمر شامل حال من می شود. پس بعد از مرگ هم
لطف و کرم خود را از من باز نداری.

پروردگارا!

چگونه ممکن است که بعد از مرگ از لطف تو مأیوس شوم با این
که در زمان حیات به جز لطف و برکت از تو چیزی ندیده‌ام.

پروردگارا!

آنچنانکه خودت اهلیت داری مرا سرپرستی کن و به لطف خودت
بر گناهکاری که غرق جهالت است توجه فرما.

پروردگارا!

چقدر گناهان زیادی که در دنیا داشته‌ام تو آنها را از نظر مردم
پوشانیدی. من بیشتر احتیاج دارم که گناهانم در عالم آخرت هم
پوشیده باشد و آن گناهان را برابر هیچیک از بندگان صالح خود
ظاهر نسازی. مبادا روز قیامت مقابل مردم رسوایم کنی!

پروردگارا!

جود و کرم تو آرزوی مرا طولانی کرده است. عفو و گذشت تو از عمل من بهتر است.

پروردگارا!

روز قیامت که بین بندگان خود داوری می‌کنی مرا به دیدار خود مسرور کن.

پروردگارا!

من مانند کسی که از قبول عذر بی‌نیاز نیست در خدمت تو عذر می‌خواهم پس عذر مرا بپذیر، ای کریمترین موجودی که عذر بدکاران را می‌پذیری.

پروردگارا!

حاجت مرا رد و مرا از آنچه طمع دارم ناامید و امید و آرزویم از خود قطع مکن.

پروردگارا!

می‌دانم که اگر می‌خواستی خوار و ذلیلم کنی هدایت‌م نمی‌کردی و اگر می‌خواستی رسوایم کنی از مجازات معافم نمی‌کردی.

پروردگارا!

گمان نمی‌کنم حاجتی که در تمام عمر از تو خواسته‌ام برنیاوری.

ستایش من تا ابد مخصوص ذات مقدس تو است. ستایشی که همیشه زیادت پیدا کند و منقطع نشود، آنچنان که تو می خواهی و می پسندی.

پروردگارا!

اگر تو مرا با جرم و گناهی که دارم تعقیب کنی من هم خود را با تو سل به عفو تو آزاد می کنم.

پروردگارا!

اگر تو مرا با گناهان و نقائصی که دارم بازخواست کنی من هم خود را با استدلال به آمرزش تو معاف می کنم و می گویم: چرا مرا نیامزیدی که مرتکب گناه شدم.

پروردگارا!

اگر مرا به آتش جهنم مبتلا کنی من به جهنمیها می گویم که خدا را دوست دارم، تا آنها تعجب کنند که چرا خدا دوست خود را به جهنم انداخته است.

پروردگارا!

اگر اعمالم در برابر طاعت و عبادت تو کوچک و ضعیف است آرزوهایم در برابر امید به تو بزرگ است.

پروردگارا!

چگونه از در خانه تو محروم و ناامید بازگردم با این که عقیده‌ام
چنین بود که با لطف و محبت خود مرا به ساحل نجات می‌رسانی.

پروردگارا!

عمرم را در حرص و آز و غفلت از تو فانی کردم.

پروردگارا!

جوانی‌ام را در مستی غفلت و دوری از تو تباه کردم.

پروردگارا!

در آن روزگار که غرور و غفلت مرا گرفته بود و با اتکاء به تو مغرور
شده بودم از خواب غفلت بیدار شدم.

پروردگارا!

من بنده تو هستم و فرزند بنده تو هستم که در برابرت ایستاده‌ام؟
چه، به بزرگواری تو متوسل شده‌ام.

پروردگارا!

به سبب کمی شرم و حیائی که دارم روبروی تو ایستاده‌ام، چون
چشم خود را به سوی تو خیره کرده‌ام. از تو عفو می‌خواهم. زیرا
این عفو و گذشت نمایش بزرگواری تو است.

پروردگارا!

برای من مانعی پیدا نمی شود که از خطا و معصیت تو برگردم، مگر وقتی که به لطف و محبت خود مرا بیدار کنی.

پروردگارا!

من چنان شدم که تو برایم مقدر کردی. شکر تو را به جا می آورم که مرا در شعاع کرمات داخل و دلم را از آلودگیهای غفلت پاک کردی.

پروردگارا!

به من مانند کسی توجه کن که او را صدا می زنی و جواب می دهد و مانند کسی که او را به لطف خود کار می زنی و از تو اطاعت می کند،

ای خدایی که همیشه نزدیکی و از کسانی که به خواب غفلت فرو رفته اند دور نمی شوی!

ای خدای سخاوتمندی که هرگز رحمت خود را از کسانی که امید به ثواب تو دارند مضایقه نمی کنی!

پروردگارا!

به من دل آگاهی پر از عشق و شوق مرحمت فرما تا عشق و شوق آن را به تو نزدیک کند و زبان راستگویی تا صداقت و راستگویی او را به سوی تو بالا ببرد.

خدایا!

به من فکری مرحمت فرما که حق و حق طلبی او را به تو نزدیک کند.

پروردگارا!

کسی که به وسیله تو و به لطف تو شناخته می شود گمنام نخواهد بود و کسی که به تو پناهنده می شود تنها نخواهد ماند و کسی که مورد توجه تو واقع شود آزاد است و مملوک نیست.

پروردگارا!

هر که راه به سوی تو را برگزیند روشن و نورانی می شود و هر کسی که دست به دامن تو باشد در شعاع لطف تو پناه می گیرد.

پروردگارا!

به تو پناه آورده ام امیدی که به رحمت تو دارم ناامید مکن.

پروردگارا!

مرا از لطف و محبت خود محروم نکن.

پروردگارا!

مرا در برابر دوستان خود و در مقام کسی قرار بده که دائم از تو دوستی و محبت بیشتری طلبد.

پروردگارا!

مرا شیفته و عاشق یاد خودت گردان. همّت مرا در فضای
رستگاری اسماء خود و اولیاء خود و محل مقدس خودت قرار
بده تا چنان باشم که در فضای قدس تو سعادت و خوشبختی
پیدا کنم.

پروردگارا!

تو را به خودت قسم می‌دهم که مرا به اهل طاعت خود ملحق کنی
در جایگاه شایسته‌ای که رضای تو در آن باشد قرار گیرم.

پروردگارا!

من خود توان آن را ندارم که بلاها و معصیتها را از خود و زندگی
خود دفع نمایم و به نفع خود فعالیت کنم.

پروردگارا!

من آن بنده ناتوان گنهکار و برده توبه کار تو هستم. مرا از کسانی
قرار نده که لطف خود را از او برگردانی و او را از محبت خود
محروم کنی. از کسانی نباشم که سهو و غفلت او را از عفو تو
محبوب کند.

پروردگارا!

مرا کاملاً به خودت مربوط کن و رابطه‌ام را از غیر خودت قطع
فرما.

پروردگارا!

در آنجا که نگران و ناظر لطف و محبت تو هستیم چشم قلب ما را روشن فرما. آنچنان روشن که با بینش قلب خود حجابهای نور و علم را پاره کنیم و به معدن عظمت تو متصل شویم، و آنچنان روشن باشیم که روح من به عزت ذات مقدس تو متصل و مرتبط شود و بین ما و تو حجابی در کار نباشد.

پروردگارا!

مرا از کسانی قرار بده و آنچنان تربیتم فرما که هر وقت او را صدا بزنی اجابت کند و هر وقت با گوشه چشمت به او نگاه کنی در برابر جلال و عظمت تو بیهوش و مدهوش شود. چنان باشم که در سویدای قلبم مرا صدا بزنی، آشکارا در اطاعت تو باشم.

پروردگارا!

هرگز ناامیدی را برخوش گمانی و امیدی که به تو دارم حاکم ننموده و امیدم را از کرم و بزرگواری تو قطع نمی‌کنم.

پروردگارا!

گرچه گناه و معصیتهایم مرا در نظر تو ساقط کرده است، ولی به دلیل توکلی که به تو دارم از گناهانم در گذر و چنان محبت کن که گویی گناهی نکرده‌ام.

پروردگارا!

گر چه گناه و معصیتها مرا از لطف و کرم تو جدا کرده است، ولی
یقین و ایمان مرا به محبت و کرم تو آگاهی داده است.

پروردگارا!

گر چه غفلت و نسیان مرا از زیارت تو باز داشت، ولی معرفتی که
به بزرگواری تو دارم مرا به لطف تو آگاه کرده است.

پروردگارا!

گر چه مجازات و عقاب بزرگ تو من گناهکار را به آتش می کشاند،
ولی لطف و مرحمت تو که وعده داده ای مرا به سوی بهشت
می برد.

پروردگارا!

فقط از تو می خواهم و به سوی تو می نالم و رغبت پیدا می کنم. از
تو می خواهم که لطف و برکات خود را بر محمد و آل محمد،
صلوات الله علیهم، زیاد گردانی و مرا از کسانی قرار دهی که دائم
به یاد تو باشم. عهد تو را نشکنم، از شکر تو غافل نباشم و فرمان
تو را سبک نشمارم.

پروردگارا!

مرا به نور عزت و عظمتت که بسیار روشن و تابان است ملحق کن
تا عارف به مقام تو باشم و از ماسوای تو فاصله بگیرم. دائم از تو

بترسم و مراقب اطاعت تو باشم.
ای صاحب جلال و کرامت!
برکات خود را بر محمد رسول خودت و اهل بیت طیب و طاهر او
نازل گردان و آنها را در سلامتی کامل قرار بده.

دعای شعبانیه مانند بسیاری از دعاهاى دیگر با صلوات شروع مى شود؛ گفته اند هرگاه که خواهشهاى خود را به پیشگاه مقدس خدا گزارش مى دهید و حوائج خود را مطرح مى کنید آن خواهشها را با صلوات شروع کنید. و نیز فرموده اند اگر خواهش شما بین دو صلوات قرار گیرد قطعاً مستجاب مى شود، زیرا شما با صلوات برای رسول خدا و ائمه دعا مى کنید، این دعا حتماً مستجاب است، هر چند گوینده آن مسلمان نباشد. زیرا او پیغمبر اسلام را دعا کرده است. دعای هر کسى در باره پیغمبر به اجابت مى رسد. مگر مى شود خدا قسمتی از خواسته شما را که دعا برای پیغمبر است قبول کند و آن قسمتی که برای خود شماست رد کند؟! خدا بزرگوارتر از این است که دعای انسانی را که خواهش خود را ضمیمه دعا برای رسول خدا کرده است رد کند. پس هر دعائی که ضمیمه صلوات باشد حتماً و یقیناً مورد قبول واقع مى شود. خدا آن را مستجاب مى کند، خواه در دنیا و خواه در آخرت. اما مسئله ای که سرّ قبول عبادتها و دعاهاست حرکت در خط حضرت خاتم الانبیاء و ائمه، علیهم الصلوٰة و السلام، و وحدت پیدا کردن با جمعیتی است که به سوی خدا در حرکت اند. این را مى دانیم که اصل اول دین، توحید و بقیه عقیده ها و عبادتها فرع بر اصل توحید است. توحید به معنای متحد شدن با پیغمبران و اولیاء خدا است و هر کس در خط دین خدا و پیغمبر حرکت کند با انبیاء و ائمه متحد شده و توحید را رعایت کرده است. یعنی با کاروانی که در خط خدا به سوی خدا در حرکت اند همراه شده و با آنها به سوی خدا حرکت کرده است قهراً" به همانجائی خواهد رسید که پیغمبران و ائمه رسیده اند و به همان شهری وارد مى شود که آنها

وارد شده‌اند. همه خواهشها و دعاهاى او مورد قبول واقع مى‌شود. ممکن نیست انسانی با حرکت در خط دین خدا وارد ملک خدا شود و باز هم محرومیت داشته باشد و خدا به او بی‌اعتنائی کند.

کسانی که صلوات می‌فرستند با همین صلوات و اعتقاد به آن با رسول خدا و ائمه متحد شده‌اند و اصل توحید را در فکر خود زنده کرده‌اند. پس قهراً "آنچه از خدا خواسته‌اند مورد قبول است. ولی کفار و کسانی که عقیده به خدا و پیامبران ندارند نمی‌توانند از وجود خدا بهره‌مند شوند. نه برای خدا ممکن است فیض خود را به آنها برساند و نه برای آنها ممکن است که از فیض خدا بهره‌مند شوند. رسیدن به هر مقامی و هر مقصدی و رسیدن به هر نعمتی از نعمتهای خداوند متعال راه مخصوصی و شرایط خاصی دارد. مانند همین کارهای دنیائی. هر کسی می‌خواهد محصولی از دانه و میوه داشته باشد بایستی درختکاری کند و هر کسی می‌خواهد به علم و هنری برسد بایستی در جهت وصول به آن علم و هنر فعالیت کند. هر کس می‌خواهد به شهر علم و سواد برسد بایستی در راه رسیدن به علم فعالیت کند. رسیدن به معرفت خدا و انبیاء و استفاده از نعمتهای خدا و پیغمبران هم شرایط خاصی دارد که بایستی آن شرایط را بپذیرد و در راه رسیدن به بهشت تلاش کند. کسانی که با خدا و انبیاء بیگانه‌اند در بیراهه گام برمی‌دارند و مانند کسانی هستند که درس نمی‌خوانند و سواد می‌خواهند. دلیل محرومیت کفار از بهشت همین است؛ چراکه کافر در مسیر اطاعت و بندگی خدا حرکت نمی‌کند. در گروه انبیاء و اولیاء خدا اسم نویسی نمی‌کند و با آنها متحد نمی‌شود. یعنی اصل توحید را که از اصول اول دین است قبول ندارد؛ در نتیجه نه برای

خدا و انبیاء ممکن است که فیض الهی را به او برسانند نه برای او ممکن است که از فیوضات الهی بهره‌مند شود. مانند کسی که در بیراهه یا پشت به مقصد حرکت می‌کند و فریاد می‌زند که ای خدا! مرا به مقصد برسان! و از این سرگردانی در بیابانها نجاتم بده! خدا به او می‌گوید: من وقتی تو را به مقصد می‌رسانم که در راه به سوی من که خدا هستم حرکت کنی تا بتوانم تو را از بیراهه به راه برگردانم و به مقصد برسانم. فقط من تو را هدایت می‌کنم و می‌گویم برگرد که راه به سوی مقصد در آن گوشه بیابان است که تو آن را پشت سر گذاشته‌ای و منحرف شده‌ای. اگر به هدایت من احترام گذاشتی و در راهی که تو را راهنمایی می‌کنم حرکت کردی توفیق من شامل حال تو می‌شود و تو هم مانند دیگران به شهر بهشت وارد خواهی شد و در آنجا همه دعاهایت به اجابت خواهد رسید.

پس صلوات به این منظور نیست که ما به رسول خدا خدمت کنیم و فیض و برکتی به او برسانیم. آنها خودشان مبدأ تمامی فیوضات و برکات الهی هستند. صلوات ما و دعای ما چیزی برای آنها زیاد نمی‌کند، بلکه دستور صلوات به این منظور است که ما خود را به انبیاء و اولیاء وابسته کنیم و در شعاع هدایت آنها خواهشهای خود را در حضور خدا مطرح کنیم. پس صلوات دعائی است که برای خود ما مؤثر است نه برای پیامبر و ائمه(ع).

در اینجا لازم است بین آنچه به صورت دعا و نیایش انجام می‌گیرد و آنچه خالی از دعا و نیایش است تفاوت قائل باشیم. انسانها در زندگی دو نوع فعالیت و با دو مبدأ و مرکز سر و کار دارند.

نوع اول فعالیت‌های خودی و طبیعی در ارتباط با خود و طبیعت؛ مانند کسانی که احتیاجات خود را از مسیر کار و کوشش در ارتباط با طبیعت تأمین می‌کنند، فقط به خود و طبیعت متکی هستند، به انسانها یا خدای انسانها توجهی ندارند و آنها را در زندگی خود مؤثر نمی‌دانند؛ مانند کشاورزان و دامداران و صنعتگران بی‌ایمان. آنها همه موفقیت خود را منوط به کار و کوشش می‌دانند و به عاملی بیرون از طبیعت جدای از کار و کوشش خود عقیده ندارند. اینها کفار و طبیعیون عالم هستند. اگر به آنها بگوئی: خداوند به زراعت و دامداری و کار و کارخانه تو برکت داده است، کلمه برکت و دعا را مسخره می‌کنند و می‌گویند: برکت از جانب خدا نبوده، خدایی وجود ندارد که به کسب و کار کسی برکت بدهد، بلکه فواید و نتایجی که به دست آمده محصول کار و کوشش من است. من روی زمینها زحمت کشیده‌ام به زراعت خود آب و کود دادم تا محصول زراعتم بالا رفته است. سال گذشته کمتر زحمت کشیده بودم محصول زراعتم پائین بوده. همه جا به خود و منابع طبیعت متکی هستند و خدا را و یا پیغمبران را و یا دین و عقیده را در زندگی خود مؤثر نمی‌دانند، بلکه دین و عقیده را جزء موهومات و خیالات می‌دانند. می‌گویند خدا کجاست که به ما کمک کند؟! و یا پیغمبرانی که از دنیا رفته‌اند و استخوانشان خاک شده است چه تأثیری در زندگی ما دارند که ما خدای نادیده را عبادت کنیم و یا از ارواح مردگان و پیغمبران کمک بگیریم. می‌گویند: آنچه منحصرأ در زندگی ما و سعادت و خوشبختی ما مؤثر است کار و فعالیت ماست که اگر خوب دانستیم و کار کردیم سعادت‌مندیم و اگر ندانستیم و بد کار کردیم به خوشبختی نخواهیم رسید.

در فرهنگ چنین انسانهایی که آنها را طبیعی یا کافر می دانند دعا و نیایش مسخره است. آنها به دعا و نیایش اعتقاد ندارند. گروه دوم، کسانی هستند که فعالیت خود را در سه بُعد انجام می دهند و سه عامل را باعث موفقیت خود می دانند و سعی می کنند که این سه عامل را برای خود محفوظ دارند. اول، اراده و مشیت خدا. آنها می دانند یگانه عاملی که از ماوراء طبیعت عالم و آدم را اداره می کند مشیت خداوند متعال است و می دانند که خدا نیروئی است غالب و قاهر بر تمامی کائنات. اگر بخواهد به زندگی انسان برکت می دهد و اگر نخواهد برکت را از زندگی می گیرد.

دوم، انسانها. یعنی گروه دوم خدا و انسانها را در زندگی خود مؤثر می دانند و می گویند: اگر به انسانها خدمت کردیم زندگی ما با برکت می شود، در رفاه و آسایش کامل قرار می گیریم، در ارتباط با دوستان و آشنایان زندگی می کنیم و به هر جا رفتیم احساس غربت نمی کنیم. به قول سعدی شیرازی:

مُنْعِمٌ به کوه و دشت و بیابان غریب نیست

هر جا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت
یعنی انسانهای خدمت گزار به جامعه بشریت، همه جا در رفاه و آسایش زندگی می کنند و از انس و محبت انسانها بهره مند می شوند و می دانند که یکی از عوامل مؤثر در خوشبختی و یا بدبختی دوستی و یا دشمنی انسانها است. اگر آنها دوست انسان باشند سعادت مند است و اگر دشمن باشند در عذاب و مشقت قرار می گیرد. مسلم است که یکی از عوامل مؤثر در سعادت و شقاوت انسان، اطرافیان او هستند،

دوستی آنها آرامش و آسایش به وجود می‌آورد و دشمنی آنها آرامش و آسایش را سلب می‌کند. پس آنها در زندگی خود مراقب این دوستیها و دشمنیها هستند و می‌دانند که عامل اصلی پیدایش دوستی و محبت انسانها خدمت و بهره‌رسانی به آنها است و عامل اصلی دشمنی انسانها ظلم و خیانت به آنهاست.

سوم، که گروه دوم آن را در زندگی خود مؤثر می‌دانند کار و کوشش و فعالیت است. می‌دانند که انسانهای تنبل و بیکار منفور خدا و اولیاء هستند. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ»

یعنی لعنت و نفرین خدا بر کسی که کار و کوشش را رها کند و بار زندگی خود را به دوش دیگران بیاندازد. پس کار و کوشش هم از یک طرف مطلوب و محبوب خدا بوده و از طرف دیگر عامل مؤثر در پیدایش خوشبختی و بدبختی است.

این دو گروه کافر و مومن شناخته شده‌اند. دلیل کفر کفار و طبعیون این است که منقطع از لطف خدا و لطف انسانها شده‌اند، خدا و انسان را نادیده می‌گیرند به آنها خدمت نمی‌کنند و اگر بتوانند خیانت می‌کنند و سر و کارشان فقط با طبیعت و کار و کوشش است می‌گویند:

«انسانها و خدای انسانها را رها کنید و آنها را در زندگی خود مؤثر ندانید.»

گروه دوم، این سه عامل را در زندگی خود مؤثر می‌دانند و سعی دارند با هر سه عامل ارتباط خالصانه و مخلصانه برقرار سازند.

کیفیت ارتباط انسان به عوامل یاد شده و راه استفاده از آنها

ارتباط انسان در زندگی با خداوند تبارک تعالی یک نوع ارتباط طبیعی و تربیتی است. انسان در ذات خود و در فطرت خود فقیر و محتاج است. از همان ابتدای خلقت در رحم مادر تا روز تولد و تا آخر عمر، قدم به قدم نیازمند و محتاج به کسی است که او را در دو جهت علمی و عملی راه ببرد و پرورش دهد و تا روزی که به مقصد اصلیش که همان زندگی بهشت است برساند.

بر اساس همین فقر و احتیاج ذاتی دنبال یک مبدأ نیرومند و قدرتمندی است که به او تکیه کند و از وجود او بهره ببرد تا روزی که به مقصد برسد. این ملجأ و پناهگاه انسان فقط ذات مقدس خداوند متعال است. مخلوقات دیگر از نوع انسانها و یا غیر انسانها همه محتاج به خداوند متعال اند. کسی به جز خدا پیدا نمی شود که ذاتاً غنی و بی نیاز باشد و بتواند خلق عالم را اداره کند. پس انسان بلافاصله بعد از آن که فقر و نیاز خود را کشف می کند عظمت و قدرت خدا را هم درک می کند و متکی به خدا می شود.

این آگاهی و آشنائی یک مسئله فطری و طبیعی است. یعنی انسان حقیقتاً محتاج است و خدا هم غنی مطلق است و به جز خدا تمامی مخلوقات ضعیف و محتاج اند. پس پناهگاه اصلی و مرجع واقعی، ذات مقدس خداوند متعال است که انسان فقیر قهراً "پناهنده به خدا می شود و از خدا کمک می گیرد.

این پناهندگی بدون برنامه و بدون قانون و قاعده ممکن نیست؛

زیرا استفاده از اشیاء یا اشخاص بدون برنامه و بدون قانون و قاعده ممکن نیست همین طور استفاده از خداوند تبارک و تعالی. به همین مناسبت خداوند در قرآن و ائمه اطهار(ع) در بیانات خود برنامه دینی و دعائی را تنظیم کرده‌اند. احکام و مقرراتی را دستور داده‌اند تا ضمن آن احکام و مقررات انسانها کیفیت حرکت به سوی خدا و تقرّب یافتن به ذات مقدس خدا را بدانند. نماز و روزه و حج و جهاد و امثال آن که آنها را عبادات می‌نامند همه اینها شرایط و مقررات استفاده و بهره‌برداری از وجود خداوند متعال است. ضمن این عبادات رضایت خدا جلب می‌شود و با جلب رضایت خدا محبت خدا در دل انسان جا می‌گیرد و براساس همین رضایت و محبت زبان انسان در ارتباط با خدا گویا می‌شود و به خود اجازه می‌دهد که حوائج خود را در پیشگاه مقدس الهی مطرح کند و از خدا کمک بگیرد. ارتباط با خدا و جلب رضایت خدا درست مانند ارتباط با انسانها و جلب رضایت آنها است.

اگر شما بخواهید از کمک انسانی استفاده کنید و از او برای رسیدن به حوائج خود کمک بگیرید این کمک خواهی بدون قانون و قاعده ممکن نیست:

اول. بایستی او را ستایش کنید و زبان شما به حمد و ستایش او و خوشگویی نسبت به او اشتغال پیدا کند تا با این خوشگویی و ستایش او را به خود متوجه کنید و خود را از دوستان و آشنایان او به حساب آورید.

دوم. بایستی اعمالی انجام دهید تا در ضمن آن اعمال رضایت و محبت او را به خود جلب کنید. مانند سلام دادن به او و یا نوعی

خدمت به او یا تقدیم تحفه و تعارفی و امثال اینها. اعمالی که رضایت و محبت او جلب می شود و از شما خوشش می آید. ضمن این جلب رضایت می توانید حوائج خود را عرضه کنید و از او کمک بخواهید. آن شخص کریم خداوند متعال است که نخست بایستی زبان شما به حمد و ستایش او گویا باشد و ضمن حمد و ستایش اعمالی را تمرین و تکرار کنید که آن اعمال بیشتر مایه تقرب شما به او و مایه رضایت و محبت او نسبت به شما است. مانند سجده کردن، نماز خواندن و احترام گذاشتن به مقام الوهیت و ربوبیت خدا و سایر عبادتها. همه این عبادتها شرط اجابت دعا و شرط جلب رضایت خدا است. و وقتی رضایت خدا را جلب کردید وارد مرحله بعد می شوید و آن عرض حاجت به ذات مقدس خدا و مطرح کردن ارقام احتیاجات در پیشگاه مقدس خدا و استفاده از لطف و کرم خدا است. ائمه اطهار، علیهم السلام، همه مقررات و شرایطی را که در این دو مرحله برای ارتباط پیدا کردن به ذات مقدس خداوند متعال لازم است برای ما روشن ساخته اند. نخست احکام دینی مانند نماز و روزه و حج و جهاد، تا ضمن تمرین این احکام و اعمال رضایت و محبت خدا به سوی ما جلب و جذب شود.

انسانها نمی دانند در انبار خدا چه انواع و ارقامی از نعمتها ذخیره شده است و همچنین نمی دانند به چه ارقامی از نعمتهای خداوند متعال محتاج و نیازمند هستند. ارقام احتیاجات و انواع نعمتهائی که خداوند برای رفع احتیاجات آفریده است هر دو در نظر انسان مجهول است.

ائمه اطهار (ع) با طرح دعاها و زیارتها ما را به انواع و ارقام

نعمتهای خدا هدایت کرده‌اند و به ما تذکر داده‌اند که چه نعمتهائی در انبار خدا هست و انسان چگونه به آن نعمتها احتیاج دارد و راه و رسم جلب آن نعمتها چگونه و چطور است.

پس دعاها از یک طرف احتیاجات انسان را به نعمتهای خدا باز می‌گوید و از طرف دیگر راه رسیدن به ارقام و انواع نعمت را برای انسان روشن می‌سازد. در واقع هر جمله‌ای از جملات دعا کلیدی برای باز کردن درهای بهشت و رسیدن به نعمتهای بی انتهای خدا است.

اگر این دو علم از انسان گرفته شود انسان در جهل مطلق قرار می‌گیرد. مانند کسی است که روی گنجی نشسته باشد و از گرسنگی بمیرد؛ چرا که یا از وجود آن گنج خبر ندارد و یا خبر دارد ولی راه استخراج آن را نمی‌داند.

انسانهای یک بعدی که فقط مال و ثروت را و یا طبیعت را در زندگی خود مؤثر می‌دانند هرگز به فکر این نیستند که در زندگی رضایت انسانها یا خدای انسانها را جلب کنند. مسئله رضایت و جلب محبت در زندگی آنها مطرح نیست. هدف آنها در زندگی خوردن و آشامیدن است.

خداوند در قرآن در سوره محمد(ص) می‌فرماید: کفار مانند حیوانات می‌خورند و می‌چرند و عاقبت زندگی آنها عذاب جهنم است. خداوند متعال برای آدمی سه نوع نعمت آفریده است که برای جلب این ارقام سه گانه انسان باید در سه بعد فعالیت کند.

نوع اول. نعمتهای مادی و لذائذ مادی انسان در دنیا و آخرت از طریق حواس پنجگانه.

چشم انسان مناظر زیبا و زیباتر می خواهد.
 گوش انسان سخنها و صداها و آوازهای لذتبخش و فرحبخش
 لازم دارد و به دنبال صداهای خوش می گردد.
 شامه و بویایی انسان بوهای خوش و عطرهاى خوشبو را می طلبد
 و از بوهای بد تنفر دارد.
 ذائقه انسان غذاهای لذیذ و خوشمزه می خواهد و از غذاهای تلخ
 و شور نفرت دارد.

لامسه انسان همچنین با نرمیها و لذائذ جنسی تماس و تمایل دارد
 و از خشکیها و خشونتها متنفر است.

این پنج نوع لذائذ مادی انسان است که در دنیا و آخرت تا بینهایت
 گسترش دارد. نمونه های اندکی از این لذائذ را خداوند در دنیا به
 انسان بخشیده و کامل آن را برای عالم آخرت ذخیره کرده است.
 نوع دوم، که از نعمت اول بی نهایت لذیذتر و گواراتر است لذت
 محبت و انس و آشنایی با برادران و خواهران ممنوع خود است. اگر
 انسانها کنار هم نباشند و با یکدیگر حشر نداشته باشند از دوستی
 یکدیگر و انس و آشنائی محروم باشند ارزش زندگی آنها به پائین ترین
 حد تنزل پیدا می کند. به همین منظور انسانها شهر و دهات را
 ساخته اند و کشور و مملکت به وجود آورده اند تا کنار یکدیگر و با هم
 زندگی کنند و از انس و آشنائی با یکدیگر بهره مند شوند.

یک انسان با ثروت زیاد در بیابان که همه چیز داشته باشد به جز
 انسانی که با او مانوس و محشور باشد زندگی او به صفر می رسد. یک
 باغ مفصل مانند بهشت دارد، همه چیز دارد منهای انسان. نه زن و نه
 بچه و نه همسایه و نه دوست و نه رفیق. هر روز بالای کوهها می رود

بیابانها و جنگلها را تماشا می‌کند و گاهی با خرس و خوک روبرو می‌شود. چقدر زندگی او وحشتناک است که همه چیز دارد سوای انسان.

نعمت سوم برای انسان که از آن دو نعمت دیگر ارزشمندتر است، نعمت علم و معرفت و انس و آشنائی با خدا و اولیاء خدا است و این انس و آشنائی فقط از طریق علم و معرفت حاصل می‌شود. انسانها بایستی عالم و عارف به خدا و اولیاء خدا باشند. لطف خدا بینهایت لذتبخش است و انسان را در عزت و عظمت و قدرت و مکنت و جاه و مقام قرار می‌دهد. ریاست مطلوب و محبوب برای کسی حاصل نمی‌شود مگر از طریق انس و آشنائی به خداوند متعال، و این انس و آشنائی بدون علم و معرفت حاصل نمی‌شود. لذا دین خدا برای تکمیل این هر سه نوع نعمت، فعالیتِ بندگان خدا را در سه بعد و در سه میدان قرار داده است:

۱. در ارتباط با خدا و جلب رضایت او

۲. در ارتباط با انسانها و جلب رضایت آنها

۳. در ارتباط با طبیعت و کار و فعالیت

در ارتباط با خدا برای این که خداوند متعال مظهر و مبدأ اصلی تمامی نعمتها و برکاتی است که در دنیا و آخرت برای انسان حاصل می‌شود. اگر خدا نبود کسی یا چیزی هم در عالم نبود آن دو نوع نعمت دیگر را خدا برای انسان آفریده است. برای این که ثروت انسان را کامل گرداند و او را از تمامی نعمتها و لذتها بهره‌مند کند کره‌زمین را مانند یک سفرهٔ پر برکت جلو انسانها گسترده است و در آیه‌ای می‌فرماید:

«واتاکم من کل ماسئلتموه.»^(۱)

یعنی: خداوند از هر چیزی که شما به آن محتاجید و در آینده زندگی آن را از خدا می‌طلبید برای شما آفریده است. کره زمین از نظر نعمت و ثروت آنقدر مجهز و کامل است که حتی داروهای ضد پیری و ضد مرگ و ضد تمامی امراض را خداوند در کره زمین خلق فرموده؛ طوری که اگر انسانها عقل و شعوری داشته باشند که بتوانند از هر چیزی به جا و به موقع استفاده کنند، از نعمتهای کره زمین چیزی کم ندارند. تمامی ثروتهائی که در بهشت آفریده در کره زمین هم خلق کرده و همین کره زمین است که در آینده و به هنگام ظهور امام زمان (ع) تبدیل به یک زندگی بهشتی می‌شود و انسانها را در عالم قیامت به تمامی آنچه خدا وعده داده است می‌رساند. کره زمین مانند یک صندوق پر از گوهر و جوهر است که کلید این صندوق و سرّ آن را کسی به جز خدا و امام زمان نمی‌داند. وقتی امام زمان ظاهر شود زندگی دنیائی انسانها تبدیل به زندگی آخرتی می‌شود و آنچه از نعمتها که خداوند در عالم آخرت وعده داده است در همین دنیا به ظهور می‌رسد. بعد از ظهور این نعمتها به دست امام زمان مردم در زندگی بهشتی قرار می‌گیرند و شکر خدا را به جا می‌آورند. خداوند در آیه‌ای از قرآن از زبان اهل بهشت آنجا که وارد بهشت می‌شوند سخن می‌گوید و می‌فرماید:

«اهل بهشت بعد از آنکه داخل زندگی بهشتی خود شدند می‌گویند: شکر و سپاس خدا را که به وعده‌های خود عمل کرد و به

آنچه ما را امیدوار کرده بود در اختیارمان گذاشت»
 و اکنون این کره زمین است که به صورت بهشت در آمده و در اختیار بندگان قرار گرفته. آزاد هستند به هر جا بروند و در هر جا زندگی کنند.

ولیکن خداوند متعال زندگی دنیای انسانها را طوری تنظیم کرده است که انسانها را به کار و فعالیت وادار می‌کند، طوری که اگر انسان دست از تلاش و کوشش بردارد، فعالیت نکند، زندگی او تباه می‌شود و شاید نتواند از شربت آبی استفاده کند. خداوند ارقام نعمت را در این زندگی دنیا به صورت مواد خام در اختیار انسان می‌گذارد تا انسانها با کار و کوشش خود از آن مواد خام نعمتهای مطلوب و محبوب خود را بسازند و از آنها استفاده کنند. مثلاً "رزق و روزی انسان از طریق کشاورزی و دامداری و باغداری همه جا به تلاش و کوشش انسان بستگی دارد. خداوند از همان ابتدای پرورش دام و زراعت آدمی را به کار و امی دارد تا آنچه لازم دارد با تلاش و کوشش به دست آورد و قدر آن را بداند. اگر نعمتهای خدا رایگان و بدون زحمت در اختیار انسان قرار می‌گرفت، مانند بهشت در اختیار آدم، قدر آن را نمی‌دانست، بلکه به کسالت و تنبلی و یا عصیان و نافرمانی گرایش پیدا می‌کرد و در نتیجه نعمتهای خدا تبدیل به نعمت و عذاب می‌شد، آنچنانکه برای آدم اتفاق افتاد. برهان این مجاهدات و تلاش و کوششها سه چیز است:

اولاً "تلاش و کوشش سطح فکر و دانش انسانها را بالا می‌برد. یکی از عوامل بزرگ ترقی و تکامل در انسان و جامعه انسانی تلاش و کوشش است. در هر رشته‌ای از رشته‌های علمی که وارد شوید

هزارها جلد کتابی که نوشته شده است همه محصول تلاش و کوشش دانشمندان است. همچنین علوم دینی و حقایق قرآن. گرچه خداوند از همان ابتدا علم قرآن را نقد و آماده در اختیار انسان می‌گذارد. کودک کودکستانی هم می‌تواند قرآن را باز کند بخواند؛ ولیکن علم قرآن با نگاه به قرآن و یا قرائت تنها نصیب انسان نمی‌شود، بلکه علم قرآن عبارت است از تجربه های زیادی که انسانها از مسیر کار و فعالیت به دست آورده‌اند. مثلاً "یک نفر نقشه کره زمین را در کتابهای جغرافیا می‌خواند و می‌بیند و دیگری در تمام نقاط کره زمین در همه کشورها گردش می‌کند، هر شهر و مملکتی و هر کوه و دره ای را از نزدیک می‌بیند و در هر قسمتی مدتی زندگی می‌کند.

جغرافی دانها انسانهایی هستند که در تمام نقاط زمین زندگی کرده‌اند و هر چیزی را از نزدیک دیده‌اند. علوم و معارف الهی هم همین طور است. گاه نام خدا را می‌شنوی یا می‌نویسی و گاهی ارتباط به خدا پیدا می‌کنی. خداوند دعای تو را مستجاب می‌کند و یا حاجت تو را برمی‌آورد و یا به تو توفیق می‌دهد و یا بلائی را از تو رفع و دفع می‌کند.

معارف مرحله دوم نتیجه ارتباط با خداوند متعال است که بنده مؤمن خدا را تجربه کرده، چندین مرتبه از او خواهش کرده و خداوند دعایش را مستجاب کرده است.

مولا امیرالمؤمنین، علیه السلام، فرموده‌اند: تجربه از علم بالاتر است و جای دیگر فرموده‌اند: هیچ علمی مانند تجربه نیست. تجربه علمی است که از مسیر کار و فعالیت و ابتلائات و آزمایشها پیدا می‌شود به همین منظور خداوند متعال دین خود را با تجربه توأم

ساخته و هر یک از پیغمبران را از مسیر تجربه و فعالیت به مقام نبوت رسانیده است. انسانهای تنبل و خوابیده هرگز به جایی نمی‌رسند و از راه شنیدن و یا خواندن کتاب علم زنده‌ای از آن کتاب نصیب آنها نمی‌شود. روی این حساب خداوند متعال همه جا دین خود را و زندگی آخرت را و درجات بهشت را از مسیر کار و کوشش مقدر و مقرر فرموده و گفته است هر کس در راه ما جهاد کند ما در نتیجه جهاد او را به علوم و حقایق می‌رسانیم.

«من جاهد فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین»^(۱)

نتیجه می‌گیریم که دین انسان و یا درسهایی که می‌آموزد بدون جهاد و کوشش زنده نمی‌شود و شخصیت انسان را بالا نمی‌برد.

بعد دوم: ارتباط با خداوند متعال

آدمی در زندگی مانند مسافری است که باید از بیابانها و روستاها خود را به شهر بزرگ زندگی برساند. مسافر برای رسیدن به مقصد ابتدا باید شهر مقصد را بشناسند و بدانند که در آن شهر به زندگی مطلوب می‌رسند. و سرمایه و بودجه مسافرت لازم دارد تا بتواند از بیابانها و صحراها نجات پیدا کند به یک زندگی ایده‌آل برسد. حرکت و فعالیت هم لازم است. قدم به قدم در تلاش و کوشش تا روزی که به زندگی مطلوب نائل شوند.

سفرهای تکاملی نیز همین طور است. شهر مقصدی که باید شناخت دایره حکومت خدا و حکومت اولیاء خدا ائمه اطهار علیهم السلام، است. آنها شهر علم و حکمت و شهر ثروت و قدرت و

برکت هستند. تا زمانی که انسانها در دایرهٔ ولایت آنها قرار نگرفته‌اند مشکلات زندگی قابل حل نیست. جنگها و مرگ و مرضها و نابسامانیها ادامه پیدا می‌کند تا روزی که استیصال جهانی به وجود آید و همه با داد و فریاد به خدا پناهنده شوند. راه به سوی این شهر، اسلام و مقررات اسلامی است که هر حکمی از احکام اسلام و آیه ای از آیات قرآن آدرس گنجی از گنجهای ثروت و قدرت است. به هر میزانی که از دین کم داشته باشند از ثروت آخرت کم دارند و به هر میزانی که دینشان زیاد شود بر ثروت آخرتشان افزوده می‌شود، و بزرگترین ثروت ذات مقدس خداوند متعال است. او مبدأ و منبع تمامی ثروتها و قدرتها است که بشریت را به پناه خود دعوت کرده است، و چون ارتباط با خداوند متعال علم و فرهنگ خدائی لازم دارد تا انسان خداگونه بداند و خداگونه فعالیت کند، خداوند قلب انسان را با شارژ نوری و روحی آباد می‌کند و انسان با تکامل نفسانی و پیدایش صفات خوب چنان می‌شود که مطلوب و محبوب خداوند متعال است.

انسان با هر کسی که بخواهد تماس بگیرد بایستی فرهنگ او را و زبان او را بداند و الا نمی‌تواند ارتباط برقرار کند. همین طور ذات مقدس خداوند متعال. خدا فرهنگ خاصی و زبان مخصوصی دارد که آن فرهنگ و زبان را در اسلام مشخص کرده است. نخست آیات قرآن و دیگر آشنائی به زبان دعا تا انسان بداند با چه کسی سخن می‌گوید و از چه کسی خواهش و تمنا دارد.

خداوند متعال برنامه‌های تربیتی دین مقدس اسلام را به وسیلهٔ نزول قرآن در اختیار مردم گذاشت و همه را دعوت به خواندن و

دانستن آن کرد.

کسانی که بدون آشنائی به زبان عربی و زبان دعاها با خدا تماس می‌گیرند مانند یک بیابان‌نشین هستند که با لباس بیابانی و زبان روستائی با سلطان عظیم‌الشائی تماس می‌گیرد. حرف زدن بلد نیست. آداب و احترامات شرکت در حضور سلطان را نمی‌داند. و قهراً از فیض سلطان محروم می‌شود.

آیات قرآن و دعا‌های وارده از ائمه اطهار(ع) زبان و ادبیات انسان‌هایی است که دوست دارند به شهر بهشت سفر کنند در آنجا هم‌نشین خدا و پیامبران باشند. پس باید زبان مطلوب و محبوب خدا را بدانند و بشناسند.

دعا‌های وارده از امامها و مخصوصاً "دعای شعبانیه همان زبان و لسان تقاضا از خداوند متعال است. کسانی که آشنائی به مضمون دعاها و آیات قرآن ندارند قادر به تماس و ارتباط با خداوند متعال نیستند. خداوند به هر انسانی فرهنگ مخصوصی که لایق مقام اوست عنایت می‌کند. پس اگر می‌خواهید حوائج خود را از خدا بخواهید و خواهش و تمنائی از خدا داشته باشید خود را به زبان دعاها آشنا کنید تا خداوند دعای شما را مستجاب کند.

ارتباط انسانها

برای زندگی آخرت دو سرمایه بزرگ لازم است. این دو سرمایه در واقع ثروت آخرت انسان است. همان‌طور که در زندگی دنیا انسان‌هایی که فاقد مال و ثروت هستند و یا فاقد علم و هنری هستند که بتوانند ثروتی به دست آورند زندگی آنها فلج می‌شود و نمی‌توانند از آنچه

خدا آفریده است استفاده کنند؛ در نتیجه می میرند و هلاک می شوند، زندگی آخرت هم سرمایه و ثروت لازم دارد. ثروت آخرت عبارت است از رابطه بین انسان و خدا، رابطه بین انسان و دوستان خدا که دوست صمیمی شما و اهل ایمان و تقوا باشند ثروت آخرت شما است. و اگر در دل خود احساس می کنید که خدا را دوست دارید، از نام خدا و دین خدا و اولیاء خدا خوشتان می آید قهرا" بدانید که خدا و اولیاء خدا شما را دوست دارند؛ زیرا اگر آنها شما را دوست نمی داشتند، محبت خود را در دل شما نمی آفریدند. محبت قلبی یک رابطه روحی و روانی است که بین انسان و خدا و بین انسان و دوستان خدا پیدا می شود. این محبت روانی نیروئی است که در وجود انسان خلق می شود.

خلق نور ایمان و محبت به اولیاء خدا و گرایش به خدمت مردم مانند ولتاژ برق است در صنایع برقی. روح در وجود انسانها مانند همین نیروی برق است در صنایع برقی که وقتی داخل ماشین آلات برقی می شود آنها را زنده می کند و چون خارج می شود آن صنایع برقی هم می میرند. وجود انسان به روح ایمان زنده است. روح ایمان نیروئی است که وقتی در دل انسان قرار می گیرد قلب انسان متمایل به خدا و اولیاء خدا می شود. همراه روح ایمان محبت به خدا و انسان پیدا می کند. براساس همین محبت هرگز راضی نمی شود که به بندگان خدا خیانت کند، بلکه دوست دارد اگر بتواند به مردم خدمت کند و یا لاقابل به کسی خیانت نکند. از ظلم و خیانت وحشت دارد. وقتی به کسی خدمت می کند نشاط پیدا می کند، خوشحال می شود و زمانی که به کسی خیانت می کند وجدانش ناراحت می شود. این محبت به

خدا و انسان ثروت و سرمایه آخرت است. به محض این که انسان از دار دنیا می رود مال و ثروت دنیایی او از دستش می رود. کوچکترین بهره‌ای از مال و ثروت خود ندارد و این خیرات بعد از مرگ هم برای کسانی سودمند است که به عقیده خودشان به مردگانشان خدمت کرده‌اند. سود خیرات آنها به خود آنها برمی‌گردد نه به مردگان آنها؛ مگر در صورتی که خود آنها صدقات جاریه‌ای مانند وقف و اوقاف بعد از خودشان باقی بگذارند که در راه خیری و یا در کار خیری مصرف شود.

انسانی که در تمام عمر کار خیری انجام نمی‌دهد و هرگز حاضر نبوده است عملی انجام دهد تا با آن عمل محبت خدا و خلق خدا را به خود جلب کند و برای آخرت خود ذخیره‌ای از نوع محبت خدا و خلق خدا نداشته و از دنیا رفته، بلکه عناد و دشمنی مردم را نسبت به خود تحریک کرده است؛ اگر میلیونها میلیون ثروت او را بعد از او در راه خیر و یا در کار خیر مصرف کند به حال او سودی ندارد، بلکه سود صرف این اموال در راه خیر به کسانی می‌رسد که آنها را در راه خیر مصرف کرده‌اند، نه کسانی که یک چنان اموالی ذخیره کرده‌اند.

پس سرمایه آخرت انسان فقط همین دو نوع رابطه است که براساس آن بین انسان و خدا و یا بین انسان و بندگان خدا محبت پیدا می‌شود. این دو نوع محبت سرمایه آخرت انسان است. در زندگی آخرت مانند دنیا مردم نمی‌توانند از علم و هنر و یا کار و کاسبی مانند دامداری و کشاورزی و هنرهای دیگر استفاده کنند. بزرگترین هنرمندان و یا دانشمندان دنیا اگر از نظر محبت به خدا و اولیاء خدا فقیر باشند زندگی آنها در عالم آخرت توأم با فقر و محرومیت است؛

زیرا یک دوست صمیمی الهی ندارند تا آنها را شفاعت کند و آنها را به بهشت ببرد و هم با خدا رابطه‌ای نداشته‌اند که خداوند یک نفر از اولیاء خود را سراغ آنها بفرستد تا آنها را به بهشت بیاورد. از خدا و اولیاء خدا بیگانه‌اند. قهرا" در زندگی آخرت در محرومیت کامل قرار می‌گیرند، اگر به بندگان ظلم خدا نکرده باشند؛ و علاوه بر این که به کسی خدمت و جلب محبت نکرده به بنده‌ای از بندگان خدا ستم کرده باشند یا در خدمت ظالمان و ستمکاران بوده باشند، علاوه بر محرومیت از نعمتها ستمی که در دنیا از آنها به مردم رسیده است در آخرت به خود آنها برمی‌گردد، در نتیجه انسانی که فاقد این دو سرمایه هستند یعنی محبت به خدا و اولیاء خدا نداشته‌اند، یا در محرومیت کامل قرار می‌گیرند و اگر به کسی ظلم هم کرده باشند به علاوه محرومیت، معذب به عذابهایی می‌شوند که در دنیا بندگان خدا را عذاب کرده‌اند؛ ولیکن اگر آن دو سرمایه را همراه خود داشته باشند، یعنی رابطه با خدا و اولیاء خدا، به محض این که زنده شوند و به صحرای قیامت وارد شوند اولیاء خدا به سراغ آنها می‌آیند و براساس رابطه‌ای که در دنیا با آنها داشته‌اند آنها را به زندگی بهشتی می‌رسانند. پس این دو نوع سرمایه، یعنی جلب محبت خدا و یا دوستان خدا از طریق دعا و عبادت و یا از طریق خدمات اجتماعی، سرمایه عالم آخرت است. کسی که این دو سرمایه را داشته باشد زندگی او در آخرت دایر می‌شود و اگر نداشته باشد در محرومیت کامل و مطلق و یا عذاب جهنم قرار می‌گیرد.

راه کسب این دو نوع سرمایه

خداوند در قرآن و ائمه اطهار(ع) در هدایت و راهنمائیهای خود راه کسب این دو سرمایه را روشن کرده‌اند تا ما از طریق هدایت آنها در مسیر عبادت و بندگی خدا و یا احسان به خلق خدا باشیم و بتوانیم از این دو نوع خدمت و عبادت نتیجه آخرتی به دست آوریم.

راه اطاعت و عبادت خدا معلوم است. خداوند در ذات خود نیازمند به بندگان خود نیست تا مردم با خدمات و عبادتها خدا را در حکومت قوی کنند و یا اگر از خط عبادت و تقوا خارج شدند خدا را در حکومت ضعیف گردانند. قدرت خدا قائم به ذات خداوند است. خدا در ذات خود از همه کس و همه چیز بی نیاز است. انسان محتاج به خداوند متعال است که اگر اطاعت کرد خداوند به او قدرت و عزت می‌دهد و اگر معصیت کرد عاقبت در ضعف و ذلت قرار می‌گیرد؛ ولیکن کسب علم و قدرت از ذات مقدس خداوند متعال شرایطی دارد که اگر انسان در شعاع آن شرایط اطاعت خدا کند در دنیا و آخرت، مخصوصاً "در عالم آخرت بی نهایت ثروت و قدرت پیدا می‌کند و آن شرایط عبارت است از اینکه: اولاً" متدین به دین خدا باشد، ثانیاً" دین خدا را از کسانی گرفته باشد که از جانب خدا مأمور هدایت خلق شده‌اند، یعنی از پیغمبران و ائمه اطهار(ع) و جانشینان آنها؛ یعنی کسانی که خط هدایت و تربیت را از اولیاء خدا گرفته‌اند، در آن مسیر حرکت کرده‌اند و دیگران را هم به دین خدا هدایت کرده‌اند.

اگر انسان عقیده و اخلاق خود را از کسی بیاموزد که رسمیت الهی

آسمانی ندارد از آن عقیده و اخلاق بهره‌ای نمی‌گیرد، هر چند اخلاق و عقیده خوبی باشد؛ زیرا عقاید و اخلاق نیک در اختیار دولتهای کفر مانند دانه‌ای است که در دام می‌نهند تا بتوانند مردم را به خود جلب و جذب کنند و سرمایه مادی و معنوی آنها را به غارت ببرند. عقیده و اخلاق نیک در مکتب کفار مانند روزیهای طیب و طاهری است که به وسیله کفار در اختیار مردم قرار می‌گیرد. اگر کفار سفره‌ای از بهترین غذاها چیدند و مسلمانی را به آن سفره دعوت کردند آن غذاهای خوب در آن سفره بر مؤمنین و مسلمانان حرام است؛ زیرا استفاده از آنها وابستگی به وجود می‌آورد و با این وابستگی مسلمین به کفر و گناه کشیده می‌شوند. می‌گویند: اگر گوسفند را کافری ذبح کند گوشتش بر مسلمان حرام است و اگر مسلمانی ذبح کند حلال خواهد بود. با اینکه گوسفند چه در اختیار کفار باشد یا مسلمانان. از نظر گوشت و چربی فرقی ندارد؛ فرقی این است که غذا و خوراک سر سفره کفار انسان را به کفر وابسته می‌کند و سر سفره اهل ایمان به خدا. از این جهت سفره کفار بر مسلمانان حرام شده است. علم و فرهنگ هم به دست کفار همین خاصیت را دارد. اگر در مکتب کفار درس بخوانی و به تبلیغات آنها توجه کنی هر چند که درسهای نافی باشد و علم و عمل خوبی را تبلیغ کنند در این تبلیغات و تعلیمات انسان تحت تاثیر فرهنگ آنها قرار می‌گیرد و به کفر و گناه کشیده می‌شود. از این جهت خداوند در قرآن فرموده است: دین حق و حرف حق و علم و فرهنگ حق همانها است که از خدا به وسیله اولیاء خدا به شما می‌رسد، ولیکن حرف حق در مکتب کفار اگر چه حق است کفر و گناه به حساب می‌آید.

خداوند می‌فرماید: «الحق من ربك و لا تكونن من الممترین» (۱)
 حق آن است که از جانب پروردگار باشد. مفهوم آیه این است که
 اگر کلمه حقی به وسیله کفار به شما تبلیغ شود، گرچه کلمه حق
 است، باطل به حساب می‌آید؛ زیرا ادیان باطل، باطل محض نیستند
 بلکه حق و باطل در ادیان باطل مخلوط‌اند مانند غذائی که آلوده به
 فضلهٔ موش و یا سمیّات دیگر است. غذاها عیب ندارد ولیکن
 آلودگیها انسان را مسموم می‌کند. حرف حق هم در مکتب کفار چنین
 است. فکر انسان را آلوده می‌کند و او را به کفر و گناه می‌کشاند.

شرط دوم برای استفاده از فیض خدا اخلاص در دین و اعمال
 دینی است. خلوص یعنی این که انسان در اطاعت و بندگی برای
 خدای خود خالص باشد. هدف غیر الهی نداشته باشد. مانند
 ریاکاران نباشد که خدا را سجده می‌کنند ولیکن هدف آنها جلب و
 جذب افکار مردم است. خداوند متعال در دین خود یک حکومت
 قادر و مقتدر است. انسانهای وابسته به حکومت خدا، مومنینی
 هستند که وظیفه دارند خود را در اطاعت خدا خالص کنند.

فیوضاتی که از مسیر اخلاص به انسان می‌رسد:

تقدیر خداوند متعال در باره انسانها چنین است که به هر انسانی کمک
 کند تا او را به هدفی که دارد برساند. کسانی که در زندگی طالب مال و

ثروت هستند و در این راه فعالیت می‌کنند خداوند به آنها کمک می‌کند تا روزی که به مال و ثروت برسند کسانی که مقام و ریاست می‌خواهند، خواه مشروع و یا غیر مشروع، خداوند به آنها کمک می‌کند تا به مقام و ریاست برسند. کسانی که دوست دارند محبوب انسانها واقع شوند و نظر مردم را به سوی خود جلب کنند و برای جلب نظر مردم فعالیت کنند، خداوند متعال به آنها کمک می‌کند تا محبوب مردم شوند. کسانی هم که هدف آخرتی دارند نظرشان این است که از مسیر تقوا و عبادت وارد زندگی بهشت شوند خداوند متعال به آنها هم توفیق می‌دهد تا به هدف خود نائل شوند. هر کس در هر راهی تلاش کند در شناخت آن راه و کیفیت حرکت و وصول به مقصد تخصص پیدا می‌کند. یعنی خداوند به او علم و دانشی می‌دهد که راه حرکت را و کیفیت وصول به مقصد را بداند و به هدف خود نائل شود. در این رابطه فقط کسانی معرفت به خدا پیدا می‌کنند که هدفشان در کار و زندگی تقرّب به خدا باشد و رضایت خدا را جلب کنند. خداوند متعال به یک چنین انسانهایی هم کمک می‌کند تا آنها را به هدف خود که جلب رضایت خداست برساند. از یک چنین هدفی تعبیر به اخلاص می‌شود.

خداوند این همه در قرآن سفارش می‌کند که خالص و مخلص باشید. در دین و اطاعت خدا خلوص داشته باشید، برای این است که از این راه به آن آخرین و بهترین هدف که قُرب به خدا است نائل شوند.

هدفهای زندگی مانند شهرها و دهاتی است که مسافرین به سوی آنها حرکت می‌کنند. یک مسافر می‌خواهد به فلان روستا برود، مسافر

دیگر به فلان شهر، و مسافر دیگر به شهر بزرگتر یا مملکت وسیعتر. خداوند متعال مانند مربی کودکان است. انسانها را یاری می‌کند تا به آنچه دوست دارند و می‌خواهند برسند. در اینجا بهترین و بزرگترین هدف و یا بزرگترین شهری که اگر به آن برسیم، آنچه می‌خواهیم برای ما آماده است، شهر رضایت خدا و رضایت اولیاء خداست. وقتی خدا از انسان راضی شد تمامی کائنات و موجودات به این انسان احترام می‌گذارند و در خدمت او هستند و اگر خدا از انسان ناراضی بود و او را به دست حوادث و بلاها سپرد مانند بچه بی سرپرستی است که نه پدر دارد و نه مادر و نه قوم و قبیله‌ای که او را حفظ کنند. رسیدن به هر مقصدی شرایطی دارد و سرمایه و مرکبی می‌خواهد تا انسان به مقصد خود برسد. شرط تقرب به خداوند متعال فقط اخلاص است. یعنی انسان در اطاعت خدا و خدمت به مردم فعالیت کند و به جز خدا هدفی نداشته باشد. از مردم کوچکترین انتظاری نداشته باشد. اگر همه مردم او را دوست یا دشمن داشته باشند برای او فرق نکند؛ زیرا هدفش خدا بوده نه دوستی مردم و یا دشمنی آنها. ائمه اطهار، علیهم السلام، در دعاها و عبادتها، و نیز در خدمت به پدر و مادر و صلۀ رَحِمِ اخلاص را مطرح کرده‌اند. گفته‌اند به پدر و مادر خدمت کنید گرچه آنها قدردانی نکنند و دشمن شما باشند. به خویشاوندان خود خدمت کنید گرچه قدر خدمت شما را ندانند و منظور نداشته باشند؛ زیرا خداوند خدمات و عبادتهای شما را منظور دارد و اجر شما را به شما می‌رساند. بهترین نتیجه‌ای که از مسیر خلوص و اخلاص به انسان می‌رسد معرفت کامل به ذات مقدس خدا و اولیاء خدا است.

انسانهای مخلص عارف می‌شوند. بین آنها و خدا دوستی و یگانگی پیدا می‌شود. خداوند خود را به آنها معرفی می‌کند و عشق و علاقه آنها را به خدا و اولیاء خدا زیاد می‌گرداند. انسانهای نخبه و شایسته‌ای می‌شوند که در عالم آفرینش نظیر ندارند. معرفت به ذات مقدس خدا نتیجه مستقیم خلوص و اخلاص است. خداوند در قرآن سفارش می‌کند که دین خود را برای خدا خالص کنید. شیطان هم می‌گوید:

هر کس را می‌توانم گمراه کنم مگر بندگان مخلص خدا را

در تکمیل این مقدمه برای تفسیر دعای شعبانیه می‌توانیم بگوییم که بی‌هدفی در کار و خدمت بزرگترین هدف است. ممکن است به این تعبیر اعتراض شود که: چطور می‌شود که بی‌هدفی بزرگترین هدف باشد؟! "اولاً" انسان نمی‌تواند بدون هدف از جای خود حرکت کند. انسانهای بی‌هدف مانند مردگان هستند. تنها چیزی که انسانها را وادار به کار و فعالیت می‌کند هدف آنهاست، چه هدفهای مادی چه معنوی. می‌پرسیم: پس چطور بی‌هدفی بزرگترین هدف است؟

در جواب می‌گوئیم که در ارتباط با خداوند متعال و واگذاری کارها به او بی‌هدفی انسان بزرگترین هدف است. مثلاً "انسانها در فکر و عقیده خود چه مقامی، چه نعمتی و چه بهشتی می‌خواهند که برای آن تلاش می‌کنند؟ و خدا برای انسان چه مقامی، چه نعمتی و چه بهشتی می‌خواهد تا انسان را به آنچه می‌خواهد برساند؟ آنچه من برای خود می‌خواهم مهمتر است یا آنچه خدا برای من می‌خواهد؟ برای روشنی مقصود این سؤال را بین پدران و فرزندان فرض می‌کنیم. پدر و مادری فرزندان کوچک و بزرگی دارند یکساله تا ده

ساله. هدف پدر و مادر این است که کودکان را به یک زندگی مجلل و باشکوه برسانند تا ثروتمند و قدرتمند باشند و بهترین زندگیا را داشته باشند. برای این که کودکان خود را به آن زندگی برسانند برنامه درس و هنر برای آنها تنظیم می‌کنند و به آنها دستور می‌دهند چه درسهای بخوانند و چه هنرهایی کسب کنند. اما کودکان بازی و اسباب بازی دوست دارند. می‌خواهند مدام وسیله بازی در اختیار آنها باشد. هدف کودکان بازی و اسباب بازی است و هدف پدر و مادر یک زندگی مجلل و باشکوه. پدر و مادر دوست دارند که فرزندشان هدف خود را رها کند و در راه رسیدن به هدفی که پدر و مادر دارند تلاش کند. ما انسانها در برابر خدا مانند همان کودکان قد و نیم‌قد هستیم. دوست داریم در این دنیا وسائل بازی داشته باشیم و به بازی مشغول باشیم و از این بازی و بازیگری چه حوادث خطرناکی پیدا می‌شود که ما را به نابودی می‌کشاند. شاعر می‌گوید:

از باد باران خیزد و از بازی جنگ

این همه جنگ و کشتار و مرگ و مرض نتیجه علاقه انسانها به این زندگی دنیا است که در واقع به جز بازی با جان و مال و ناموس یکدیگر چیزی نیست. ولیکن هدف خداوند متعال از خلقت انسان این است که ما را به جایی و مقامی و علم و قدرتی برساند که مانند خدا بدانیم و مانند خدا بتوانیم و مانند خدا حاکم بر خود و همه کائنات باشیم.

خدا فرموده است که من می‌خواهم شما انسانها را به خلافت خودم برسانم و مدیریت عالم و آدم را به شما واگذار کنم. شما را حاکم بر کائنات گردانم، همانطور که خودم حاکم هستم. می‌خواهم

شما را به جائی برسانم که خداگونه بدانید و خداگونه بتوانید و حتی مانند خدا آفرینش را به اختیار بگیرید و آفریننده باشید.

اینجاست که می‌بینیم هدفی که ما انسانها برای خود داریم چقدر کوچک و ضعیف است، مانند بازی و اسباب بازی، و هدفی که خدا از خلقت و تربیت ما دارد چقدر بزرگ است که هیچ قدرتی نمی‌تواند حقیقت آن را بداند و وصف کند.

در اینجا می‌گوئیم اخلاص به معنای بی‌هدفی انسان در مسیر عبادت و خدمت است. در اطاعت خدا باشید و به مردم خدمت کنید. از مردم انتظار نداشته باشید و برای خدا هم تکلیف معین نکنید که با من در دنیا یا آخرت چنین و چنان مرحمت کن. این که گفتیم بی‌هدفی بزرگترین هدف است یعنی خود و کار خود و نتیجه کار خود را به خدا واگذار کنیم تا او ما را به ثمر برساند و بهترین زندگی را در اختیار ما قرار دهد. در اینجا خداوند برابر علم و قدرت خود و بی‌هدفی شما در کار و خدمت و عبادت بهترین هدف و مقصد را معین می‌کند که خیلی بهتر و بالاتر از بهشت موعود است.

یکی از فوائد و نتایج دعاها و عبادتها این است که انسانها را به عالم دیگری و زندگی دیگری غیر از دنیا و زندگی دنیا مربوط می‌کند. هیچ یک از خواهشهایی که در این دعاها برای انسان مطرح کرده‌اند و نعمتهایی را که در این دعاها به انسان معرفی کرده‌اند، در زندگی دنیا قابل ظهور نیست. به همین جهت خداوند در دنیا به ما انسانها یاد می‌دهد که یک چنین ارقام بزرگی را از خدا خواهش کنیم و صبر و انتظار را وظیفه خود بدانیم تا روزی که برای ما زمینه‌ای فراهم شود و خداوند بتواند آنچه را که ما خواسته‌ایم در اختیارمان قرار دهد.

زندگی دنیای انسانها از تولد تا مرگ آنقدر کوچک و ضعیف است که ارقام بزرگی از نعمتهای خدا را نمی‌تواند تحمل کند. زندگی دنیا مانند روستای کوچکی است. خداوند متعال در نظر دارد به هر یک از این روستائیها ثروت کلانی بدهد. آیا در بیابان و روستا، بیابانی‌ها و روستائیها می‌توانند از آن ثروت بزرگ استفاده کنند؟ در بیابان و روستایی که مردم فقط می‌توانند لقمه نانی و پارچه لباسی برای خود تهیه کنند و امکانات بیش از آن ندارند چطور می‌توانند از ثروتهایی بالاتر از میلیون و میلیارد استفاده کنند؟ ثروت بزرگ، شهر بسیار بزرگی لازم دارد که در آن شهر میلیاردها رقم امکانات در اختیار انسان قرار می‌گیرد که می‌تواند از ثروت بزرگ خود استفاده کند. ثروتهای بزرگ در بیابان و روستا قابل استفاده نیست.

خداوند تبارک و تعالی برای ما انسانها دو نوع زندگی در دو عالم بزرگ و کوچک مقدر فرموده است: زندگی ابتدایی ما را مانند روستا و بیابان می‌داند که امکاناتی در اختیار مردم نیست و مردم هم عقل و شعوری ندارند که بتوانند از امکانات زیاد استفاده کنند و زندگی دوم را مانند مملکتی بی‌نهایت بزرگ می‌داند که میلیاردها رقم امکانات در اختیار انسان هست، به علاوه علم و عقل کاملی که می‌تواند از آن امکانات در آن عالم وسیع استفاده کند.

خداوند در قرآن و یا در دعاها می‌فرماید: خانه آخرت شما آن قدر وسیع است که تمامی کره زمین در برابر آن حلقه انگشتی به حساب نمی‌آید و مرکبهای سواری آخرتی شما آن قدر تند و سریع‌اند که در یک ثانیه از یک طرف عالم شما را به طرف دیگر می‌رسانند. آیا یک چنین خانه وسیعی و یا مرکبهای تند و سریعی در دنیا جای می‌گیرند

و قابل استفاده هستند؟ خداوند برای این که بتواند رقمهای بزرگی از ثروت و نعمت و قدرت به ما برساند ما را به عالمی بسیار بزرگ و وسیع می‌برد تا بتوانیم از بخششهای او استفاده کنیم.

استفاده از نعمتهای بزرگ خدا دو سرمایه لازم دارد: علم و حکمت و در پی آن ثروت و قدرت. همانطور که در زندگی دنیا انسانهای داناتر، تواناتر هستند و اگر دانائی نباشد توانائی هم نیست، نعمتهای آخرت هم همینطور است. هر چه دانائی بیشتر باشد توانائی بیشتر است. به همین منظور خداوند متعال در این زندگی دنیائی برای ما انسانها کلاسهای علم و دانش باز کرده تا ما را تربیت کند و علم و دانش ما را بالا برد تا بر پایه علم و دانش بتواند نعمتهای بزرگ خود را در اختیار ما انسانها بگذارد. دعاها و اراده از امامهای معصوم ما را به علم و حکمت مجهز می‌کند تا بر پایه همین علم و حکمت بتواند آن ثروتها و نعمتهای نامتناهی را در اختیار ما قرار دهد. دعاها از یک طرف برنامه‌های تعلیم و تربیت است و از طرف دیگر آدرس ثروت‌های بزرگ خدا در دنیا و آخرت و مخصوصاً "در عالم آخرت".

بایستی در این جملات دعاها کاملاً "دقت و مطالعه کنیم تا ببینیم در هر جمله‌ای خداوند آدرس چه گنجی را به ما می‌دهد و بعد از دقت و مطالعه صبر کنیم تا موجبات استجاب دعا فراهم شود و خداوند بتواند آن گنجهای سرشار را که وعده داده است به ما بسپارد. معنای اصلی دعا، خواستن و خواهش است نه خواندن و قرائت. انسان بایستی اول ارقام نعمتی که به آنها محتاج است بفهمد و بعد از فهمیدن آن ارقام را از خدا بخواهد و بطلبد. خواستن و طلب کردن معنای اصلی دعا است.

از جمله دعاهاى عجیب و عمیق همین دعای شعبانیه است. عظمت دعای شعبانیه به این است که ائمه اطهار علیهم السلام، انسان را مستقیماً" به خدا و اراده خدا مربوط می کنند. آنچنان بین انسان و خدا اهلیت و یگانگی به وجود می آورد که گویی انسان یک بنده محبوب خداوند متعال است، گویی بین او و خدا ملاقات به وجود آمده و خدا را می بیند و می شناسد و خواهش و تقاضای خود را در برابر خدا مطرح می کند. در این دعا رابطه انسان با خدا مانند رابطه پسر و دختری است که بسیار محبوب پدر و مادرند و در کنار پدر و مادر ثروتمند و قدرتمند نشسته اند و هر چه دوست دارند از پدر و مادر می خواهند و هر چه خواهش می کنند دست پدر و مادر روی چشم است. خواهش آنها را می پذیرد؛ و پدر و مادر بسیار شوق و ذوق دارند که فرزندانشان از آنها خواهش کرده اند، فرزندان نیز ذوق و شوق دارند که پدر و مادر چقدر آنها را دوست دارند و هرچه می خواهند در اختیارشان می گذارند.

خداوند متعال و ائمه اطهار پدران حقیقی انسانها هستند. خداوند بندگان خود را بی نهایت دوست دارد. همه جا در انتظار این است که بندگان صالح و مومن با او رابطه پیدا کنند و از او خواهش و تمنائی داشته باشند. خداوند در این دعا خود را به صفت کرامت معرفی می کند. کریم به کسی می گویند که از این که حاجت حاجتمندی را برآورده است بی نهایت نشاط و لذت پیدا می کند، به آن حاجتمند احترام می گذارد، او را پهلوی خود می نشاند و چنان رفتاری با او می کند که گویی آن حاجتمند دوست صمیمی او یا فرزند محبوب او است. دعای شعبانیه بین انسان و خدا و بین خدا و انسان یک چنین

رابطه دوستی و یگانگی ایجاد می‌کند.
در اولین جمله از این دعا، بعد از ذکر صلوات انسان می‌گوید:

و اسمع دعائی اذا دعوتک و اسمع ندائی اذا نادیتک و اقبل علی اذا
ناجیتک

پروردگارا!

وقتی که از تو خواهشی می‌کنم خواهش مرا اجابت کن، و وقتی تو
را صدا می‌زنم صدای مرا بشنو، و زمانی که می‌خواهم با تو راز و
نجوا داشته باشم به من توجه کن.

آیا انسان حق دارد به خدا دستور بدهد یا از خدا خواهش کند که:
«صدای مرا بشنو و به من توجه کن»؟

انسان باید خواهشهای خودش را فقط به حالت کرنش و نیایش در
حضور خدا مطرح کند و حق ندارد بگوید: «خدایا! صدای مرا بشنو!
چرا نشنیدی؟! و دعای مرا اجابت کن! چرا اجابت نکردی؟!»

شاید این جملات در ظاهر بی‌ادبی و گستاخی باشد، ولی در واقع
به معنای شدت دوستی و یگانگی است. وقتی که با کسی دوستی و
یگانگی داری بین خود و او تفاوتی و امتیازی نمی‌بینی. او تو را چنان
دوست دارد که خود را دوست می‌دارد، تو هم او را چنان دوست
داری که خود را دوست می‌داری. با این دوستی بین شما یگانگی و
اهلیت پیدا می‌شود. شما به جای فرزند محبوب و او هم به جای پدر
و مادر مهربان. سخنانی که بین دو نفر از این حالات رد و بدل می‌شود
سخنانی است که نشانگر دوستی کامل و یگانگی آنها با یکدیگر است
ولیکن اگر طرف خواهش کننده در یک چنین مقامی از اهلیت و

محبت نباشد و به مثابه کنیز و کلفت خانواده باشد نه به مثابه فرزند محبوب، هرگز خواهشهای خود را به این کیفیت که نشانگر اهلیت و یگانگی است مطرح نمی‌کند، بلکه با ادب و احترام و با حمد و ثنا و آقا آقا گفتن و یا خانم خانم گفتن عرضه می‌دارد. شما درست این دو نوع رابطه را می‌توانید در یک خانواده که فرزندان دارند و کلفت و نوکرانی دارند مشاهده کنید که فرزندان چگونه روی زانوی پدر و مادر و یا در کنار آنها خواهشهای خود را مطرح می‌کنند و کنیز و کلفتها چطور. این دعای شعبانیه بین خداوند تبارک و تعالی و انسانهایی مطرح می‌شود که در حضور خدا قرار گرفته‌اند و بین آنها و خداوند متعال فاصله‌ای نیست. به جای خانواده خدا و فرزندان خدا هستند نه به جای بندگان و نوکر و کلفت. این است که این جملات بین انسان و خدا بی‌نهایت محبت و یگانگی به وجود می‌آورد، البته در صورتی که انسان مندرجات این دعا را به همان کیفیتی که ائمه اطهار گفته‌اند بداند و با خدای خود مناجات کند.

حالات دعا و توجه به خدا از حالات خواندن جملات و قرائت کردن جداست. چقدر زیاد هستند کسانی که چندین صفحه دعا می‌خوانند و چیزی از خدا نمی‌خواهند، زیرا احتیاج خود را به خدا و عظمت خدا را در ارتباط با خود کشف نکرده‌اند. نمی‌دانند که چگونه وابسته و متصل به خدا هستند که اگر خدا آئی، آنها را از لطف و عنایت خود محروم کند، در اسفل السافلین قرار می‌گیرند. نظر به این که یک چنین احتیاج و وابستگی را بین خود و خدا احساس نمی‌کنند روی ایمان و عقیده دعاها را می‌خوانند، ولیکن چنان می‌خوانند که گویی از خداوند متعال خواهش و تمنائی ندارند. انسانها هر چه بیشتر

معرفت به خدا و خودشان پیدا کنند بیشتر خود را نیازمند به خدا می‌دانند. احتیاج انسان به اراده خداوند متعال درست مانند ارتباط و احتیاج چراغ برق و یا وسایل برقی به نیروی برق است و از این هم شدیدتر. مشاهده می‌کنید که در یک هزارم ثانیه نیروی برق قطع می‌شود و چراغها ارزش خود را از دست می‌دهند و ذره‌ای روشنائی ندارند. و باز در یک هزارم ثانیه نیروی برق وارد می‌شود چراغها روشن می‌شوند و ارزش خود را پیدا می‌کنند. احتیاج و ارتباط انسانها به خداوند متعال از این هم حساس‌تر است. چه خوب می‌گوید شاعر عارف:

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

یعنی در یک ثانیه اگر لطف خود را نرساند و مضایقه کند انسانها متلاشی می‌شوند. زندگی آنها خاموش می‌شود. کسانی که نیاز خود را به خدا به این کیفیت می‌بینند، ناله و تضرع آنها در خانه خدا خیلی شدید است. دائم خدا خدا می‌زنند و متوجه به خدا هستند. تمنای قلبی و واقعی دارند که خدا فیض خود را ادامه بدهد. انسانها در وابستگی به خدا بین سه بی‌نهایت قرار می‌گیرند:

اول، بی‌نهایت نعمت و لذت و برکت. از طریق اطاعت و بندگی و خواهش و اجابت خواهشها.

دوم، بی‌نهایت محرومیت از لطف خدا. اگر خدا را اطاعت نکند و رابطه خود را از خدا قطع کند. همانطور که نعمتهای خدا بی‌نهایت است با اعداد قابل شمارش نیست، محرومیت از آن نعمتها هم بی‌نهایت است.

سوم، رنج و عذاب دائم در ارتباط با انسانهای ظالم و کافر که زقوم

جهنم نامیده شده‌اند و معذب شدن به عذابهایی که آنها برای خود و دیگران تولید کرده‌اند.

کسی که می‌بیند ممکن است به دو دلیل غفلت و گناه محرومیت پیدا کند و معذب شود و به دلیل اطاعت و بندگی به نعمتهای بزرگ خدا نائل شود، قهراً" در یک چنین انسانی خواهش و نیایش به وجود می‌آید و در شدت احتیاج به خدا متوسل می‌شود؛ ولیکن اگر خود را در مقایسه با این سه بی‌نهایت نبیند و به آنچه دارد مشغوف و مغرور شود آن خودگرایی به معنای غرور و شعف رابطه او را از خدا قطع می‌کند.

چنین انسانی در حالات دعائی خود شدیداً کرنش و خواهش دارد. به خدا می‌چسبد و به سوی خدا می‌نالد. گریه می‌کند و داد می‌زند که این داد زدن و گریستن تفسیر قسمت دوم از این دعای شریف است

فقد هربت الیک و وقت بین یدیک مستکیناً لک متضرعاً الیک راجياً
لما یدیک ثوابی و تعلم ما فی نفسی و تخبر حاجتی و تعرف
ضمیری و لا یخفی علیک امر منقلبی و مثوای
خدایا!

به سوی تو فرار کردم و با تضرع و زاری در خانه تو ایستادم. بر ثواب تو امیدوارم. تو می‌دانی در قلب من و سر من چه نهفته است، و می‌دانی حاجت من چیست. از دل من خبرداری. عاقبت کار من بر تو پوشیده نیست.

تفاوت دعای شعبانیه با سایر دعاها این است که دعای شعبانیه از یک وضعیت و حالتی سخن می‌گوید که انسان متضرع به سوی خدا

می بیند که در معرض همهٔ بلاها و عذابها قرار دارد و تنها عاملی که او را نجات می دهد لطف و محبت خداست. انسانی که خدا را آنچنان که شایسته اوست می شناسد و ضعف و ناتوانی خود را در برابر خدا و آینده ها می بیند، از خود رأیی یا برگشت به کفر و گناه وحشت پیدا می کند. خود را به دامن خدا می اندازد به خداوند متعال خوش عقیده و خوش گمان است. خدا را هزارها بار از پدر و مادر مهربان تر می بیند. با خدا حال و زبانی دارد که توام با محبت و معرفت است و در عین حال می داند که آنچه از او سر زده متناسب با عظمت خدا نبوده است. زبانش در ارتباط به خدا به کیفیتی باز می شود که خدا را بی نهایت نسبت به خود مهربان می بیند و خود را فاقد استحقاق. عقیده ندارد که چیزی از خدا طلبکار است هر چند عبادت خدا را کرده باشد؛ عقیده دارد که خدا خیلی مهربان است. به محض این که انسان به سوی خدا برمی گردد و گرایش قلبی به خدا پیدا می کند، می گوید:

و ما اریدان ابدی به من منطقی و اتفوه به من طلبتی و ارجوه لعاقبتی
 و قد جرت مقادیرک علی یا سیدی فیما یکون منی الی اخر عمری
 من سریرتی و علانیتی و بیدک لا بید غیرک زیادتی و نقصی و نفعی
 و ضری
 پروردگارا!

وقتی بخواهم با زبان خود بگویم چه کاره هستم و حوائج خود را بر زبان بیاورم و به عاقبت کار خود امیدوار باشم می بینم جز مهر و محبت از جانب خدای خودم انتظاری ندارم. از خود کاملاً مایوسم و به خدای خود امیدوار. می دانم همه آنچه تو برای من

مقدّر می‌کنی به نفع من است و مقدرات من هر چه باشد به دست
توست.

الهی ان حرمتی فمن ذالذی یرزقنی و ان خذلتنی فمن ذالذی
ینصرنی
پروردگارا!

اگر تو مرا از لطف خود محروم کنی چه کسی می‌تواند مرا به رزق و
روزی و زندگی امیدوار کند و اگر تو مرا رها کنی و به من بی‌اعتنا
باشی چه کسی می‌تواند مرا یاری کند.

الهی اعوذ بک من غضبک و حلول سخطک الاهی ان کنت غیر
مستاهل لرحمتک فانت اهل ان تجود علی بفضل سعته
پروردگارا!

از غضب تو و عذاب تو به خودت پناه می‌برم اگر من اهلیت ندارم
که لطف و رحمت تو مرا فراگیرد، تو اهلیت داری که به من محبت
کنی.

امام با خواندن این جملات که با خدای خود رابطه برقرار کرده
است، گوینده این جملات خود را هیچ و در برابر بی‌نهایت عذاب و
مشقت می‌بیند و خداوند متعال را در وضعی و در مقامی که بی‌نهایت
نسبت به بنده خود مهربان است و فقط انتظار دارد که بنده او به
سویش بازگردد و خواهش و تقاضاهای خود را بازگوید. کسی که از
مولای خود فرار می‌کند و بعد پشیمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد به
مولای خود بازگردد از ساعتی که توبه می‌کند تا ساعتی که مولا او را
می‌پذیرد مدتی طول می‌کشد. چه قدر رنج و زحمت دارد که
ضررهائی که به مولا زده است جبران کند و برایش سخت است که در

خانه مولارا بکوبد و عذر بخواهد.

ندامت گناهکاران و عذرخواهی از موالی مایه رنج و زحمت است؛ ولیکن بازگشت به سوی خدا چنین نیست.

اولاً "انسان در طریق فرار از خدا و گناه و معصیت گرچه خود را از خدا دور می بیند، ولیکن خداوند متعال ذره ای از او فاصله نمی گیرد. هر وقت که انسان گناهکار به سوی خدا برمی گردد خدا را برابر خود مانند یک مادر مهربان حاضر و ناظر می بیند. به محض بازگشت و توبه خدا او را می پذیرد تا جائی که حتی اجازه نمی دهد بنده گناهکارش عذرخواهی کند و اعمال بدش را به زبان بیاورد.

عرفا در تعریف توبه و قبول توبه اختلاف دارند که آیا اول خدا بنده عاصی و فراری را بغل می گیرد و به او محبت می کند تا توبه کند یا اول انسان توبه می کند بعد خدا او را بغل می گیرد و محبت می کند. بسیاری از عرفا شقّ اول را اختیار کرده اند و گفته اند اول خدا به گناهکار محبت می کند سپس آن گناهکار به خدا گرایش پیدا می کند و عذرخواهی می کند. بعضی از عرفا شقّ دوم را برگزیده اند و گفته اند اول انسان توبه می کند بعد خدا توبه او را می پذیرد. صاحب مثنوی شقّ اول را پذیرفته است، می گوید:

چون خدا خواهد که غفّاری کند میل بنده جانب زاری کند
یعنی وقتی خدا بخواهد بنده گناهکار را بپذیرد مهر و محبت خود را در قلب او می اندازد، قلب او نرمش پیدا می کند و به خدا پناهنده می شود. ولیکن حقیقت این است که انسانهای فراری از خدا و حقیقت به محض این که با مانعی برخورد کنند، با مصیبتی روبرو شوند و ذره ای در قلب خود گرایش به حق پیدا کنند، لطف خدا آنها را

فرا می‌گیرد. مثلاً" در طریق فرار و در خط کفر و گناه نگاهی به طرف خدا کنند و بگویند: «کاش مرتکب گناه نمی‌شدیم!» به محض پیدایش این حالت خداوند آنها را می‌پذیرد و دیگر گناه آنها را به رخ آنها نمی‌کشد قهراً" در ارتباط با خدا نمونه این جملات بر زبان او جاری می‌شود:

خدایا به سوی تو فرار کردم و در برابر تو ایستادم، در حالی که به سوی تو می‌نالم و تضرع می‌کنم. به اجر و ثوابی که در اختیار تو است امیدوارم تو از سر من باخبری. حاجتم را می‌دانی و آنچه در قلب من است می‌شناسی. آینده کار من بر تو پوشیده نیست.

در این جملات مطلب قابل توجه فرار از همه کس و همه چیز به سوی خداوند متعال است. در اینجا بایستی توجه کنیم که امام معصوم از چه چیزی و یا از چه کسی ترسیده و به سوی خدا فرار کرده است. هرگز به معنای فرار کسی است که دشمن را در تعقیب خود می‌بیند. مثلاً" در بیابان درنده‌ای به انسان حمله می‌کند و انسان از ترس آن درنده فرار می‌کند تا پناهگاهی پیدا کند و یا دزدی و قاتلی در تعقیب انسان است. انسان از آن دزد و یا قاتل فرار می‌کند به دنبال پناهگاهی می‌دود.

چه کسی یا چه چیزی به امام معصوم حمله کرده و امام از ترس آن وحشی خطرناک به خدا پناهنده شده و مقابل خدا ایستاده است؟ حقیقت این است که وقتی انسان از راه خدا منحرف و از اطاعت خدا منصرف شود همه کس و همه چیز دشمن او هستند تا او را به جهنم بکشند. انسان در خط اطاعت خدا مانند یک ماشین مجهز و مدرنی است که در یک جاده صاف و مستقیم حرکت می‌کند. تا زمانی

که در جاده حرکت کند سالم حرکت می‌کند و سالم به مقصد می‌رسد. همه چیز به نفع ماشین و به نفع مسافر است، ولیکن اگر این ماشین از جاده منحرف شد همه قطعات ماشین و آنچه در صحرا و بیابان است به ضرر مسافر عمل می‌کند. و فرمان ماشین و موتور و هر چه هست گویی دشمن ماشین است که او را به دره خطرناک پرت می‌کنند.

وقتی ماشین منحرف می‌شود می‌گوییم: ای کاش که چرخ و موتور و هیچ عامل محرکی در ماشین وجود نداشت! بهتر بود که مانند قطعه سنگی متوقف می‌شد و از جای خود تکان نمی‌خورد. در اینجا همه چیز دشمن ماشین است که او را و مسافری را نابود می‌کند.

ما انسانها به مثابه همان ماشینهای مجهز و مدرنی هستیم که خداوند متعال به علم و قدرت خود ما را به تمامی اسباب و ابزاری که مایه موفقیت و خوشبختی ما است مجهز کرده است. در جاده صاف و مستقیم حرکت کنیم بدون رنج و زحمت به زندگی بهشتی می‌رسیم و از همه چیز استفاده می‌کنیم. ولیکن اگر از جاده منحرف شدیم انحراف همان و سقوط در آتش جهنم همان. در اینجا که منحرف شده‌ایم همه چیز به ضرر ماست پای ما، ما را به هلاکت می‌کشاند. دست ما و چشم و گوش ما و اعضای بدن ما و آنچه در عالم هست از انسانها و غیر انسانها بیشتر ما را گمراه می‌کنند و به هلاکت می‌کشاند. پس در صورت انحراف همه کس و همه چیز دشمن ما شده‌اند که ما را به هلاکت می‌اندازند و در صورتی که در خط مستقیم حرکت کنیم همه چیز به نفع ماست و ما را به خوشبختی می‌رساند.

ائمه اطهار که چنین حقیقتی را درک کرده‌اند و می‌دانند که اگر از راه مستقیم منحرف شوند هلاک می‌شوند و همه چیز به دشمنی آنها

برمی خیزد از خود و غیر خود فرار می کنند به خدا پناه می برند. پناهندگی به خدا همان صراط مستقیم است و انحراف از اطاعت خدا همان دره سقوط است که از آن تعبیر به چاه ویل کرده اند. کفر و گناه همان چاه ویل است که اگر در آن سقوط کردیم همه کائنات دشمن ما هستند و مارا می کوبند؛ ولیکن خط قرآن و خط اسلام و خط ولایت ائمه اطهار، علیهم السلام، راه راست و جاده صافی است که ما را بدون رنج و زحمت به مقصد می رساند. ائمه اطهار که این پرتگاههای سقوط را می بینند، می دانند که بزرگترین دشمن آنها در درجه اول هوای نفس آنهاست و بعد از هوای نفس همه موجودات مایه هلاکت آنها هستند از شرّ هوای نفس به خدا فرار می کنند، تا آنها را از خطرات حفظ کند.

در قسمت دیگر بعد از آن که از شرّ حوادث نابود کننده و مخصوصاً "حوادثی که دین انسان را نابود می کند به خدا پناهنده می شوند در برابر خدا با حال تضرّع و استکانت می ایستند، امیدوار به لطف خدا هستند تا به آنها توجه کند و آنها را مشمول لطف و عنایت خود قرار دهد.

پیدایش یک چنین حالی در انسان که همه کس و همه چیز را دشمن خود می بیند و می داند و به خدا پناهنده می شود زمانی است که معرفت انسان به خدا و ماسوای خدا کامل شده است. خدا را چنان که هست و با همه عظمت و قدرتی که دارد می شناسد. خود را و خلق خدا را هم با همه فقر و ذلتی که دارند می شناسد و می بیند و می داند که هیچ از خیر و شرّی واقع نمی شود مگر به اراده خداوند متعال و می بیند و می داند که اگر از لطف خدا و توجه به خدا انصراف

پیدا کند از جاده حق منحرف می‌شود و در این صورت هر چه در زمین و آسمان است دشمن خطرناکی است که می‌خواهد او را به کام خود و به دام خود بکشد و اسیر کند.

همانطور که مثل زدیم یک ماشین مجهّز و مدرن که در جاده‌ای صاف به سوی مقصد حرکت می‌کند، همه چیز و تمامی کائنات به نفع او است. همه مناظر عالم از بیابان و جنگل و زمین و آسمان و ستارگان در خدمت اویند تا او را به مقصد برسانند. ستارگان آسمان او را هدایت می‌کنند ماه و خورشید پیش پای او را روشن می‌کنند. بیابان و جنگل برای او مناظر تفریحی و تماشایی اند. اما اگر از جاده منحرف شد در کویر و بیابان و دره‌های عمیق، به عکس حالت اول همه چیز در زمین و آسمان دشمن اویند تا او را به کام مرگ بکشند. بزرگترین دشمن او راننده‌ای است، که به خواب رفته یا غافل شده و ماشین خود را از جاده منحرف کرده است. پس در یک حال همه چیز کمک ماشین و صاحب ماشین است تا به مقصد برسد و در حال انحراف همان همه چیز دشمن او و دشمن ماشین است تا هر دو را به نابودی بکشد.

انسان همان ماشین است که در جاده قرآن به سوی خدا و زندگی بهشت حرکت می‌کند. باید خدا را هدف خود قرار دهد و به خدا پناهنده شود تا همه کس و همه چیز کمک او باشند و او را به مقصد برسانند. در این حال به چیزی توجه و اعتنا نکند مگر به خدای خود. دائم به خدا متوسل می‌شود و از او خواهش می‌کند که او را سالم و تندرست به مقصد برساند.

در اینجا پرسیده می‌شود که آیا لازم است که بنده خدا مستحقّ

لطف خدا باشد یا این که لطف بر خدا واجب است، چه بنده مستحق باشد چه نباشد. جواب این است که محل مناسب برای افاضه لطف خدا استحقاق بنده است جملاتی که انسان سالک الی الله در حال حرکت به سوی خدا و پناهنده شدن به خدا بایستی بگوید جملات و عبارات قسمت اول دعای شعبانیه است.

پروردگارا!

از تو خواهش می‌کنم و تمنا دارم که اگر چیزی از تو خواستم صدای مرا بشنوی و دعای مرا مستجاب کنی.

پروردگارا!

می‌بینی که از همه کس و همه چیز به سوی تو فرار کردم. اکنون با حال گریه و تضرع در برابر تو ایستاده‌ام. امید به لطف تو دارم. تو می‌دانی در خاطر من چه می‌گذرد. از حاجت من باخبری. سرکار مرا می‌دانی عاقبت کار من و آینده زندگی من بر تو پوشیده نیست. من نمی‌خواهم با زبان و بیان به خدای خود بگویم که چه حاجتی دارم. تو می‌دانی می‌خواهم چه بگویم و چه حاجتی دارم و برای آخرتم و عاقبت کارم به چه چیزی امیدوارم.

پروردگارا!

تقدیرات خود را در آنچه تا آخر عمر در باره من مقدر فرمودی خودت می‌دانی. از پنهان و پیدای من آگاهی. زیاد و کم من و نفع و ضرر من به دست تو و در اختیار توست.

پروردگارا!

اگر مرا از لطف خود محروم کنی چه کسی می‌تواند روزی مرا به من برساند و اگر مرا تنها گذاری و واگذار کنی چه کسی می‌تواند مرا یاری کند.

پروردگارا!

از غضب تو و عذاب تو به خودت پناه می‌برم؛ زیرا تو هستی که می‌توانی بندگان خود را از خطرات و حوادث حفظ کنی. اگر اهلیت ندارم که مستحق رحمت تو باشم تو اهلیت داری که لطف و رحمت خود را به من برسانی.

همه این جملات و خواهشها را ائمه اطهار(ع) در حالی گفته‌اند که به کلی از ماسوای خدا مایوس و منقطع شده و به خدا پناهنده شده‌اند.

یکی از صفاتی را که چهارده نفر معصوم و مخصوصاً حضرت زهرا سلام الله علیها به آن صفت متصف شده‌اند، صفت «بتول» است. این صفت گرچه شهرت دارد که لقب حضرت زهرا سلام الله علیها است و مردم خیال می‌کنند لقب اختصاصی زنان است ولیکن بین زن و مرد مشترک است. همانطور که زنها به لقب بتول ملقب می‌شوند مردها هم ملقب می‌شوند. این صفت از آیه شریفه در سوره مزمل گرفته شده است که خداوند در این آیه به پیغمبر اکرم می‌فرماید: و تبتل الیه تبتیلاً".

یعنی ای پیامبر! خود را به کلی و به تمام معنا از غیر خدا جدا کن و متگی به خدا باش.

کسی را که یک چنین حالتی پیدا می‌کند که در تمام احتیاجات خود به خدا پناه می‌برد و در دل او ذره‌ای امید به کسی و چیزی غیر از خدا نیست، بتول می‌نامند. بتول مبالغه از بتل یعنی بسیار جدا شونده از خلق و متصل شونده به خداوند متعال است. مصداق کامل این کلمه حضرت زهرا(س) است. ایشان بودند که تا وقتی در خانه پدر بودند و بعد که به خانه شوهر رفتند در اثر جهاد و مبارزه با دشمنان مقام ولایت آن همه مصیبت دیدند و در این راه شهید شدند ذره‌ای پناهنده به پدر و یا شوهر و یا دیگران نشدند تا جایی که از آن ضربات و مصیبت‌هایی که دیده بودند به شوهر خود خبر ندادند و به ایشان شکایت نکردند. همهٔ مسائل و حوائج خود را به خانه خدا بردند و به خدا پناهنده شدند. در خانه پدر، مادر پدر شناخته شدند؛ یعنی تمام عمر در خدمت پدر بودند، در خانه شوهر کوچکترین خواهش و تقاضایی از شوهر نکردند. پس ایشان به تمام معنا بتول هستند. مصداق کامل پناهندگی به خدا و جدایی از خلق خدا. انسان در یک چنین حالتی که قرار می‌گیرد و به کسی یا چیزی جز خدا امید ندارد و غیر خدا را ضدّ سعادت و خوشبختی خود می‌داند این جملات بر زبانش جاری می‌شود. از این عبارات چنین فهمیده می‌شود که گویندهٔ این کلمات مانند کودکی است که دستش به دست مادر روی یک خط بسیار باریکی حرکت می‌کند و زیر پای او درهٔ عمیقی هست که به محض جدایی از مادر در آن دره سقوط می‌کند و زندگی‌اش تمام می‌شود. به همان کیفیتی که آن کودک متصل و متوسل به مادر است انسان گویندهٔ این کلمات هم متصل و متوسل به خداوند متعال است و می‌داند که اگر ذره‌ای و آئی از خداوند متعال جدا شود میان دره

جهنم سقوط می‌کند در یک چنان حالاتی چنین جملاتی بر زبانش جاری می‌شود.

الهی کانی بنفسی واقفه بین یدیک و قد اظلمها حسن توکلی علیک
فقلت ما انت اهلہ و تغمدتنی بعفوک
پروردگارا!

خود را چنان می‌بینم که در برابر تو ایستاده‌ام و حسن توکل بر سر من سایه انداخته و من در سایه توکل به پروردگارم حرکت می‌کنم. در حالتی که گوینده این جملات اتصال و ارتباط کامل به ذات خداوند متعال دارد، خود را و اعمال خود را با خدای خود مقایسه می‌کند و می‌بیند که تمام عمرش به گناه و معصیت گذشته است. لازم بوده است که از همان ابتدای تولد کار خود را به خدا واگذار کند و تسلیم خدا شود؛ اما چنین نبوده است، بلکه مدتی از عمر خود را در خودرایی و خود مختاری گذرانده است؛ حتی اعمال نیک او بد بوده، که مطابق دستور خدا نبوده، چه رسد به اعمال بدش که بدتر بوده است. و چنان می‌بیند که تمام عمر او به گناه و معصیت گذشته است و اکنون که خدای خود را شناخته دست به دامن خدا شده از او تقاضا می‌کند که از آنچه گذشته بگذرد و بنده خود را مشمول عفو خود قرار دهد. خسارتهایی که از گناه و معصیت برداشته جبران کند و بنده خود را به نعمتهای خود برساند. در این رابطه بعد از آنکه می‌بیند زندگی‌اش چقدر خسارت‌آمیز بوده است می‌گوید:

الهی ان عفوت فمن اولی منک بذلک

پروردگارا!

اگر از گناه من بگذری چه کسی از تو بهتر و سزاوارتر به گذشت است. تو اکرم الاکرمین هستی. همه بزرگیها و بزرگواریها از تو سر می‌زند و به بندگان می‌رسد. پس تو شایسته عفو و گذشت از بندگان خود هستی.

پس از آن می‌گوید:

الهی! ان كان قد دنا اجلی و لم یدننی منک عملی فقد جعلت الاقرار
بالذنب الیک و سیلتی الی الی قد جرت علی نفسی فی النظر لها فلها
الویل ان لم تغفر لها
پروردگارا!

گر چه عمر من به آخر رسید و مرگم نزدیک شد، ولیکن تا امروز عمل نیکی انجام نداده‌ام که مرا به تو نزدیک کند و آبرویی پیش تو داشته باشم. از اعمال خود مأیوسم. تنها چیزی که مرا به لطف تو امیدوار می‌کند این است که به گناه و معصیت خود اعتراف می‌کنم و همین اعتراف به گناه را وسیله قرار داده‌ام به خود اجازه داده‌ام که با سرمایه توبه و اعتراف به گناه در خانه تو بیایم و تقاضای عفو کنم.

ممکن است پرسید چه خبر است که بندگان خالص خدا خود را این همه گناهکار می‌دانند و به گناه خود اعتراف می‌کنند. آیا نشده است که پیش از توبه و توجه به خدا عمل خیری انجام داده باشند و همان عمل نیک را وسیله طلب و تقاضای عفو خود قرار دهند. مثلاً

بگویند: به دلیل این که حج به جا آورده‌ام و یا مال خود را در راه تو انفاق کرده‌ام مرا بیامرزد و از گناه من درگذرد. چرا امامها اعمال نیک خود را وسیله قرار نداده‌اند، بلکه اعتراف به گناه را وسیله نجات خود ساخته‌اند؟

جواب این است که انسانها هر قدر هم بسیار دقت و مراقبت کنند و مواظب خود باشند که گناهی مرتکب نشوند بلکه عملشان عمل صالح باشد باز هم خواهی نخواهی به رأی و فکر خود نمی‌توانند آنچنان باشند که پسند خدا باشد. گاه آدمی به اراده خودش کار نیک انجام می‌دهد و خود را از گناه محافظت می‌کند و گاهی تسلیم خدا می‌شود تا خدا او را حفظ کند و به عمل صالح وادارد. در صورت دوم عصمت پیدا می‌کند و ذره‌ای اشتباه در فکر و انتخاب او پیدا نمی‌شود. ولیکن در صورت اول که به رأی خود حرکت کرده است خواه ناخواه اشتباه می‌کند و عمل او ناقص می‌ماند که پسند خدا نیست. مانند کسی که یک دسته گل زیبای مصنوعی به خانه خدا بیاورد و بگوید: ببین چه گل‌های خوبی ساخته‌ام مانند گل‌هایی است که تو می‌سازی و از آن هم بهتر. خداوند عیب گل‌های او را به او نشان می‌دهد و می‌گوید گرچه گل‌های قشنگی ساخته‌ای ولیکن زنده نیست، طراوت ذاتی ندارد، هرگز مانند گل‌هایی که من می‌سازم نمی‌شود. بهتر این بود که از خدای خود می‌خواستی تا برایت دسته گلی سازد نه این که به رأی و سلیقه خود گل بسازی.

ما انسانها گرچه با دقت و مراقبت چهره خود را با عبادت و عمل صالح نورانی و آبرومند می‌کنیم ولیکن هرگز نمی‌توانیم خود را آنچنان بسازیم که خدا می‌تواند ما را بسازد. پس اگر صنعت و ساختار

خود را در خانه خدا ببریم در برابر صنعت الهی مانند همان دسته گل پلاستیکی در برابر گلهای طبیعی و الهی جلوه می‌کند، لذا ائمه اطهار (ع) که این حقیقت را می‌دانند می‌بینند یگانه عملی که مطلوب خدا واقع می‌شود اعتراف به گناه و تسلیم شدن به فرمان خداوند متعال است.

در قسمت دیگر می‌گوید:

الهی لم یزل برك علی ایام حیوتی فلا تقطع برك عنی فی مماتی
پروردگارا!

همیشه لطف و کرم تو در ایام زندگی برای من ادامه دارد.

مبادا هنگام مرگ و یا در قیامت لطف خود را از من دریغ داری!

الهی کیف ایس من حسن نظرک لی بعد مماتی و انت لم تولنی الا
الجمیل فی حیواتی
پروردگارا!

چطور ممکن است در آخرت از لطف تو مأیوس باشم با این که در
زندگی دنیا این همه از تو محبت دیده‌ام.

الهی تول من امری ما انت اهلہ وعد علی بفضلک علی مذنب قد
غمره جهله
پروردگارا!

امر زندگی دنیایی مرا آنچنان مقدرکن که شایسته تو باشد نه آنطور
که مناسب فکر من است. لطف خود را بر این بنده گنهکاری که
غرق دریای جهل است ادامه بده.

الهی قد سترت علی ذنوباً فی الدنیا وانا احوج الی سترها علی منک
فی الاخری اذلم تظهرها لاحد من عبادک الصالحین فلا تفضحنی
یوم القیمه علی رؤس الاشهاد
پروردگارا!

در دنیا گناهانی مرتکب شدم که آن را از نظر مردم پنهان داشتی،
اما من در عالم آخرت بیشتر احتیاج دارم که سرّ مرا پنهان داری و
در برابر آن همه انسانها و اولیاء خدا رسوایم نکنی.
نکته جالب در این مطالب این است که انسان لطف و کرم الهی را
که، بدون این که استحقاقی داشته باشد، شامل حال او شده دلیل قرار
می دهد و از خدا می خواهد که برای او در زندگی آخرت ادامه داشته
باشد و قطع نشود.

خداوند متعال دارای دو نوع رحمت است که از آنها به رحمت
رحمانیت و رحمت رحیمیت تعبیر می کنند. در بسم الله، خدا این دو
رحمت را ذکر می کند. رحمت رحمانیت نعمت و ثروتی است که در
دنیا بدون شرط و مفت و مجانی در اختیار ما قرار داده است.
نعمتهایی که اگر تمامی دانشمندان عالم دست به دست هم بدهند
ذره ای از آن را نمی توانند بیافرینند. آیا می توانند برای خود آب و هوا
بسازند؟ یا مواد اولیه لباس و غذا و یا نور و روشنایی برای خود تهیه
کنند. اگر همه اهل عالم دانش خود را روی هم بریزند نمی توانند دانه
برنجی یا حبه گندمی بسازند، چه برسد به سایر نعمتهایی که در وجود
ما آفریده است، مانند بینایی و شنوایی و دانایی و توانایی.

حکمت این که خداوند این همه در زندگی دنیا نعمت و ثروت در
اختیار انسان قرار داده این است که انسان برای ادامه این نعمتها در

خانه خدا برود، مبدأ نعمتها را پیگیری کند و بشناسد، رابطه خود را با خدا محکم کند از او تمنا کند که بخشش خود را ادامه دهد؛ زیرا نعمتهای آخرت مانند دنیا نیست که بدون قید و شرط در اختیار انسان قرار گیرد.

شرط ادامه نعمت دو نوع رابطه و محبت است که انسان بایستی این دو رابطه را در زندگی خود تمرین کند و آن را هر چه بهتر و بیشتر محکم تر کند:

یکی رابطه با خدا از طریق دعا و نیایش و عبادت و تقوا. و این که خود را با خدای خود جور کند و چنان باشد که پسند خدا است. و رابطه دوم با بندگان خدا است. و این که تا آنجا که می تواند به بندگان خدا خدمت کند و آنها را دوست داشته باشد و یا لااقل به کسی ستم روا ندارد.

این دو نوع رابطه و محبت که از مسیر عبادت و خدمت حاصل می شود سرمایه عالم آخرت است. برای چنین انسانی نعمتهای خدا در دنیا و آخرت ادامه پیدا می کند و هر چه بیشتر و بهتر اضافه می شود، زیرا این انسان پر از علاقه و محبت میوه بهشت است. زندگی بهشتی با چنین انسانهایی ساخته می شود، ولیکن اگر شکر خدا را به جا نیاورد و به بندگان خدا ستم کند ستم به بندگان خدا و بی اعتنائی به احکام خدا و در دل او بغض و عناد ایجاد می کند، رابطه او را با خدا و خلق خدا قطع می کند.

یک چنین انسانهایی که در زندگی دنیا این همه رنج و زحمت و بلا و مصیبت برای مردم ساخته اند اگر داخل بهشت شوند زندگی بهشتی به وسیله آنها تبدیل به جهنم می شود. پس برای چنین افرادی ادامه

نعمتهای خدا ممکن نیست. به محض ظهور دولت الهی با قیام امام زمان (عج) سفره طبیعت از پیش پای آنها بر چیده می شود و در محرومیت کامل قرار می گیرند. به همین مناسبت ائمه اطهار (ع) در این جملات از خدا خواهش می کنند که عفو و مغفرت و نعمتهای خود را همانطور که در دنیا به آنها داده است در آخرت هم ادامه دهد و آنها را از آن نعمتهای نامتناهی آخرتی محروم نکند.

مطلب بعد این است که چگونه پرده از اسرار آنها برداشته می شود و در عالم آخرت برابر همه انسانها رسوایی و فضاحت به وجود می آید.

دلایل رسوایی انسانهای کافر و منافق در عالم آخرت.

یکی از صفات شایسته‌ای که خداوند متعال به آن وصف می شود ستارالعیوب است که ما در بسیاری از دعاها خدا را به این صفت وصف می کنیم می گوئیم:

خدایا! تو عیب بندگانت را می پوشانی و در نظر مردم رسوایشان نمی کنی.

عیب پوشی یکی از بهترین اخلاقی است که بایستی انسانها خود را به آن مجهز کنند. خواه ناخواه زندگی انسانها، و وجود آنها سراسر عیب و نقص است که خداوند متعال آفریده است. خداوند در بدن ما اعضائی آفریده و به ما دستور داده است که آنها را از نظر دیگران بپوشانیم. اگر انسانها مانند برگ گل خلق می شدند که در ظاهر و باطن عیبی نداشتند همه جا خوشبو و معطر بودند، خداوند به آنها دستور

نمی‌داد که بایستی لباس بپوشید و روی تن و بدن خود پرده‌ای بیاندازید. ولیکن از همان ابتدا قسمتی از اعضاء تن ما را زیبا و دیدنی آفریده است که ما دوست داریم آن را به همه کس نشان بدهیم و قسمتی از اعضاء بدن ما را زشت آفریده. مثلاً "خلقت دهان و دندان با خلقت عورات انسان خیلی فرق دارد. از عورت انسان کثافات و از دهان و زبان سخنان حکیمانه و عقل و علم صادر می‌شود. قهراً" انسان به فکر این است که آنچه کثیف است و مایه نفرت مردم می‌شود بپوشاند و آنچه طیب و طاهر است آشکار کند. خداوند متعال برای این که زشتی و زیبایی را به انسانها تعلیم دهد و هم چنین نقص و کمال را به ما بیاموزد در خلقت انسان و در بدن او چیزهایی آفریده که عیب است بایستی پنهان بدارد و چیزهای دیگری که زیباست دوست دارد آشکار کند.

همینطور در ذات انسان و خلقت انسان صفات خوب و بدی قرار داده است.

در فطرت انسان بدیها و خوبیها را در مقابل یکدیگر قرار داده به انسانها دستور می‌دهد که صفات بد را از خود دور کنند و صفات خوب را پرورش دهند. در حدیث عقل و جهل امام صادق علیه السلام خبر می‌دهد که انسان در وجود خود مجهز به عواملی هست که منشاء پیدایش صفات بد می‌شود و آن عوامل را می‌شمارد. از آن عوامل به سرباز جهل تعبیر می‌کند و در برابر آنها عوامل خوبی آفریده که منشاء پیدایش اخلاق و صفات خوب است و انسان مانند فرشتگان و حوریان بهشتی می‌شود. از آن عوامل به لشکر عقل تعبیر می‌کند. می‌فرماید:

«لشکریان جهل هفتاد و پنج نفرند و لشکر عقل هم هفتاد و پنج نفر» به انسان دستور می‌دهد که جهل و لشکر جهل را در وجود خود سرکوب کند، عقل و لشکر عقل را بیروراند. پس انسانها هم در ظاهر بدن و هم در باطن قلب و روح خود مجهز به اعضاء و صفاتی هستند که زیبا و کامل است و هم چنین مجهز به اعضاء و صفاتی است که ظهور آن زشت و نازیبا است با این که خدا یکچنین نقص و کمالی در وجود انسان آفریده است دستور می‌دهد که نقائص وجودی خود را برطرف کند و از نگاه دیگران بپوشاند و کمالات وجودی خود را آشکار نماید. اگر کسی بگوید که چرا خداوند در بدن انسان اعضاء بدی آفریده و یا در قلب و روح انسان صفات بدی خلق کرده است بهتر این بود که خداوند انسان را در ظاهر و باطن خیلی زیبا و مجهز خلق می‌کرد، صفت بدی نداشته باشد تا بتواند ظاهر سازد و هم چنین عیب و کثافتی در بدنش نباشد که نباید ظاهر کند.

اگر انسانها مانند برگ گل و یا چراغهای نورانی ظاهر و باطن یکنواخت زیبا بودند و عیب و نقصی نداشتند بهتر از این بود که خداوند در وجود آنها عوامل بدی بیافریند که منشاء صفات بد می‌شود و یا در بدن آنها عیوبی پیدا شود که مجبور شوند بپوشانند چرا خداوند ناقص و کامل آفریده و یا زشتی و زیبایی خلق کرده است؟.

جواب این است که چیزی که برای انسانها از همه چیز واجبتر است و اگر آن را نداشته باشند بدترین و پست‌ترین مخلوقات به حساب می‌آیند عقل و معرفت است. علم و دانش و عقل و معرفت بزرگترین سرمایه‌ای است که اگر انسان آن را به دست بیاورد و کسب کند تا ابد

خوشبخت و سعادت‌مند است. و در برابر، جهل و نادانی عیبی است که اگر انسان آن را برطرف نکند تا ابد بیچاره و بدبخت است. برای پیدایش دانش و بینش و عقل و معرفت لازم بوده است که خداوند انسانها را در ابتدای زندگی به بدیها و خوبیها مبتلا کند تا در اثر همین ابتلائات عقل و معرفت پیدا کنند. بدیها و زشتیها را بعد از آنکه شناختند رها کنند و در پی کسب خوبیها و زیباییها باشند. بعد از آن که در اثر ابتلائات عقل و معرفتشان کامل شد آنها را به زندگی بهشتی می‌رساند و تمامی عیب و نقصها را از ظاهر بدن و باطن روحشان برطرف می‌کند و به جای زشتیها زیبایی به وجود می‌آورد. در زندگی بهشتی انسانها مانند برگ گل معطراند که تا ابد ذره‌ای فرسودگی و پلاسیدگی و عیب و نقصی و مدفوعی در آنها پیدا نمی‌شود.

ائمه اطهار، علیهم الصلوٰة و السلام، انسانها را به این حقیقت متوجه می‌کنند که بدانند همانطور که خلقت به دست خداوند متعال است تربیت و تکامل هم به دست او است. خداست که انسانها را خیلی پاک و مؤمن تربیت می‌کند، روح ایمان و تقوا در وجود آنها می‌آفریند تا با این روحیه بدیها را و آثار گناه و معصیت را از حوزه فکر و عقل خود بیرون بزنند و خود را به نور ایمان و اعمال صالح مجهز کنند. آنچه انسان را مستحق زندگی بهشتی می‌کند ایمان و تربیت و عقل و معرفت است.

اساس ایمان و تربیت دو چیز است:

یکی احترام به خدا و اطاعت از خدا،
و دیگری احترام به حقوق مردم و خدمت به آنها.

کسانی که از یک طرف در خط عبادت و تقوا هستند. رابطه‌شان با خدا خوب است و از طرف دیگر آنچه می‌توانند به بندگان خدا خدمت می‌کنند، خداوند در اثر همین عبادات و خدمات آنها را پرورش می‌دهد به عقل و معرفت می‌رساند و در انتها به جلال و جمال و زیبایی می‌رسند.

این پرورشها را مغفرت می‌نامند. مغفرت یعنی خداوند نیروی علم و ایمان انسان را بالا ببرد و حوزه وجود انسان را از نیت بد و گناه و معصیت پاکیزه کند. این کارها تماما "به دست خداوند است؛ زیرا عقل و ایمان از مقوله خلقت است. عقل و ایمان در وجود انسان خلق می‌شود و خلقت نیز به دست خداوند متعال است. وظیفه انسانها همین است که با گفتن این جملات دعا در خانه خدا بروند و از او بخواهند که آنها را تربیت کند و به ثمر برساند.

در جمله دیگری انسان به خدای خود می‌گوید:

پروردگار من!

من در دریای جهل و نادانی غرق شده‌ام. تو به لطف و رحمت خود مرا از این گرداب غرقاب نجات بده.

انسانی که در دریای ژرف و عمیق گرفتار باد و طوفان شده و به اعماق دریا خزیده است. چه کسی او را می‌بیند که بتواند از آن دریای عمیق نجات بدهد؟ و از آن دریا عمیقتر دریای جهل است. جاهل به کسی می‌گویند که نمی‌تواند با عقل خود حساب و کتاب عالم را درک کند و نمی‌تواند خود را مسئول حق خدا و حق انسانها بداند. وقتی که با طعمه و لقمه‌ای روبرو می‌شود برای ربودن آن طعمه و لقمه هیچ

حقی را نمی‌شناسد هزارها انسان را فدای منافع دنیایی خود می‌کند. اصل زندگی را در این می‌داند که بخورد و بچرد و بخوابد هر چند این خوردن و چریدن از راه ظلم و جنایت باشد. چنین انسانی را که درک مسئولیت نمی‌کند جاهل می‌نامند. مثلاً "شما وارد یک مؤسسه بسیار بزرگی می‌شوید که این همه ماشین آلات در گوشه کنار آن مؤسسه به کار افتاده و هر یک از آنها محصولی دارد و چیزی که مورد احتیاج انسان است تولید می‌کند. یکجا دارو می‌سازد، جای دیگر غذا و خوراک، جای دیگر لباس و پوشاک و چیزهای دیگری که در زندگی لازم است. دو نفر وارد این مؤسسه می‌شوند یکی از آنها دم در ورودی به خود فرمان ایست می‌دهد. می‌ایستد تا صاحب این مؤسسه و دربانان او را ببینند و به او اجازه ورود بدهد، احساس مسئولیت می‌کند. عقیده دارد که این مؤسسه عظیم صاحب و مالکی دارد و با حساب و کتاب به وجود آمده است. به خود می‌گوید بهتر این است که صاحب اصلی آن را بشناسم، با اجازه او وارد شوم و از آنچه هست استفاده کنم.

دیگری بی‌باک و بی‌اجازه وارد می‌شود، به هر چیزی دست می‌زند، گویی اسرار آن مؤسسه عظیم را می‌داند و خودش را مالک اصلی آن مؤسسه می‌شناسد. نه به دربانها اعتنا می‌کند و نه به مامورین دیگر و نه به صاحب اصلی مؤسسه. خودسر و خود رأی به هر چیزی دست می‌زند و آنچه می‌خواهد برمی‌دارد. از این دو نفر یکی عاقل است که حساب و مسئولیت قائل است. صاحب مؤسسه به او احترام می‌گذارد او را پهلوی خود می‌نشانند و آنچه لازم دارد در اختیارش می‌گذارد.

دیگری که مسئولیت احساس نمی‌کند و به حساب و کتابی قائل نیست مأمورین با مشقت و لگد بیرونش می‌کنند و مانع ورودش می‌شوند.

آن مؤسسه عظیم همین زندگی دنیا و عالم خلقت است در هر گوشه‌ای می‌بینید کارخانه‌های طبیعت کار می‌کند و برای مردم وسائل زندگی می‌سازد. انسانهای عاقل و دانشمند با دیدن مناظر زیبای عالم احساس مسئولیت می‌کنند و می‌دانند که عالم خلقت بی‌صاحب و بدون دربان نیست. سعی می‌کنند با صاحب این عالم تماس پیدا کنند و با اجازه او از آنچه می‌خواهند استفاده کنند. فکر آنها بالاتر از طبیعت است. با عقل و شعور خود خدای عالم و مأمورین خدا را می‌شناسند، آدمی است که در دریای جهل و نادانی غرق شده است. فقط دنیا را می‌بیند و می‌شناسد و صاحب اصلی عالم را نمی‌شناسد و برای خود مسئولیتی قائل نیست. قهرا "عاقبت کار مأمورین الهی او را از این مؤسسه عظیم اخراج می‌کنند و در محرومیت کامل قرار می‌دهند.

امام زمان عج که ظاهر شود همین کار را انجام می‌دهد. کسانی را که مسئولیت قبول کرده و به اجازه خدا در نعمتهای خدا تصرف داشته‌اند قبول می‌کند و به آنها احترام می‌گذارد، ولی انسانهای خود رأی و خود مختار را که برای خود مسئولیتی و حساب و کتابی قائل نبوده‌اند از حوزه ولایت خدا اخراج می‌کند در نتیجه از نعمتهای خدا محروم می‌شوند و با همین محرومیت به عذاب الهی معذب می‌شوند.

در این جملات زیبا امام علیه السلام ما را از فضاحت و رسوایی

می ترسند. فضاحت و رسوایی یکی از عذابهای بزرگ خداوند متعال است که روح و روان انسان را خیلی رنج می دهد و انسانها را به خواری و ذلت می اندازد. فضاحت و رسوایی عذابی است که فقط مخصوص انسان است. انسانها هستند که گاه عزیز و آبرومندند و گاه ذلیل و رسوا. حیوانات و سایر مخلوقات فضاحت و رسوایی ندارند. فضاحت و رسوایی خاصیت علم و ادراک است. هر چه علم و دانش انسان بالاتر برود معنای آبرو و بی آبرویی را بیشتر درک می کند. انسانهای آبرومند محبوب خدا و محبوب انسانهای معاصر خویش اند. هر جا بروند و با هر کس روبرو شوند با قیافه های باز و خندان و درهای باز روبرو می شوند. گویی به جای پدر و یا برادر و خواهر مردم هستند. هیچ دری به روی آنها بسته نمی شود و هیچ انسانی از آنها فاصله نمی گیرد. همه دوست دارند که با او محشور و هم نشین باشند. برعکس انسانهای رسوا و بی آبرو هر چه بیشتر خود را از مردم کنار می کشند و مردم از آنها فاصله می گیرند و در انتهای فضاحت و رسوایی در جایی ساکن می شوند که آنها کسی را نبینند و کسی هم آنها را نبیند. به کلی از جامعه بشریت منزوی می شوند. چنان مکان و حالی را سنجین می نامند. سنجین از کلمه سجن به معنای زندان است. یعنی زندان در زندان و یا در انتهای زندان، جایی که انسان زندانی وحشت دارد کسی او را ببیند و یا او کسی را ببیند. خودتان فکر کنید چنین حال تنهایی چقدر وحشت آور است. فضاحت و رسوایی آدمهای رسوا در برابر کثرت و قلت انسانها کم و زیاد می شود. هر چه انسانها بیشتر باشند رسوایی رسوایان زیادتر است و هر چه انسانها کمتر باشند، رسوایی رسوایان کمتر است. در آخرت که همه

اولین و آخرین در روی زمین جمع می‌شوند و یکدیگر را می‌شناسند رسوایی رسوایان بی‌نهایت وحشت‌آور است. چگونه انسان در برابر آن همه پیغمبران و بهشتیان به رسوایی شناخته شود. فضاحت و رسوایی و یا عزت و آبرو نتیجه اعمال بد و خوب است. هر عملی که نافع به حال خود و دیگران باشد، منشأ آبرو و عزت و هر عملی که مضر به حال خود و دیگران باشد منشأ بی‌آبرویی و ذلت می‌شود. اعمالی را که به حال انسان سودمند است عمل صالح می‌نامند و عملی که مضر به حال انسان است عمل بد و گناه می‌شناسند. به همین مناسبت انسانها سعی دارند مرتکب گناهی نشوند و یا اگر شدند از نظر مردم و مخصوصاً از نظر نیکان مستور و پنهان بمانند و کسی بر آن عمل بد آگاه نشود. البته انسانها خواه ناخواه از کودکی تا جوانی دوره‌ای بر آنها می‌گذرد که به گناه و معصیت آلوده می‌شوند تا روزی که به عقل و معرفت برسند. خداوند گناهان مربوط به دوره جوانی و کودکی انسان را مستور و پنهان می‌دارد و از خاطر مردم می‌برد تا روزی که انسان توبه کند. بعد از توبه خداوند او را در نظر مردم آبرومند جلوه می‌دهد عیب و گناه او را از خاطر مردم می‌کند و اگر خدای نخواستہ در اثر بی‌باکی و بی‌اعتنایی تا آخر عمر به گناه و معصیت مشغول شود و بدون توبه از دار دنیا برود در نظر هر کسی که او را می‌شناسد رسوا می‌شود و این رسوایی‌ها در عالم آخرت بیشتر و بیشتر است تا روزی که مانند جنایتکاران در نظر تمام مردم رسوا می‌شود. دلیل رسوایی بیشتر در روز قیامت این است که روز قیامت خلق اولین و آخرین در روی کره زمین جمع می‌شوند. از زمان ظهور آدم و حوا تا روز قیام حضرت قائم عج که به وسیله

ایشان قیامت گشوده می شود دنیا نامیده می شود که در این دوره انسانها از تولد تا مرگ برای زندگی کردن دوره می بینند. زندگی یک دوره درس و آزمایش است و می توانیم این دوره ابتدایی را مانند مدرسه ای بشناسیم که اطفال در آن درس می خوانند و بر اساس نمرات کم و زیادی که دارند آینده آنها تامین می شود. روزی که از دانشگاه خارج شدند به نمرات درس آنها نگاه می کنند که اگر خوب درس خوانده و انضباطش عالی بوده شغل و مقام عالی به او می دهند و اگر دوره دبستان و دانشگاه خود را به بطالت و تنبلی گذرانده، درس نخوانده و بچه شروری بوده و آینده بدی خواهد داشت. که حداقل آن محرومیت از ثروت و زندگی است. زندگی ابتدایی ما انسانها از تولد تا مرگ همان دوران مدرسه و دانشگاه است. خداوند ما را آموزش می دهد و بعد از آموزش امتحان می کند که اهل ایمان و عمل صالح هستیم و یا شرور و تنبل. بعد از این آزمایش خدا یک خواب و بیداری برای ما مقدر می کند. کمی می خوابیم و برای آخرت زنده یا بیدار می شویم. زندگی دوم ما شروع می شود و در پناه حکومت و تربیت خدا تا ابد ادامه دارد. در آنجا همه انسانها جمع می شوند. حتی بچه های یکماهه دو ماهه هم که سقط شده باشند زنده و تحویل پدر و مادر می شوند. آن زندگی طوری است که هر کس در هر جا باشد همه جا را می بیند و از همه جا می شنود. هر انسانی تمامی انسانها را می بیند و می شناسد. اعمال بد و خوب انسان در نظر همه بشریت واضح و آشکار است. کسی نمی تواند خود را از نظر دیگران پنهان بدارد، مگر این که خدا بخواهد. انسانهایی که اهل ایمان و اهل بهشت اند خودشان حاضر نیستند به عیب و گناه انسانهای مؤمن نگاه

کنند و گناه کسی را به رخ او بکشند. همانطور که خداوند ستارالعیوب است مؤمنین و مؤمنات هم که اهل بهشت اند ستارالعیوب اند. ولیکن انسانهای کافر و گناهکار که تمام عمر خود را به کفر و گناه گذرانده باشند و به سرنوشت خود بی اعتنا بوده اند بد و خوب نفهمیده اند و در حال کفر و گناه بدون توبه از دنیا رفته اند در زندگی آخرت کفر و گناه آنها بر همه کس واضح و آشکار است. نمی توانند عیب و گناه خود را از نظر کسی پنهان کنند. هم در نظر هم‌کیشان خود وانمود و آشکاراند و هم در نظر اهل ایمان و تقوا. مانند زن و مردی که لخت و عور باشند و لباسی نداشته باشند که خود را بپوشند. پس رسوایی عالم آخرت براساس کثرت جمعیت و مخصوصاً در مقابل انبیاء و اولیاء خیلی بیشتر و زیادتر است. در زندگی دنیا ده نفر، صد نفر یا هزار نفر عیب و گناه آدم را می شناسند، ولیکن در زندگی آخرت برابر میلیونها انسان فضاحت و رسوایی پیدا می کنند و چون رسوایی قیامت خیلی سخت و طاقت فرسا است امام علیه السلام در این جملات از خدا می خواهد که همانطور که در دنیا عیب مرا از نظر مردم مستور داشتی و به بندگان صالح خود نشان ندادی روز قیامت هم در برابر آن همه چشم بینا و دانا مرا رسوا نکنی. کفر و گناه مرا مخصوصاً از نظر انبیاء و اولیاء مستور و پنهان بدار.

الهی! جودک بسط املی و عفوک افضل من عملی...

پروردگارا!

این بذل و بخشش و کرم تو در برابر بندگان و در وجود من طمع و آرزو به وجود آورده. اگر تو بذل و بخشش نداشته منم امید به

عفو تو پیدا نمی‌کردم پس عفو تو از اعمال من بهتر است. طوری
مقدر کن که من از عفو تو بهره‌مند باشم.
مطلب اساسی در این عبارات این است که آیا نجات انسانها روز
قیامت نتیجهٔ فعالیت و عمل خود آنهاست یا نتیجهٔ عفو و گذشت
خداوند متعال؟ عمل ما انسانها سه نوع است که از این سه نوع عمل
یک قسم آن مطلوب خداوند و دو قسمت دیگر آن باعث محکومیت
انسان است.

نوع اول: عمل به ارادهٔ خدا، به امر خدا و در اطاعت خدا.

نوع دوم: عمل به رأی خود در اطاعت خدا.

نوع سوم: گناه و معصیت؛ یعنی اینکه انسان برخلاف رضای خدا
آنچه را خدا واجب دانسته ترک کند و آنچه را حرام دانسته مرتکب
شود.

نوع سوم که تکلیفشان روشن است و روز قیامت حتماً محکوم‌اند.
انسانهایی که عمر خود را به ظلم و گناه سپری کرده، هر فعل حرامی را
مرتکب شده باشند و هر عمل واجبی را ترک کرده باشند تمام
عمرشان به کفر و گناه گذشته باشد حتماً روز قیامت محکوم‌اند.
نتایج اعمال آنها به آنها برمی‌گردد. همهٔ عذابهایی که در دنیا سر مردم
آورده‌اند در قیامت از سوی مردم به خود آنها بازمی‌گردد و به عذاب
الهی معذب می‌شوند.

نوع دوم، یعنی کسانی که آدمهای خوبی بوده‌اند ولیکن اطاعت خدا
نکرده‌اند. واجبات و مستحبات را عمل نکرده‌اند. به کسی هم ستم
نکرده‌اند و یا اگر توانسته‌اند به مردم خدمت کرده‌اند. مانند انسانهایی
که کافر به دین خدا هستند ولیکن تمام عمرشان در خدمت مردم بوده

و به کسی ستم نکرده‌اند. کسی از دست آنها روز قیامت شکایت ندارد. اینها از عفو خدا و امیدی که به خدا دارند استفاده می‌کنند؛ زیرا ظلم و گناه انسان را ناامید می‌کند ولیکن خدمت به مردم انسان را امیدوار می‌کند. هر کس به بنده‌ای از بندگان خدا خدمت و حاجت کسی را روا کند از مسیر همان خدمت شوق و نشاطی در دلش پیدا و چراغ امیدش روشن می‌شود. چنین افرادی از عفو خدا و لطف خدا استفاده می‌کنند و سرانجام به بهشت کشیده می‌شوند.

و اما گروه اول یعنی کسانی که تمام عمر خود را در اطاعت و بندگی خدا سپری کرده و تسلیم اراده و قدرت خدا بوده‌اند. آنها «اهل الله» به حساب می‌آیند. جزء خانواده خدا هستند. آنها مالک اصلی بهشت‌اند و حق دارند از نفرات گروه دوم که به کسی ستم نکرده‌اند و اگر توانسته‌اند خدمت کرده‌اند شفاعت کنند و آنها را به بهشت ببرند. و چون بیشتر مردم از نوع دوم هستند یعنی کاملاً عارف به خدا نیستند ولیکن آدم‌های ساده و پاکی هستند مصداق کامل این جمله شریف‌اند که روز قیامت می‌گویند:

پروردگارا!

در حساب ما دقت نکن و اعمال ما را به نظر نیاور ما امید و آرزو به لطف تو پیدا کردیم و تو بودی که این امید و آرزو را در ما به وجود آوردی و ما را در دنیا مشمول فضل و کرم خود کردی. اگر بتوانند یکچنین جملاتی را از روی معرفت بگویند و ثابت کنند که به عفو خدا امیدوارند خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می‌دهد و به بهشت می‌کشانند.

آمال و آرزوی انسان بر دو قسمت است:

- یکی امید و آرزو به خداوند متعال،

- دیگری امید و آرزو به خود و دیگران.

اولاً "انسانها نمی‌توانند در زندگی بدون امید و آرزو باشند. هر کسی به امید و آرزو کار می‌کند. هر کسی به زندگی نقد خود نگاه می‌کند می‌بیند این زندگی موجود قانع‌کننده و راضی‌کننده انسان نیست. همه کس از ثروتمندان درجه اول گرفته تا فقرا و مریضهایی که خیلی به فقر و مرض مبتلا هستند، همه اینها به وضعیت موجود خود نمی‌توانند قانع باشند؛ زیرا هرکسی در هر وضعی که هست می‌بیند از آن وضعیتی که دارد بهترش قابل‌تصور است. وضعیت خود را با وضعیت افراد بالاتر از خود می‌سنجد و می‌گوید: کاش مانند او باشم! چرا مثل و مانند او ثروت و قدرت ندارم؟!

و اگر هم از نظر ثروت و قدرت بهترین و بالاترین اشخاص باشد باز هم از این نظر که زندگی دنیا در معرض فناء و نابودی قرار گرفته امید و آرزو پیدا می‌کند که:

ای کاش مرگ و مرض نباشد!

ای کاش ضعف و ناتوانی و پیری نباشد!

و ای کاش همیشه من سالم و جوان باشم!

پس به طور کلی در عالم کسی پیدا نمی‌شود که امید و آرزو به وضعیت بهتر و عالیتر نداشته باشد. در اینجا می‌پرسیم:

منشأ پیدایش این همه امید و آرزو چیست؟

چرا انسانها به زندگی موجود خود قانع نمی‌شوند؟

چرا جلو طمع و آرزوی خود را نمی‌گیرند؟

چرا هر کسی هر چه دارد بهتر و بیشتر می‌خواهد و باز طمع به یک زندگی بهتر دارد؟

جواب این است که این آرزوها را خداوند متعال در انسان به وجود آورده است. خداست که ما را امیدوار به زندگیهای بهتر و عالیتر کرده و زندگی موجود ما را در این دنیا در معرض فناء و نابودی قرار می‌دهد. پس خداوند از یک طرف امید و آرزو به زندگیهای بهتر و عالیتر در وجود ما ایجاد کرده و از طرف دیگر با حوادث طبیعت مانند سیل و زلزله و مرضها به جنگ زندگی دنیای ما آمده و این زندگی دنیا را در معرض تهدید و تخریب قرار داده و از طرفی ما انسانها را چنان آفریده است که نمی‌توانیم به این ثروت دنیا هرچند که خیلی زیاد باشد قانع باشیم. به ما انسانها استعدادی داده و روح و روحانیتی به ما داده است که به این اعداد و ارقام قانع نمی‌شویم، بلکه می‌خواهیم همه کائنات زیر بال و پر ما و در اختیار ما باشد؛ یعنی خلقت و استعداد ما انسانها از این زندگی مادی دنیا بالاتر است. پس بر این اساس که زندگی موجود دنیایی ما در معرض فناء و نابودی قرار دارد نمی‌توانیم به این وضعیت موجودی که داریم قانع باشیم. طمع ما خیلی زیاد است.

خداوند متعال ما انسانها را بر این امید و آرزویی که داریم ملامت نمی‌کند؛ زیرا خودش امید و آرزوها را آفریده ولیکن ما را از این که امید و آرزو به خودمان یا دیگران داشته باشیم نهی می‌کند. چشم طمع به مال مردم و دست مردم و امید بستن به کمک و یاری مردم یک انحراف است. مانند کسی که پای درخت بی ثمر نشسته و خیال می‌کند ثمر دارد. زحمت می‌کشد به آن درخت آب و کود می‌دهد و

در انتها پشیمان می‌شود که از رنج و زحمت خود نتیجه‌ای نگرفته و درخت بی‌ثمر را پرورش داده است. خداوند ما را ملامت می‌کند از این که به خودمان و امثال خودمان امید و آرزو داشته باشیم. به ما دستور می‌دهد که به خدا امیدوار باشیم، طمع به نعمتهای خدا پیدا کنیم و هر چه می‌خواهیم از خدا بخواهیم. اگر مردم سفره طمع و آرزوی خود را در خانه خدا انداختند و هر چه خواستند از خدا خواستند حتماً" به آرزوهای خود خواهند رسید و خداوند یک زندگی ایده‌آل برایشان خواهد ساخت. ولیکن اگر خدا را رها کنند و چشم امید به مردم باز کنند به جز محرومیت ثمره‌ای ندارند. این است که ما در این جملات می‌گوئیم:

پروردگار من!

این جود و بخشش تو بوده است که این همه امید و آرزو در من به وجود آورد، پس روز قیامت مرا خوشحال کن و به امید و آرزویم برسان.

و در جمله دیگری از این فراز بزرگترین نعمت را از خداوند متعال تقاضا می‌کند و می‌گوید:

الهی فسرنی بلقائک یوم تقضی فیه بین عبادک

پروردگارا!

روزی که مردم در قیامت حاضر می‌شوند و تو بین بندگان قضاوت می‌کنی و به حساب آنها می‌رسی، مرا در حالت ملاقات خود قرار بده. چنان کن که من حسابی نداشته باشم. از بهترین

افراد خانوادهٔ تو باشم و در حالات ملاقات و گفت و شنود با خودت قرار بگیرم.

برای درک حقیقت این جمله شما میلیونها میلیون انسان را در وضعی قرار بدهید که به محکمهٔ سلطان حاضر شده‌اند تا آنها را محاکمه کنند و به سزای اعمالشان برسند. سلطان در اینجا خود را با عظمت نشان می‌دهد و این میلیونها انسان در حالت اضطراب و دلهره هستند که مبادا در محکمهٔ سلطان مردود شناخته شوند و از نظر سلطان بیفتند و تحت تعقیب قرار گیرند. در یک چنین میدانی که میلیونها انسان در اضطراب بسر می‌برند آن سلطان یک دوست صمیمی دارد که او را پهلوی خود نشانده و او را محرم اسرار خود قرار داده است.

شاید بتوانید درک کنید که آن دوست صمیمی چقدر با شوق و نشاط است از این که آن همه محبوبیت دارد و ذره‌ای محکومیت ندارد. دوست صمیمی سلطان و محرم اسرار او است. آن سلطان عظیم‌الشان خداوند متعال است که روز قیامت میلیاردها انسان در محضر او وارد صحرای محشر می‌شوند و از این که تکلیفشان روشن نیست دلهره و اضطراب دارند. نمی‌دانند که آیا محکوم به جهنم‌اند و یا عفو الهی شامل حال آنها می‌شود و بهشت در اختیار آنها قرار می‌گیرد. خیلی ناراحت و نگرانند از این که تکلیفشان روشن نشده است. به لطف و رحمت خدا نگاه می‌کنند و امیدوار می‌شوند، به اعمال و اخلاق خود نگاه می‌کنند ناامید می‌شوند.

اما در این وضع و این حالت کسانی را می‌بیند که گویی نور چشمی خدا هستند. در محضر خدا قرار گرفته‌اند با شوق و نشاط اند. با خدا می‌گویند و می‌خندند. محبوب خدا هستند و ذره‌ای

محکومیت ندارند. این حالت را حالت لقاء الهی می‌گویند، که خدا خودش می‌داند چقدر سرور و خوشحالی پیدا می‌کنند که در این صحرای محشر محرم اسرار خدا هستند. امام در این جمله از خداوند متعال تقاضا می‌کند:

پروردگارا!

مبادا از کسانی باشم که در صحرای محشر همراه آن مردم و در میان آنها باشم و تکلیفم روشن نباشد که آیا اهل بهشتم یا اهل جهنم؛ زیرا آن دلهره و اضطراب بسیار ناراحت‌کننده و طاقت‌فرسا است، از این که ببینم از نظر خدا افتاده‌ام. خدا به من اعتنایی ندارد معلوم نیست که مشمول عفو خدا قرار می‌گیرم و یا محکوم به آتش جهنم می‌شوم. ولیکن اگر مرا از میان مردم در صحرای محشر خارج کنی و پهلوی خود بنشانی. اجازه بدهی که در محضر تو حاضر شوم و تو را ملاقات کنم خیلی زیاد آرامش قلبی پیدا می‌کنم و هم در نظر اهل محشر عزیز و محبوب واقع می‌شوم. مشاهده می‌کنم که چون خدا با من است همه کس و همه چیز در اختیار من است. گویی که شهر بهشت مملکت من است و اهل بهشت هم رعیت من هستند که بر آنها حکومت می‌کنم. از این رو تقاضا می‌کند که:

ای خدا!

روزی که بین بندگان قضاوت می‌کنی مرا به ملاقات خود مسرور و خوشحال کن.
در قسمت دیگری از این فراز می‌گوید:

الهی اعتذاری الیک اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل
عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون
پروردگارا!

این عذرخواهی من روی ریا و تظاهر نیست، بلکه عذرخواهی
کسی است که محتاج به قبول عذراست و بی نیاز از قبول عذر
خود نیست.

پروردگارا!

پس عذر مرا بپذیر، ای خدایی که کریمترین کسانی هستی که
بدکاران به او پناهنده می‌شوند و از عمل بد خود عذرخواهی
می‌کنند.

در این قسمت امام علیه السلام عذرخواهی و قبول عذر خود را به دو
قسمت تقسیم می‌کند:

قسمت اول، عذرخواهی کسانی که عذرشان مورد قبول نیست و
شاید همان عذرخواهی هم یک نوع ریاکاری باشد که روی عمد و
عناد خیانت می‌کنند و خیانت خود را تکرار می‌کنند باز می‌گویند:
بیخشید! بیخشید!

نوع دوم، عذرخواهی کسانی است که اگر مرتکب گناهی شده‌اند روی
عمد و عناد نبوده، بلکه روی جهل و نادانی و اشتباه بوده است.
خداوند حدود این دو نوع معذرت خواهی را در کتاب خودش معین
فرموده است.

نوع اول، عذرخواهی کسانی که پیش از قیامت در زندگی دنیا اصرار به
کفر و گناه داشته‌اند، با علم و آگاهی به بندگان خدا خیانت کرده‌اند در

همه مدت عمر به تمرین و تکرار گناه و معصیت و ظلم و ستم مشغول بوده‌اند، با این که احتیاج به ظلم و ستم و یا گناه و معصیت نداشته‌اند، از کسانی نبوده‌اند که جاهلانه مرتکب گناهی شده باشند، یا این که محیط زندگی آنها را تحت فشار قرار داده باشد و به کفر و گناه کشانیده شده باشد، بلکه همه جا روی هوا و هوس و شهوترانی و بی‌اعتنایی به مقدرات مرتکب گناه شده‌اند و با این که ثروت و قدرت داشته‌اند باز هم طمع به مال و ناموس مردم داشته‌اند و به بندگان خدا ستم کرده‌اند. اینها در قیامت زبان به عذرخواهی باز می‌کنند به مظلومین و یا خدای مظلومین می‌گویند: ببخشید! ندانستیم و نفهمیدیم. و می‌دانند که این عذرخواهی و کلمات ببخشید و ندانستیم خلاف حقیقت بوده. آنها دانسته و شناخته به دنبال کفر و گناه رفته‌اند و به بندگان خدا ستم کرده‌اند.

خداوند در باره اینها می‌فرماید: به آنها اجازه عذرخواهی و حرف زدن و خواهش و تمنا داده نمی‌شود.

و اما نوع دوم که ممکن است عذرخواهی آنها مورد قبول خداوند واقع شود افرادی هستند که جاهلانه مرتکب گناه شده باشند و یا محیط حاکم بر آنها بوده و آنها را به کفر و گناه کشیده است. کسانی که اگر با دقت کفر و گناه آنها مورد بررسی قرار گیرد معلوم می‌شود که صدی یک عامل کفر و گناه عمد و عناد آنها بوده و صدی نود و نه جهل و نادانی و یا گول خوردگی. به همان میزانی که تحت تأثیر محیط زندگی قرار گرفته و یا جهل و نادانی بر آنها حاکم شده است، خداوند به همان میزان عذر آنها را می‌پذیرد و در انتها مشمول عفو الهی واقع می‌شوند. و زمانی هم که زبان به عذرخواهی باز می‌کنند به میزانی هر

چند ضعیف امیدوار به قبول عذر خود هستند؛ زیرا حقیقتاً "انسانی در عالم پیدا نمی‌شود که بتواند حق خدا را کاملاً" رعایت کند و در تمام عمر مرتکب گناهی نشود. همیشه حق خدا بر عمل انسان می‌چربد پس خواه ناخواه انسانها گرچه مرتکب گناه می‌شوند لیکن خیلی طول می‌کشد تا زمانی که به یأس و ناامیدی کشیده شوند و نتوانند زبان خود را به معذرت خواهی باز کنند، خواه ناخواه در انتهای کار و اواخر عمر به خدا امیدوار می‌شوند و می‌توانند زبان خود را به عذر خواهی باز کنند و امیدوار به خدا باشند. لذا امام علیه السلام در این جملات می‌گوید:

من در حالی عذرخواهی می‌کنم که امیدوار به قبول عذر خود هستم و می‌دانم که پروردگار من حاجت مرا رد نمی‌کند و چراغ امید مرا خاموش نمی‌کند.

و در قسمت دیگر می‌گوید:

پروردگارا!

برای رفع حوائج در خانه تو آمده‌ام. حاجت مرا به من برمگردان و طمع مرا به ناامیدی نکشان و امید و آرزوی مرا از خود قطع مکن. در این جمله سه نوع موفقیت برای انسانها قائل می‌شود که این هر سه سرمایه زندگی آخرت است:

اول، حوائج را در خانه خدا برد و آنچه می‌خواهد از خدا بخواهد و در خانه غیر خدا نرود.

دوم، به آن ثروتها و نعمتها که خداوند آفریده و یا قدرت دارد بیافریند، طمع ببندد.

سوم، به لطف خدا امیدوار و آرزو و آمال خود را به خدا وصل کند. آنچه آرزو دارد از خدا داشته باشد و به خدا امیدوار باشد. هدایت ائمه اطهار علیهم السلام به این صفات یک هدایت طبیعی و واقعی است و انحراف از این هدایتها مایه هلاکت و بدبختی انسان است.

جمله اول ما را به این حقیقت متوجه می‌کند که بی‌نهایت فقیر و محتاج هستیم. چه کسی می‌تواند فقر ما را برطرف کند و ما حوائج خود را در خانه چه کسی ببریم. آیا ثروتمندان می‌توانند ما را غنی و بی‌نیاز کنند. طبیبها و دکترها می‌توانند مرگ و مرض را از ما دور کنند. ثروتمندان و شرافتمندان می‌توانند به ما عزت و شرف عنایت کنند؟ احتیاجات ما انسانها به مادیات و معنویات بینهایت است. به آنچه مال و ثروت که خدا در دنیا و آخرت آفریده محتاجیم و به آنچه علم و قدرت که خدا می‌تواند در وجود ما خلق کند محتاجیم. احتیاجات ما انسانها درست برابر با غنای ذاتی خداوند متعال است. ما انسانها به علم و قدرت خدا و آنچه آفریده است یا در آینده می‌آفریند محتاج هستیم. عالم خلقت با آنچه دارد خانه زندگی ما است. اگر در انتهای فضا ستاره‌ای منفجر شود و یا چهره خورشیدی تاریک شود، به همان میزان به زندگی ما انسانها خسارت وارد شده است. پس اگر بخواهیم احتیاجات خود را بشماریم بگوئیم به بی‌نهایت آنچه هست محتاجیم. نمی‌توانیم در عالم چیزی پیدا کنیم که از آن بی‌نیاز باشیم. خداوند آنچه آفریده از نظر احتیاج ما انسانها آفریده است. اگر انسان در عالم نبود خلقت چیزی هم لازم نبود. پس ما انسانها که به میلیاردها میلیارد چیزهای مختلف نیازمندیم. حالا در خانه چه کسی

برویم و چه کسی می‌تواند ما را در زندگی بی‌نیاز کند و آنچه لازم داریم به ما بدهد؟ آیا جز خدایی که ما را خلق کرده کسی دیگر می‌تواند فقر ما را برطرف کند و ما را به حوائج مشروعی که داریم برساند؟ البته جواب منفی است. برای رسیدن به حوائج مرجعی به جز خداوند متعال نداریم. به هرکسی غیر از خدا پناهنده شویم بر ارقام مصیبت و بدبختی خود افزوده‌ایم؛ زیرا همه مخلوقات مانند ما محتاج‌اند. چگونه محتاجی می‌تواند حاجت محتاج دیگری را برآورد.

طمع بستن به خدا

طمع بستن به کسی یا چیزی همواره مذموم است جز به ثروت و قدرت خداوند متعال. طمعی که مایه ذلت انسان می‌شود طمع بستن به مال مردم است. انسانها تا کسی را ذلیل نکنند لقمه نانی به او نمی‌دهند، ولیکن طمع بستن به خداوند متعال مایه عزت است. هر چه بیشتر در خانه خدا داد بزنی و بیشتر و بیشتر از خدا بخواهی عزتت زیادتر می‌شود. عزیزترین انسانها یعنی مولانا امیرالمؤمنین چگونه در خانه خدا رفته خواهش و گرنش می‌کند. می‌گیرد و می‌نالد، حوائج خود را از خدا می‌خواهد.

الهی لاترد حاجتی ولا تخیب طمعی ولا تقطع منک رجائی واملی
پروردگارا!

به کسی که سرمایه‌ای به جز طمع و امید به لطف و کرم تو ندارد و

سرمایه‌ای به جز گریه و ناله در برابر تو ندارد رحم کن!
 پس انسان بایستی حوائج خود را در خانه خدا ببرد و هر چه بیشتر
 سفره خود را در خانه خدا وسعت دهد و گشادتر ببیند از آن. هر چه از
 خدا بخواهی و بیشتر بخواهی ذوق و شوق خدا بیشتر می‌شود.
 خداوند به حاجیهایی که در صحرای عرفات فقط خواهشهای دنیایی
 می‌کند و خواهشهای بزرگ آخرتی ندارند پرخاش می‌کند. آنها را
 ملامت می‌کند که چرا در خانه خدا آمده‌اند و ارقام کوچکی از خدا
 می‌خواهند. به آنها یاد می‌دهد که بگویند:

ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه (۱)

در جمله سوم دستور می‌دهند که همه جا امیدتان به خدا باشد. امید
 و آرزوی خود را در خانه خدا ببرید؛ زیرا فقط خدا می‌تواند شما را به
 آرزویتان برساند. تو آرزومندی که همیشه جوان باشی؛ خدا به تو
 وعده جوانی داده؛ آرزومندی که خیلی زیبا باشی، خدا به تو وعده
 زیبایی داده؛ آرزومندی که بی‌نهایت ثروت و قدرت داشته باشی،
 خداوند به تو وعده ثروت و قدرت داده. هر چه بیشتر از خدا
 بخواهی لطف خدا در باره تو زیادتر می‌شود و چون ارقام بخشش
 خدا بسیار بزرگ است این زندگی دنیایی گنجایش آن ارقام بزرگ را
 ندارد به همین مناسبت خداوند انسان را به عالمی بسیار وسیع
 می‌برد تا بتواند ارقام بزرگ نعمت و ثروت در اختیار او قرار دهد.
 و در انتهای این جملات خوش‌گمانی را در حضور خدا مطرح می‌کند

و با بیان جمله: «الهی ما اظنک تردنی» می گوید:

پروردگارا!

هرگز به گمان من نمی رسد که حاجت مرا بر نمی آوری و دعای مرا مستجاب نمی کنی. خودت می دانی که تمام عمر خود را در همین دعاها و طلب حوائج از خدای خود فانی کرده ام؛

پروردگار مهربان من!

چطور می شود محصول عمر مرا به من بازنگردانی و مرا ناامید از در خانه خود برگردانی؟!

بیشتر جملات دعای شعبانیه به انسان در برابر خداوند متعال حجت و استدلال می آموزد و علمی در اختیار انسان می گذارد تا با آن علم حق خود را بشناسد و بتواند با خدا حرف بزند و حق خود را از خدا مطالبه کند؛ زیرا تنها چیزی که انسانها را مستحق لطف خدا می کند علم و معرفت است.

خداوند دوست ندارد که انسانها روزی خود را مانند حیوانات از خدا مطالبه کنند، در حالی که خدا و روزی خدا را نمی شناسند؛ زیرا هدف خدا از خلقت انسان علم و معرفت است که با این علم و معرفت از لطف خدا استفاده کنند و بتواند شکر خدا را به جا آورند.

انسانها از این نظر که روزی خود را با علم و معرفت از خدا می گیرند و یا در حال جهل و نادانی بدون این که حق خدا را و حق خود را بشناسند و یا در حالی که کافر به خدا و دشمن خدا و دین خدا هستند سه قسمت می شوند:

قسم اول، انسانهای مؤمن و عارف به خداوند متعال که خدا را به عظمت و ربوبیت می‌شناسند. لطف خدا را درباره خود می‌دانند و براساس معرفت و مهر و محبت روزی خود را از خدا می‌طلبند. اینها محبوب خدا هستند. خداوند آنها را دوست دارد و تا ابد زندگی آنها را ادامه می‌دهد. هر روز در وضعی بهتر و عالیتر قرار می‌گیرند.

دو قسم دیگر، یعنی انسانهایی که جاهل به خدا و دین خدا هستند و مانند حیوانات زندگی می‌کنند و یا انسانهایی که دشمن خدا و دین خدا هستند، این هر دو طایفه مغضوب خدا هستند. طایفه حیوان صفت را در سوره حمد با کلمه ضالین معرفی می‌کند و دشمنان خدا را با کلمه مغضوبین علیهم. خداوند دو طایفه آخر را در دوران زندگی دنیا به روزی می‌رساند و در عالم آخرت بهره‌ای ندارند. طایفه حیوان صفت در صحرای محشر مانند کودکانی هستند که پدر و مادر خود را گم کرده‌اند و سرپرستی ندارند. قهرا" در گرسنگی و بدبختی به سر می‌برند. و طایفه سوم مورد خشم و غضب خدا قرار می‌گیرند و نتیجه ظلمها و عذابها که در دنیا از آنها به مردم رسیده است در عالم آخرت به خود آنها برمی‌گردد و برایشان جهنمی ساخته می‌شود. لذا ائمه با این جملات به ما می‌آموزند که بایستی به خدای خود خوش گمان باشی. پیش خود خیال نکنی که خدا بر تو غضب کرده و حاجت تو را روا نمی‌کند؛ بلکه بایستی رابطه انسان با خدا مانند رابطه کودک با مادر خود باشد. هرگز مادر را دشمن خود حساب نمی‌کند. اگر هم مادر را اذیت کند باز روی زانوی مادر می‌نشیند و پستان او را می‌مکد. خداوند متعال چندین هزار برابر از پدر و مادر به انسان مهربانتر است. امام روی همین محبتی که به خدا دارد می‌گوید:

خدایا!

گمان نمی‌کنم که حاجت مرا روانسازی با این که می‌بینی در تمام عمر در خانه تو بوده‌ام و سعادت خود را از تو خواسته‌ام.
و برای نشان دادن همین خوش‌گمانی و حسن ظن به خداوند متعال می‌گویم:

الهی لو اردت هوانی لم تهذنی و لو اردت فضیحتی لم تعافنی الهی ما
اظنک تردنی فی حاجة قد افنیت عمری فی طلبها منک
پروردگارا!

اگر نظرت این بود که مرا خوار و ذلیل کنی هرگز به وسیله دین و پیغمبران مرا هدایت نمی‌کردی و اگر هدفت این بود که مرا در میان مردم رسوا کنی هرگز از بلاها و مصیبتها و ناداریها معاف نمی‌کردی.

این دو جمله در این دعای شریف در عین حال که خوش‌گمانی و حسن ظن انسان را پرورش می‌دهد مشعر به مطالب ارزنده و بزرگی است. یکی این که عزت و عظمت انسان در چیست؟ چه سرمایه‌ای است که به انسان در دنیا و آخرت عزت و عظمت می‌دهد و انسان را در نظر خدا و در نظر خلق خدا آبرومند می‌سازد؟ و دیگر آن چه عملی است که خسارتهای زندگی انسان را جبران می‌کند. انسانها در دنیا تمام سرمایه‌های مادی و معنوی خود را از دست می‌دهند و عاقبت هم می‌میرند. در تمام مدت عمر تلاش می‌کنند که برای خود زندگی فراهم کنند. این همه علم و هنر و معلومات و ثروت به دست می‌آورند و عاقبت همه این سرمایه‌ها به همراه حیات و زندگی از آنها

گرفته می شود و به کام مرگ فرو می روند. پس مبتلا به خسارت بزرگی می شوند. چه چیز می تواند این خسارتهارا جبران کند؟ در اطراف مسئله اول روشن است که عزت و عظمت انسان فقط در تقوا و دینداری است. هر کس با خدا و اولیاء خدا رابطه داشته باشد و در زندگی به خلق خدا خدمت کند. دین و فضیلت و انسانیت کسب کند در دنیا و آخرت آبرومند است. مانند انبیاء و اولیاء و پرهیزکاران عالم. مال و ثروت عزت به وجود نمی آورد. همینطور قدرت و سلطنت و پادشاهی. مگر این که مال و ثروت از راه مشروع و از راه اطاعت خدا باشد. قدرت و سلطنت از راه خدمت به بندگان خدا پیدا شود. خداوند در قرآن می فرماید:

و لله العزّة و لرسوله و للمؤمنین (۱)

یعنی فقط عزت و عظمت مخصوص خدا و رسول خدا و بندگان مؤمن است.

پس در این جمله انسان به خدا می گوید که تو اگر می خواهی مرا رسوا کنی به دین خود هدایت نمی کردی و اکنون که بدین خود هدایت کردی معلوم می شود مرا دوست داری و می خواهی مرا به عزت و آبرو برسانی.
و در جملات بعد می گوید:

پروردگارا!

گمان نمی کنم در راه کسب حاجتی که عمر خود را در طلب آن

فانی کرده‌ام تو مانع وصول من به حاجت من شده باشی.
 این جمله هم در تائید مطالب بالا است. ائمه اطهار (ع) با این جملات
 انسانها را به یک زندگی شایسته آخرتی مطمئن می‌کنند. زیرا حقیقتاً
 اگر زندگی انسان با مرگ خاتمه پیدا کند و دیگر انسان نباشد تا از
 مدت عمر خود و تلاش و کوشش خود نتیجه‌ای بگیرد این خسارت
 بسیار بزرگ است. زیرا انسان از روز تولد تا روز وفات در این هفتاد
 هشتاد سال زندگی چقدر تلاش می‌کند تا خود را به سعادت و حیات
 ابدی برساند. همه کس در دنیا به این منظور تلاش می‌کنند که مرگ و
 مرض و فقر و ناداری و جهل و نادانی و ناتوانی را از خودشان دور
 کنند. حیات ابدی و سعادت ابدی داشته باشند و دوست دارند آنچه
 از مال و ثروت و قدرت و علم و دانش و وسائل دیگر زندگی که به
 دست می‌آورند تا ابد برای آنها باقی بماند. مخصوصاً دوست دارند
 که همیشه زنده باشند و زندگی کنند. مرگ و مرضی در کار نباشد،
 ولیکن برخلاف انتظار مشاهده می‌کنند که هر چه کسب کرده‌اند از
 دستشان می‌رود. زندگی از آنها سلب می‌شود. حیات آنها خاتمه پیدا
 می‌کند و جز غم و غصه و حسرت زندگی چیزی در دل آنها باقی
 نمی‌ماند. در اینجا انسان عاقل و با ایمان فکر می‌کند.

اگر خدا آدم را آفریده و این همه وسائل در اختیارش گذاشته و او
 را وادار به کسب و کار و فعالیت کرده چرا خداوند عاقبت این سرمایه
 زندگی و نتایج زندگی را از انسان می‌گیرد و انسان را به عالم نابودی
 برمی‌گرداند؟

اگر خدا می‌خواست زندگی و سرمایه زندگی را از ما بگیرد چرا ما
 را خلق کرد و چرا این زندگی را به ما داد؟

و اگر آنچه داده به ما بخشیده چرا دو مرتبه پس می‌گیرد و داغ زندگی را بدل انسان می‌گذارد؟

یک چنین سؤالاتی در فکر انسان پیدا می‌شود و به خدای خود و طبیعت اعتراض می‌کند که اگر می‌خواستی زندگی را از ما بگیری چرا دادی و اگر دادی چرا پس می‌گیری؟ به قول آن شاعر عرب که می‌گوید: این دنیا هر چه به انسان می‌بخشد دو مرتبه پس می‌گیرد. کاش از اول بخیل بود و چیزی نمی‌بخشید.

یکی از جنایتهای بزرگ بخشیدن و پس گرفتن است. مثلاً "شما به یک انسان پیاده در بیابان مرکبی می‌دهید که سوار شود. آن پیاده مرکب را می‌گیرد و به سواری عادت می‌کند و از پیاده روی نجات پیدا می‌کند. بعد شما مرکبی که به او بخشیده‌اید از او می‌گیرید. او می‌گوید: اگر می‌خواستی پس بگیری چرا بخشیدی تا من به سواری عادت کنم. خداوند هم در این زندگی دنیا ما را به این نعمتها و لذتها و خوشیها عادت می‌دهد و دو مرتبه از ما پس می‌گیرد. جواب خدا در این بخشیدن و پس گرفتن چیست؟ اگر پس می‌گیرد که زندگی بهتری به انسان بدهد خیلی به جا و مناسب است؛ و اگر پس می‌گیرد که فقط انسان را نابود کند و بهتر از این زندگی به او ندهد یک جنایت به حساب می‌آید. چطور انسان می‌تواند خدا را ظالم بداند که ببخشد و پس بگیرد و عوض آن را نبخشد؟!

در این جمله امام علیه السلام انسانها را متوجه می‌کند تا بدانند دلیل وجود زندگی آخرتی و بهشتی همین است که خدا به زندگی دنیا خاتمه می‌دهد. مانند پدری که می‌بیند کودکش به اسباب بازی عادت کرده. او را به مدرسه می‌برد و می‌گوید درس بخوان تا تو را به یک

زندگی واقعی برسانم. ماشین سواری داشته باشی نه اسباب بازی، زن و زندگی داشته باشی نه عروسک. خداوند متعال هم همین طور. به ما می‌گوید این زندگی دنیا یک بازی و اسباب بازی بیشتر نیست. این دنیا را از شما می‌گیرم تا به جای آن زندگی آخرتی و بهشتی بدهم. لذا امام (ع) می‌گوید:

پروردگارا!

گمان نمی‌کنم که تو سرمایه‌ عمر مرا که در طلب حوائج از تو صرف شده است از من بگیری و به جای آن چیزی به من نبخشی. بلکه آنچه از من گرفته ای به این منظور بوده است که صدها هزار برابر عوض آن را عنایت فرمایی. و در جمله بعد استحقاق خداوند متعال را تا ابد و سرمد برای کلمه حمد ذکر می‌کند. می‌گوید:

الهی فلک الحمد ابداً دائماً سرمداً یزید و لا یبید کما تحب و ترضی
تو ای خدا!

تا ابد و سرمد مستحق ستایش هستی و این ستایش هر چه بیشتر و زیادتر باشد باز هم در برابر عظمت تو و در برابر استحقاق تو کوچک است.

در این جمله شریفه دو مطلب علمی و عرفانی قابل توجه است: یکی شرح و بیان کلمه حمد و اختصاص آن به ذات مقدس خداوند متعال و دیگر تفسیر و تشریح و توضیح زمانها. در توضیح قسمت اول می‌گوییم همانطور که خداوند تبارک و تعالی شبیه و نظیر ندارد و

خلایق نمی‌توانند در هیچ صفتی از صفات خدا نظیر خدا باشند، در حمد و ستایش هم بایستی شریک و شبیه نداشته باشد. یعنی بعضی ستایشها مخصوص خداوند تبارک و تعالی است که فقط بایستی خدا را با آن کلمات ستایش کند چون ستایش مخصوص خداوند متعال است.

یکی از چیزهایی که انسان استحقاق آن را پیدا می‌کند مدح و ستایش است. گاه در این مدح و ستایش انسانها اشتباه می‌کنند. کسی را ستایش می‌کنند که مستحق ستایش نیست و کسی را مذمت می‌کنند که مستحق مذمت نیست. پیغمبران و اولیاء خدا را که واجب است تعریف و ستایش کنند مذمت می‌کنند. به آنها بد می‌گویند و به آنها تهمت می‌زنند؛ و از آن طرف دشمنان خدا را که بایستی لعن و نفرین کنند ستایش و تعریف می‌کنند. ستایش و مذمت از وسیله‌های بزرگ هدایت کننده بشر و یا گمراه کننده بشر است؛ زیرا با مدح و ستایش در افکار مردم عظمت پیدا می‌کند و با لعن و نفرینها شخصیت‌اش کوبیده می‌شود و در افکار مردم به ذلت می‌افتد، زیرا به شخصیت و آبرویی که در جامعه دارند می‌توانند زنده باشند و زندگی کنند. انسانهای با شخصیت و آبرومند مورد اعتماد مردم هستند و در جامعه در آسایش و امنیت زندگی می‌کنند. مردم آنها را دوست دارند و از آنها اطاعت می‌کنند و انسانهای بد و بی شخصیت منفور جامعه هستند و نمی‌توانند در زندگی با مردم امنیت داشته باشند. مردم آنها را از خود دور می‌کنند و اگر بتوانند آنها را می‌کشند و نابود می‌کنند. پس بهترین و بزرگترین سرمایه که به انسان امنیت و محبوبیت اجتماعی می‌دهد آبرو و شخصیت است که انسان در جامعه به علم و

ایمان و تقوا و خدمت و محبت به مردم شناخته شود، محبوب جامعه باشد و مردم او را دوست داشته باشند و کسی با او دشمنی نداشته باشد. این آبرو و شخصیت بزرگترین سرمایه انسان است. نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: اگر امر دایر شود که مالمان از بین برود و یا جانمان، مال را فدای جان خود کنیم و یا جان را فدای مال کنیم؟

ایشان جواب دادند: مال را فدای جان کنید. مال برای حفظ جان است نه جان برای حفظ مال.

پرسیدند: اگر امر دایر شود که جانمان هدر شود ولیکن آبرو و شخصیت ما محفوظ بماند، آیا شخصیت و آبروی خود را فدای جان کنیم و جان خود را حفظ کنیم هر چند آبروی ما برود یا این که جان را فدای آبرو و شخصیت کنیم؟ آبرو و شخصیت ما از بین برود و جان ما محفوظ بماند.

امام فرمودند: انسانها به آبرو و شخصیت محفوظ مانده‌اند. بایستی آبرو و شخصیت خود را حفظ کنید هر چند برای حفظ آبرو و شخصیت جانتان از بین برود.

گفتند: اگر امر دایر شود به این که آبرو و شخصیت و جان ما محفوظ بماند و دین ما از بین برود و یا آبرو و شخصیت از بین برود و دین ما محفوظ بماند، آیا دین را فدای آبرو کنیم و یا آبرو و شخصیت را فدای دین؟

حضرت جواب دادند: دین سرمایه ابدی شماست. کسی که دین ندارد حق حیات ندارد. بایستی هر چه دارید فدای دین کنید. در راه حفظ دین فداکاری کنید هر چند که آبرو و شخصیت شما از بین برود.

زیرا آبرو و شخصیت منهای دین یک شخصیت کاذب است. مانند جدم امام حسین (ع) که برای حفظ دین از آبرو و شخصیت خود گذشت. او را کافر دانستند و کشتند. زن و بچه‌اش را هم اسیر کردند. وقتی دین داشتید همه چیز دارید و اگر دین نداشته باشید، حق حیات ندارید.

روی این اصل آبرو و عزت مخصوصاً "عزت و آبروی دینی و اسلامی بزرگترین سرمایه انسان در دنیا و آخرت است و تنها وسیله‌ای که با آن می‌شود این سرمایه بزرگ را از انسانها بگیرند و شخصیت او را بکوبند همین مدح و ستایش و یا مذمت است. با زبان مذمت و ملامت می‌توانیم شخصیت انسانی را بکشیم و او را در جامعه بی‌آبرو و بی‌اعتبار سازیم و یا با مدح و ستایش شخصیت او را حفظ کنیم و جلوه دهیم و آبرو و اعتبار او را بالا ببریم. بزرگترین قاتلها روز قیامت زنان و مردانی هستند که با مذمت و غیبت و تهمت آبرو و اعتبار کسی را از بین برده‌اند، و بهترین خدمتگزاران جامعه بشریت و احیاگران انسانها کسانی هستند که با تعریف و تمجید و مدح و ستایش آبرو و اعتبار مردم را حفظ و زیادتر کرده‌اند.

انسانها در برابر مدح و ستایش و یا مذمت چند قسمند: اول، انسانهایی که بر همه کس واجب است نسبت به آنها زبان مدح و ستایش داشته باشند. دائم آنها را ستایش و دعا کنند. دوم، انسانهایی که همه کس بایستی آنها را لعن و نفرین کنند و حق ندارند آنها را تعریف و ستایش کنند. سوم، انسانهایی که بایستی مردم درباره آنها ساکت باشند. نه ستایش کنند و نه لعن و نفرین.

قسمت اول، انسانهایی هستند که خداوند در قرآن به آنها عظمت داده و یا پیامبران و ائمه به مقام آنها احترام گذاشته‌اند و یا انسانهایی هستند که در جامعه به حسن خدمت و خوبی و دینداری شناخته شده‌اند.

دوم، انسانهای کافر و ظالمی که خدا در قرآن آنها را لعنت کرده و یا به ظلم و فساد و تبهکاری شناخته شده‌اند.

قسم سوم، انسانهایی هستند که هنوز در جامعه به بدی و خوبی شناخته نشده‌اند مردم بایستی درباره آنها ساکت باشند. نه تعریف کنند و نه مذمت، تا روزی که به بدی و یا خوبی شهرت اجتماعی پیدا کنند.

قسمت دوم، در این جمله شریفه بیان ابدیت حمد و ستایش برای ذات مقدس خداوند متعال است. همانطور که ستایش به صورت حمد اختصاص به ذات مقدس خدا دارد، زیرا خداوند زیبای مطلق است. پاک مطلق، عالم مطلق و قادر مطلق. خدایی که تمام صفاتش از ذاتش پیدا می‌شود و نیازمند به کسی نیست.

نظر به این که مخلوق هر چند پیغمبر و امام باشد مانند خدا نیست و به درجه خدایی نمی‌رسد کلمه حمد هم تا ابد اختصاص به ذات مقدس خدا دارد.

بحثی در «زمان»

زمانها از نظر کوتاهی و بلندی و یا منهای کوتاهی و بلندی به طور کلی بر سه قسمت است و اگر زمانهای جزیی را هم در نظر بگیریم هفت قسمت می شود:

اول: آن. یعنی یک نفس کشیدن.

دوم: ساعت. یعنی مدت یک نوع حرکت و برگشت به حال اول

سوم: شب و روز. دوران کار و استراحت.

چهارم: حین. دوران عمر یک انسان.

پنجم: دهر. یعنی دوره تکامل نسل آدم تا برسد به حکومت الهی. به

تعبیر دیگر دوره زندگی دنیا برای تمام بشر تا روزی که زندگی آخرت

شروع شود و حکومت الهی با قیام امام زمان دایر شود.

ششم: سرمد. دوران زندگی آخرت تا انسان به تکامل واقعی برسد و

در بهشت خلد جا بگیرد.

هفتم: ابد. زمان بعد از تکامل انسانها برای همیشه.

آن شش دوره اول بر اساس بعضی آیات پنجاه هزار سال طول

می کشد و بعد از پنجاه هزار سال ابدیت شروع می شود. انسانها

ابدیت پیدا می کنند و هم عمر خدای خود می شوند.

در این جمله امام علیه السلام که خدا را مبدأ پیدایش همه نعمتها

و نیکیها می داند، کلمه حمد را از ازل تا به ابد به خدا اختصاص

می دهد و سه نوع از زمانهای نامبرده را با کلمه ابد و دائم و سرمد

یادآوری می‌کند. ابد دوران بعد از کمال است. دائم دوره زندگی دنیا، و سرمد دوره زندگی آخرت. می‌گوید:

پروردگارا!

در این دورانی که از ازل تا به ابد است ستایش حمد برای تو زیاد می‌شود و هرگز کم نمی‌شود. من تو را تا ابد ستایش می‌کنم، آن طوری که تو راضی باشی و بپسندی.

دلیل این که انسانها اگر تا ابد خدا را ستایش کنند ستایش خدا زیاد می‌شود و هرگز کم نمی‌شود این است که همیشه فیض از دامن خدا به دامن انسان سرازیر است. انسانها مانند درخت هستند که تا ابد رشد می‌کنند و احتیاج به تغذیه دارند. دائم بایستی خداوند به آنها روزی بدهد و آنها از روزی خدا استفاده کنند. پس انسانها دائم از خدا فیض می‌گیرند و در برابر هر یک از ارقام روزی و فیض که از خدا می‌گیرند، حمد و ستایش لازم است. روی این اصل است که امام می‌فرماید: ای خدا! حمد و ستایش تو دائم زیاد می‌شود و هرگز کم نمی‌شود. و در جمله بعد می‌گوید:

الهی ان اخذتني بجرمي اخذتك بعفوك و ان اخذتني بذنوبي
 اخذتك بمغفرتك وان ادخلتني النار اعلمت اهلها اني احبک
 پروردگارا!

اگر مرا بخواهی به جرم و گناهی که از من صادر شده است
 محکوم کنی من هم به عفو تو متوسل می‌شوم و با استفاده از عفو
 و گذشت تو آن محکومیت را برطرف می‌کنم.

پروردگارا!

اگر بخواهی مرا به گناهان و نقائصی که دارم بازخواست کنی، من هم به غفران تو متوسل می‌شوم و نقائص و جودی خودم را برطرف می‌کنم.

پروردگارا!

اگر مرا به جهنم ببری، به اهل جهنم می‌گویم که من خدایم را دوست می‌دارم.

الهی ان کان صغیر فی جنب طاعتک عملی فقد کبر فی جنب رجائک
املی

پروردگارا!

اگر اعمال من در برابر اطاعت تو کوچک است، آرزوی من هم در برابر امیدواری به تو، بسیار بزرگ است.
در این جمالات عمیق و عجیب، امام علیه السلام اعمال خود را با صفات خدا و اخلاق خدا مقابله می‌کند و به انسانها یاد می‌دهد که اگر به اعمال خود متکی شوند، محکوم‌اند، و اگر به صفات و اخلاق خدا وابستگی پیدا کنند، حاکمیت به دست می‌آورند و اهل نجات هستند.
در این جمالات، جرم و عصیان را در برابر عفو خدا قرار می‌دهد و گناهانی را که روی جهل و نادانی رخ می‌دهد در برابر مغفرت خدا، ورود به آتش جهنم را در برابر محبت خدا، و کمی و کوچکی اعمال خود را در برابر امید به خداوند متعال قرار می‌دهد.
انسانها در زندگی دو نوع گناه و معصیت دارند که نوع اول از سر

تقصیر است که جرم و عصیان نامیده می شود و نوع دوم نتیجه قصور است که آن را ذنب می نامند و در برابر غفران الهی قرار می گیرند. معصیتهایی که مربوط به تقصیر انسان است اعمالی است که روی عمد و عناد به خدا و دین خدا مرتکب می شود. مثلاً "می داند دزدی و آدم کشی بد است و حرمت دارد ولیکن دزدی می کند و آدم می کشد؛ یا می داند که غیبت و تهمت بد است باز هم به بندگان خدا تهمت می زند. انسانهایی که آشنایی به گناه و معصیت دارند و باز هم مرتکب گناه و معصیت می شوند، مقصّر نامیده می شوند. آنها تقصیرکارند؛ می توانسته اند گناه نکنند، اما کرده اند. می دانسته اند که خداوند چنین اعمالی را حرام کرده است و به فرمان خدا بی اعتنایی می کنند، مرتکب گناه می شوند. چنین گناهایی که روی تقصیر واقع می شود، جرم و عصیان می نامند که احتیاج به عفو الهی دارد؛ زیرا گناه و معصیت ضربه ای است که بر قلب انسان و روح او وارد می شود. مرض قلبی و یا جراحت قلبی است و احتیاج به معالجه دارد. طبیبی لازم است که مرضهای قلب را علاج و آثار جرم و گناه را محو کند. طبیب این مرضها خداوند متعال است.

انسانهای شرور و جسور با هر گناهی که مرتکب شده اند جراحی بر سازمان روح و فطرت خود وارد کرده اند که احتیاج به معالجه دارد. این معالجه بعد از توبه و پناه بردن به خداوند متعال است. چنین مراجعه ای را برای معالجه گناه توبه می نامند. توبه کار کسی است که مرض روحی خود را می شناسد. طبیب مرض را هم که خداوند متعال است می شناسد. بعد از این شناسایی برای معالجه مرض به خدا پناه می برد. خداوند متعال بلافاصله مرض روحی او را علاج می کند و او

سلامت خود را به دست می آورد.

در این جمله امام علیه السلام، راه معالجه مرضهای روحی را ذکر می کند که آن استفاده از عفو خداوند متعال است. عفو به معنای محو اثر است. گناه که در دل انسان یا جامعه آثار بدی به وجود می آورد احتیاج به عفو دارد. بایستی انسان به خدا پناهنده شود تا مرض او معالجه شود.

ذنب و مغفرت

ذنب که جمع آن ذنوب است به معنای دُم حیوانات است. دُم حیوانات را ذنب می نامند. دلوی را هم که با آن از چاه آب می کشند ذنوب می نامند. همینطور که بدن ما دو قسمت دارد: بالاتنه به معنای سر و سینه و قلب، و پایین تنه به معنای پاها و شکم و عورت، اصل وجود ما که همان روحانیت و نفسانیت باشد هم دو قسمت است: اول بالاتنه روح ما است که از آن به عقل و شعور و ایمان تعبیر می کنند، و نام دوم آن فطرت است. ما از این بالاتنه روح با خدا و فرشته ها و روحانیت عالم تماس پیدا می کنیم و به خدای خود مربوط می شویم و از آن طرف پایین تنه روح ما و وجود ما که آن را طبیعت می نامند عبارت است از اقتضاهای ماده و طبیعت به معنای حرص و طمع و بُخل و تکبر و تمام صفات بد. همه صفات بد که مایه اذیت ما و آزار مردم است از پایین تنه روح ما پیدا می شود، از آن تعبیر به نفس امّاره و هوای نفس می کنند.

اعمالی را که به هوای نفس پیدا می شود ذنب و ذنوب، و اعمالی

را که به اقتضای عقل و شعور پیدا می‌شود، عقل و معرفت و فطرت می‌نامند. معالجه مقتضیات هوای نفس که ذنوب نامیده می‌شود به مغفرت است. مغفرت به معنای بروز استعداد و قوت یافتن علم و عقل است. انسانهایی که از گناه و معصیت بدشان می‌آید، استغفار می‌کنند. یعنی از خدا خواهش می‌کنند به عقل و روح و استعداد آنها قوت بدهد تا بتوانند در برابر گناه و معصیت مقاومت کنند و در اسارت هوای نفس قرار نگیرند. خدا به آنها قدرت و استعداد می‌دهد، از این قدرت و استعداد که نیروی ایمان آنها بالا می‌رود و گناه و معصیتها را ترک می‌کنند به مغفرت تعبیر می‌شود. مغفرت یعنی پوششهای تکاملی. مثلاً "میوه درخت را در نظر بگیرید. وقتی که نارس است، مزه و لطافت ندارد. نه رنگ مطلوبی دارد و نه لطافتی که انسان را جلب کند و نه مزه‌ای دارد که با ذائقه انسان جور باشد؛ اما هنگامی که می‌رسد، رنگش عوض می‌شود، رنگ مطلوبی پیدا می‌کند لطیف و خوشمزه می‌شود. خداوند روی این میوه نارس کار کرد تا ماهیت آن عوض شد. اول نارس بود، قابل استفاده نبود، و بعداً رسید.

انسانها هم مانند میوه‌ها در یک زمانی میوه کال و نارس‌اند. اعمالشان و افکارشان مطلوب نیست. مطلوب و محبوب خدا و مردم نیستند، لازم است استغفار می‌کنند. یعنی از خدا خواهش می‌کنند که ذات بد آنها را عوض کند و میوه کال وجود آنها را برساند تا اعمال و اقوال آنها مطلوب مردم واقع شود. این رسیده شدن آنها را و کامل شدن آنها را مغفرت می‌نامند. انسانها بایستی دائم از خدا طلب مغفرت کنند. یعنی از خدا بخواهند ثمرات وجودی آنها را برساند تا این که برای

خانواده خود و یا همسایگان و انسانهای دیگر لطیف و گوارا شوند. لذا از انسانهای عاقل تعبیر به پخته می‌کنند یعنی ثمرات وجودی آنها رسیده و پخته شده است، و از جوانان نارس تعبیر به خامی می‌کنند و می‌گویند: این پسر یا دختر نارس و خام است. همه جا انسانها بایستی از خدا طلب مغفرت کنند. لذا در این جمله امام علیه السلام می‌گوید:

ای خدا!

اگر گناھانی را که به دلیل خامی از من سرزده مورد سؤال قرار بدهی و مرا مؤاخذه کنی منم عفو و مغفرت از تو می‌خواهم و می‌گویم:

خدایا!

من استغفار کردم تا از خامی به پختگی برسم، چرا مغفرت تو شامل حال من نشد. کسی که استغفار می‌کند استعداد وجودش زیاد می‌شود. در جمله بعد می‌گوید:

پروردگارا!

تو اگر مرا به آتش جهنم ببری به اهل جهنم خواهم گفت که من خدا را دوست دارم. نظیر این جمله عجیب در دعای کمیل هم هست که در آنجا مولا(ع) می‌گوید:

پروردگارا!

چگونه دوست و مُحبِّ خود را داخل جهنم می‌کنی؟! در حالیکه تو قسم خورده‌ای که جهنم را از کفار و معاندین پر کنی، نه از دوستان خالص و مخلص.

این جملات بیشتر برای اعلام این حقیقت گفته می‌شود که انسانها بدانند تمام دین و کمال دین به محبت است و اگر انسان محبت به خدا و اولیاء خدا و محبت به نیکان داشته باشد هرگز خداوند او را به جهنم نمی‌برد تا وقتی که گرفتار جهنم شد به اهل جهنم بگوید: «من خدا را دوست داشتم چرا جهنمی شدم». نمونه این جملات برای بیان امتناع از جهنمی کردن و یا جهنمی شدن دوستان خداوند متعال است. زیرا جهنم محصول بغض و عناد است. اگر انسانها از ابتدای زندگی یکدیگر را و خدای خود را دوست داشته باشند و بر مدار محبت و دوستی زندگی کنند هرگز در میان آنها جنگ و اختلافی و نزاعی پیدا نمی‌شود و اگر جنگ و اختلاف نباشد جهنم ساخته نمی‌شود؛ زیرا آتش جهنم محصول کفر و عناد و جنگ و نزاع است. انسانها وقتی که دشمن یکدیگر و از دایره اطاعت خدا خارج شدند این دشمنی و بی دینی آنها را به قتل و کشتار وادار می‌کند در نتیجه مسابقه تسلیحاتی دایر می‌شود. این طایفه از کفار می‌کوشند خود را مسلح کنند تا طایفه دیگر را از بین ببرند. و آن طایفه هم همچنین خود را مسلح می‌کنند تا رقبای خود را از بین ببرند؛ زیرا بدون سلاح و تسلیحات قتل و کشتار ممکن نیست و با دست و پنجه غالب و مغلوب پیدا نمی‌شود. انسانهای اول تاریخ برای کشتن دیگران از سنگ و فلاخن استفاده می‌کردند. با پرتاب سنگ یکدیگر را

می‌کشتند و به گرز و چوب و چماق متوسل شدند؛ سپس شمشیر و نیزه ساختند؛ روزی هم خود را به نیروهای آتشین مسلح کردند تا با آتش و خمپاره‌ها یکدیگر را نابود کنند و نهایتاً آتشی هسته‌ای خطرناک. و این همان جهنمی است که خداوند متعال در قرآن خیر داده است. بعد از آنکه زندگی آخرت دایر شد، همه این آتشی‌ها که با آن ظالمین مظلومین را کشته‌اند و از بین برده‌اند در زندگی آخرت مظلومین بعد از آن که زنده شدند قدرت پیدا می‌کنند و همین آتشی‌ها را به طرف دشمنان خود بر می‌گردانند. در نتیجه، زندگی برای دشمنان خدا جهنم می‌شود. پس جهنم محصول کفر و عناد و دشمنی است. انسانها اگر دوست یکدیگر و یا دوست خدا باشند هرگز با یکدیگر نمی‌جنگند در صلح و صفا زندگی می‌کنند و اگر در صلح و صفا باشند از جهنم و آتش جهنم خبری نیست. همه بهشتی هستند و در بهشت زندگی می‌کنند. لذا ائمه (ع) این جمله را می‌گویند که انسانی که دوست خدا و دوست بندگان خدا باشد هرگز جهنم نمی‌سازد و به آتش جهنم مبتلا نمی‌شود. این جمله دلالت بر امتناع از جهنم سازی و جهنم سوزی دارد. یعنی ممکن نیست دوست خدا جهنم بسازد و بندگان خدا را بسوزاند و بعداً "خودش به آن آتش جهنم بسوزد. این جمله به ما می‌فهماند که بزرگترین سرمایه برای بهشتی شدن و نجات از جهنم پیدا کردن محبت خدا و محبت اولیاء خدا است. و بایستی این حقیقت را هم بدانیم که محبت به خدا و اولیاء خدا و محبت به بندگان خدا محصول خدمت است. تنها بذری که ثمره آن محبت است خدمت به خدا و دوستان خدا است. خدمت به خداوند متعال همین عبادتها و دعاها می‌است که خداوند به ما

دستور داده است. وقتی به یاد خدا باشیم و به وسیله نماز و دعا با خدا رابطه داشته باشیم تکرار عبادتها و دعاها محبت به خدا و ائمه را در قلب ما پرورش می دهد؛ همینطور خدمت به بندگان خدا را. وقتی که برای خدا به بندگان خدا خدمت کردیم محصول این خدمات پیدایش محبت به خدا و اولیاء خدا است. انسان برای خدا به زندگی خودش خدمت می کند. زن برای خدا به شوهر خدمت می کند و شوهر به زن و بچه برای خدا خدمت می کند. این خدمات باعث می شود که زن و بچه و شوهر محبت زیاد پیدا می کنند و همین خدمات و محبتها به انسانها مایه پیدایش محبت خدا و اولیاء خدا هم می شود؛ زیرا هر نوع خدمتی و عمل خوبی از یک طرف خدمت به مردم است و از طرف دیگر مایه رواج دین و فضیلت می شود و خدمت به دین خدا به حساب می آید. مثلاً "شما با قیافه باز به بنده ای از بندگان خدا و یا به پدر و مادر خود سلام می کنید و این سلام دل پدر و مادر شما را نرم می کند و در دل آنها نشاط به وجود می آورد. از طرفی همین سلام و قیافه باز اخلاق خوب دین خدا را هم ترویج می کند و خدمت به دین خدا به حساب می آید. مایه جلب محبت خدا و اولیاء خدا می شود. خدمات از عوامل بزرگ پیدایش محبت است همانطور که خیانتها عامل بزرگ پیدایش بغض و عداوت است. بغض و عداوت خط جهنم و اخلاق و محبت خط بهشت است. محبت آنقدر مهم است که وقتی یک نفر از امام صادق (ع) می پرسد که آیا در دین محبت به مردم هم واجب است و یا لازم نیست که دینداران یکدیگر را دوست داشته باشند. امام علیه السلام در جواب می فرماید: مگر دین خدا به جز محبت و خدمت

چیز دیگری هست؟

شما وقتی خدا و دین خدا را دوست داشته باشید به دین خدا خدمت می‌کنید و اگر دوست نداشته باشید خدمت نمی‌کنید و شاید خیانت کنید. پس محبت محصول خدمت است و خدمت لازمه محبت. محبت و خدمت در یکدیگر ادغام شده‌اند. دلیل این که پدر و مادر فرزندان خود را از دیگران بیشتر دوست دارند این است که به فرزندان خود بیشتر خدمت کرده‌اند و چون پدر و مادر به فرزندان بیشتر خدمت می‌کنند آنها را بیشتر دوست دارند و فرزندان که کمتر به پدر و مادر خدمت می‌کنند پدر و مادر را کمتر دوست دارند. همه باید بکوشند که محبت خود را به خدا و دین خدا تکمیل کنند؛ زیرا ممکن نیست ذره‌ای محبت خدا در دل انسان باشد و به خدا و دین خدا خیانت کند و یا کم خدمت کند.

الهی!

ان کان صغیر فی جنب طاعتک عملی فقد کبر فی جنب رجائک املی

پروردگارا!

اگر در برابر اطاعت و بندگی تو اعمال من کوچک جلوه می‌کند ولیکن در برابر امیدی که به تو دارم آرزو و آمال من خیلی بزرگ است.

در این جمله به انسان می‌آموزند که همه جا طاعت خدا را در برابر آرزو و آمالی که از خدا دارد قرار دهد. امید انسان به خدا برابر عظمت و قدرت خدا خیلی بزرگ است؛ ولیکن اطاعت انسان از خدا در برابر

ضعف انسان و عظمت خدا خیلی کوچک است. هرگز ثواب اعمال قابل مقایسه با اعمال ما نیست. عمل ما پرکاه است و ثوابی که خدا به ما می‌دهد از کوهها بزرگتر است. خداوند متعال در برابر کاهی به انسان کوهی می‌بخشد.

در اینجا عمل و اطاعت انسان در مقابل امید و آرزوی او قرار گرفته و در این مقابله به انسان می‌آموزند که خداوند از تو چه می‌خواهد و در برابر آنچه می‌خواهد چه چیزی می‌دهد. مقابله اعمال انسان با اجر و ثوابی که مقدر شده از نوع مزد و مزدوری نیست که ما خیال کنیم کارگر خدا هستیم و خداوند در برابر کار ما به ما مزدی می‌دهد و خیال می‌کنیم دنیا کارگاه خداست و روز قیامت هم روز رسیدن به مزدکار. اعمال ما صرفاً "به میزان پیدایش وابستگی به خداوند متعال است. اطاعت ما، ما را به خدا وابسته می‌کند و ما با اطاعت، از خانواده خدا به حساب می‌آئیم. مردها با اطاعت به جای پسر خدا و زن‌ها به جای دختران خدا و همه با هم یک خانواده هستند و زیر سایه پدر مهربانی مانند خدا انجام وظیفه می‌کنند.

شما در خانواده‌ای زندگی می‌کنید و دختر یا پسر یک پدر ثروتمند هستید. ممکن است آن پدر ثروتمند روزی کارگری را استخدام کند و در مقابل کاری که او انجام داده به او مزدی بدهد. پس آن کارگر در خانه شما کار می‌کند. شما هم که جزء خانواده هستید در خانه پدر مشغول کار هستید. تفاوت شما با آن کارگر چیست؟ حق شما در خانواده چقدر است و حق آن کارگر و نوکر و کلفت به چه اندازه است؟ شما که جزء خانواده هستید تمام ثروت و زندگی مال شماست. از محبت پدر و مادر بهره‌مند می‌شوید. از ثروت پدر و مادر

به هر میزانی که بخواهید بهره مند می شوید. پس تمام زندگی متعلق به شماست. پدر و مادر در حالی که شما را خیلی دوست دارند ثروت و خدمت خود را به شما اختصاص می دهند. ولیکن آن نوکر و کلفت و کارگر بایستی مزدی بگیرند و پی کار خود بروند. حالا همین خانواده و پدر و مادر را در فکر خودتان بزرگ کنید. با تلسکوپ خیال که هر چیزی را چندین هزار برابر نشان می دهد نگاه کنید. آن خانواده بزرگ خانواده خداست و خانواده اولیاء خدا. ثروت آنها بی نهایت است. قدرت آنها بی نهایت است. محبت آنها به شما بی نهایت برابر محبت پدر و مادر. فایده این عبادت و بندگی که نماز می خوانید روزه می گیرید و با خدا در حال دعا و مناجات هستید این است که بین شما و خدا اهلیت ایجاد می کند. شما در این صورت به جای فرزندان خدا هستید و خدا هم به جای پدر و مادر مهربان شما. وقتی اهل الله شدید و از خانواده خدا به حساب آمدید. مالک ثروت نامتناهی خدا هستید، و نیز مالک قدرت خدا و علم و حکمت خدا و محبت نامتناهی خدا خواهید بود. حالا عمل خود را با امتیازی که از خانواده خدا به حساب آمده اید مقایسه کنید. ببینید اطاعت شما چه بوده و نتیجه ای که از این اطاعت به دست آورده اید چیست؟ اطاعت شما در برابر عظمت خدا مانند پرکاه و نتیجه این اطاعت که مالک ثروت و محبت خدا شده اید از هر چیزی بزرگتر و بالاتر است. خداوند زنان و مردانی را که امید و آرزویشان به خدا خیلی زیاد است دوست دارد. هرکسی برابر معرفتی که به خدا دارد به خدا امید و آرزو پیدا می کند، و این امید و آرزو هر چه بهتر و بیشتر باشد، محبوبیت انسان در برابر خدا بیشتر است.

الهی!

کیف انقلب من عندک بالخیبة محروما و قد کان حسن ظنی
بجودک ان تقلبنی بالنجاه مرحوماً
پروردگارا!

چطور از در خانه تو نا امید برگردم با این که به تو خوش گمانم و
عقیده دارم که رحمت تو شامل حال من است و من از خطرات
دنیا و آخرت نجات پیدا می‌کنم.

این جمله هم مانند جمله بالا در بیان مقابله خوش گمانی و یا
بدگمانی در برابر لطف خدا واقع شده است به صورتی که پیدایش
چنین حادثه‌ای محال و ممتنع است. حتماً چنین نخواهد بود که
مردم خیال می‌کنند و چنان خواهد شد که خدا می‌داند و گوینده به
خداوند متعال عقیده دارد. در اینجا ناامیدی از لطف خدا در برابر
امیدواری به لطف خدا قرار گرفته است. ناامیدی از جهل و نقص پیدا
می‌شود و امیدواری خاصیت علم و حکمت است.

ما انسانها چون در وجود خود جاهل و ناقص هستیم براساس
اقتضای نقص و جهل خود همه جا منفی می‌بافیم. هر کاری را
می‌گوییم نمی‌شود و هر نوع موفقیتی را منکر می‌شویم؛ زیرا با عینک
فکر خود که به اقتضای جهل بر چشم داریم آینده‌ها را می‌بینیم. کسی
که عینک سیاه و یا سرخ به چشم خود می‌زند. زمین و آسمان را سرخ
و سیاه می‌بیند و این سرخی و سیاهی که علامت خطر و یا محرومیت
است او را از تلاش و فعالیت باز می‌دارد. می‌گوید پیش پای خود را
نمی‌بینم که حرکت کنم و اگر حرکت کنم با این همه خطر روبرو
می‌شوم. همانطور که عینک سیاه همه چیز را سیاه جلوه می‌دهد ولی

در واقع سیاهی و تاریکی وجود ندارد نفس انسان و فکر او که از مبدأ جهل و نادانی پیدا شده است همه چیز را نیست و نابود می‌داند. عقیده ندارد که اگر فعالیت کند چه موفقیت‌هایی در آینده‌ها خواهد داشت. می‌گوید ثروتی نیست که دنبال ثروت بروم، یا علمی نیست که به دست بیاورم یا بتوانم به دست بیاورم، موفقیتی نیست که دنبال آن بروم. نبودن و نبوده‌ها را قبول دارد، اما بودن و بوده‌ها را قبول ندارد. در نتیجه از فعالیت باز می‌ماند. به خودش و اعمالش که نگاه می‌کند همه جا آینده‌ها را تاریک و خود را با خطرات روبرو می‌بیند. در اینجا دستور داده‌اند که منفی بافی را رها کند، دنبال مثبت‌ها برود و بگوید همه چیز هست و عقیده داشته باشد که در مسیر فعالیت موفق می‌شود. آینده‌ها به دو قسمت تقسیم شده است:

آینده‌ها از مسیر طبیعت و کار و فعالیت

آینده‌ها از مسیر امیدواری به خدا و لطف خداوند متعال.

انسان وظیفه دارد این دو نوع آینده را کاملاً مثبت بداند و عقیده داشته باشد که در مسیر حرکت و فعالیت به آینده‌های خوب خواهد رسید. گفته‌اند کافر امیدوار به موفقیت از مؤمن ناامید و مأیوس بهتر است؛ زیرا کافر به طبیعت که پیش روی اوست عقیده دارد و یقین دارد که در مسیر کار و فعالیت از طبیعت بهره می‌گیرد و موفقیت پیدا می‌کند؛ ولیکن مؤمن ناامید نه می‌تواند از طبیعت استفاده کند و نه از خدای طبیعت، بلکه به حال یأس و ناامیدی دست از کار و کوشش برمی‌دارد. معروف است که می‌گویند طبیعیون در صنایع و اختراعات خودشان ابتدا جلسه‌ای تشکیل می‌دهند. متخصصین و دانشمندان در آن جلسه حاضر می‌شوند. رئیس آن جلسه طرحی را پیشنهاد

می‌کند و می‌گوید: می‌خواهم وسیله‌ای بسازید تا با آن وسیله به آسمانها سفر کنیم. به اظهار نظرها نگاه می‌کند. هرکسی جواب مثبت بدهد و بگوید سفر به آسمانها ممکن است، او را در جلسه ننگه می‌دارد و هرکسی جواب منفی بدهد و بگوید سفر به آسمان ممکن نیست، او را از مجلس اخراج می‌کند.

انسانی که در این عالم زندگی می‌کند و ابتدا نطفه‌ای بیش نبوده و به صورت انسان درآمده است بایستی همه نوع موفقیت را قبول کند، مخصوصاً "کاری که به دست خداوند متعال است. بایستی به قدرت خدا نگاه کنیم نه به ضعف خود. به خدا امیدوار باشیم نه به خودمان به لطف و رحمت خدا نگاه کنیم نه به اعمال خود. اگر بخودمان نگاه کنیم یأس و ناامیدی بر ما غلبه می‌کند و اگر به خدا و قدرت خدا نگاه کنیم به همه چیز امیدوار می‌شویم؛ زیرا این عالم و همه مخلوقات آثار قدرت خدا هستند پس خدا بر هر کاری قادر است. بنابراین انسان بایستی به زبان حال بگوید که چطور از در خانه خدا ناامید برمی‌گردم در حالی که به لطف خدا امید و عقیده دارم و امیدوارم که خداوند متعال مرا از همه خطرات نجات می‌دهد و به نعمتهای خود می‌رساند. انسان باید اقتضای خودی را که ناامیدی است رها کند و لطف خدا را در نظر بگیرد. با امید و اطمینان کامل به موفقیت و وظائف خود را انجام دهد.

الهی و قد افنیت عمری فی شره السهو عنک و ابلیت شبابی فی
سکره التباعد منک

پروردگارا!

عمر خود را در مسیر غفلت و جهالت از تو صرف کردم و جوانی خود را در مستی دوری از تو به پیری رساندم.

پروردگارا!

در آن روزگار که جوان مغروری بودم از خواب غفلت بیدار نشدم و در شعاع غضب تو خود را به ساحل نجات نرسانیدم. الان فکر می‌کنم بنده تو هستم. در برابر لطف تو ایستاده‌ام. متوسل به بزرگواری تو شده‌ام.

این جملات هم در تایید همان حُسن ظن و سوء ظنّ بیان شده است. همه جا انسان را هدایت می‌کند که در برابر لطف و کرم خدا خود را و افکار خودی را رها کند و خدا را چنان نشناسد که خودش فکر می‌کند، بلکه خدا را چنان بشناسد که خداوند خود را تعریف می‌کند. خدا همه جا خود را مظهر رأفت و رحمت و محبت و برکت نسبت به بندگان خود می‌داند. هرگز در خط انتقام و عذاب بندگان نیست. عذابها هم چیزهایی نیستند که خدا آن را برای انسان بخواهد، بلکه عذابها مصیبتها و بلاهایی است که انسان خود بر سر خود می‌آورد و خود را مبتلا می‌کند. خیال می‌کنیم که خداوند ما را از دنیا به آخرت می‌برد تا مجازات کند! خیال می‌کنیم که خدا مانند سلطانی است که اگر بخواهد کسی را عذاب کند اول او را توقیف می‌کند! رابطه او را با مردم قطع می‌کند! او را به زندان می‌برد و شکنجه و بعد هم اعدام می‌کند! فکر می‌کنیم خدا هم اینطور است. خدا هم ما انسانهای بد را به آخرت می‌برد تا در آخرت ما را عذاب کند! پس

مرگ و قیامت برای عذاب و مجازات به وجود آمده است! ولیکن خداوند در قرآن خبر می‌دهد که من شما مردم را به این منظور به آخرت می‌برم تا بتوانم لطف و رحمت خود را به شما برسانم، زیرا دنیا گنجایش ندارد که خداوند لطف و رحمت خود را به شما برساند، بلکه آخرت به این منظور دایر می‌شود که خداوند شما را به زندگی بهشتی برساند. در قرآن می‌فرماید:

کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم الی یوم القیامه. (۱)

خداوند بر خود واجب و لازم کرده است که شما را به رحمت و برکت خود برساند. به همین منظور شما را به عالم آخرت منتقل می‌کند تا شما را به زندگی بهشتی برساند و از عذاب و مشقت برهاند. پس مرگ و قیامت راه رسیدن به لطف خداست نه راه رسیدن به عذاب خدا و انتقام خدا. بنابراین ما انسانها اگر به خود نگاه کنیم، عمر ما مخصوصاً در دوران جوانی و کودکی، به غفلت و جهالت می‌گذرد و ما مستحق عذاب خدا هستیم؛ ولیکن اگر به لطف خدا نگاه کنیم خواهیم دید که همین غفلتها و گناهها راه رسیدن به لطف خدا بوده است؛ زیرا این غفلت و گناه ما را با ضررها و خطرهای روبرو می‌کند که خود سبب بیداری ما می‌شود و بیداری باعث امیدواری به لطف خداوند متعال است. پس نبایستی به عیب و گناه خود نگاه کنیم. بایستی خود را در برابر لطف و رحمت خدا قرار دهیم. در این رابطه دو قضاوت را درباره آینده بشر ذکر می‌کنیم تا بدانید که چگونه لطف خدا شامل انسان می‌شود.

امام چهارم حضرت زین العابدین (ع) امام شیعیان، و حسن بصری زاهد مشهور زمان، امام سنّیان، در مجلسی کنار یکدیگر نشستند و درباره آینده بشر اظهار نظر می کردند. حسن بصری می گفت: گمان نمی کنم از این مردم یک نفر مستحق بهشت باشد، بلکه همه آنها مستحق عذاب جهنم اند.

امام چهارم فرمود: گمان نمی کنم از این مردم یک نفر داخل جهنم شوند، بلکه همه آنها داخل بهشت می شوند.

حسن بصری گفت: چطور، یابن رسول الله؟! مگر نمی بینی همه آنها در غفلت و گناه بسر می برند؟!

حضرت جواب دادند: تو مردم را در برابر جهل و گناهشان قرار می دهی و آنها را مستحق جهنم می دانی، ولیکن من آنها را در برابر لطف و رحمت خدا قرار می دهم. رحمت خدا وسیع است. همه آنها را فرا می گیرد و داخل بهشت می شوند.

این دو قضاوت تفسیر همین جملات است که انسان می گوید عمر خود را به مستی و غفلت گذرانیدم و روی غرور و نادانی مستحق غضب تو شدم و اکنون در خانه تو آمده ام، امیدوار به لطف و کرم تو هستم.

الهی فلم استیقظ ایام اغتراری بک ورکونی الی سبیل سخطک الاهی و
انا عبدک و ابن عبدک قائم بین یدیک متوسل بکرمک الیک
پروردگارا!

در آن روزگار که از زیادی نعمتهای تو مغرور شده بودم و در راهی بودم که مستحق غضب تو بودم، از خواب غفلت بیدار نشدم با

این که من بنده تو و به جای فرزند بنده تو بودم در برابر تو ایستاده‌ام متوسل به لطف کرم تو شده‌ام.

این جملات دو قسمت یا دو دوره از حالات مختلف انسان را یادآوری می‌کند. یکی از آنها دوره غفلت و جهالت و حرکت در راه غضب خدا و دوره دیگر حال بیداری و توجه و توسل به خداوند متعال. مسلم است که این دو حالت در برابر یکدیگر حرکت انسان را گاهی در راه جهنم و بدبختی و گاهی در راه بهشت و خوشبختی نشان می‌دهد؛ زیرا این دو زندگی آینده به نام بهشت و جهنم نتیجه اعمال و افعال انسان و نتیجه حرکت در راه بهشت و جهنم است. مردم خیال می‌کنند بهشت و جهنم به دست خداست. هر کسی را بخواهد به بهشت ببرد و هر کسی را بخواهد به جهنم. به همین مناسبت بسیاری از معصیت‌کاران معصیت می‌کنند و می‌گویند خدا می‌بخشد. خدا از گناه ما می‌گذرد و این گناه و معصیت را تا آخر عمر ادامه می‌دهند. عبادت‌های واجب و مستحب را ترک می‌کنند. مرتکب گناه و معصیت می‌شوند و این حال را تا آخر عمر ادامه می‌دهند.

خداوند در بسیاری از آیات قرآن و ائمه اطهار(ع) در دعاها تذکر می‌دهند که بهشت و جهنم خط اعمال بد و خوب است. بهشت و جهنم نتیجه راه بهشت و جهنم است. کسانی که در راه جهنم حرکت می‌کنند خواه ناخواه به جهنم سقوط می‌کنند. کسانی که مرتکب اعمالی می‌شوند که صددرصد خسارت و ضرر است، قهراً گرفتار ضررها و خسارتها می‌شوند و آن خسارتها و ضررها نتیجه کار خسارت آمیز است. به کسی مربوط نیست. زندگی بهشتی هم نتیجه حرکت در راه عبادت و تقوا و خدمت به بندگان خدا است. کسانی که

در مسیر اطاعت و تقوا حرکت می‌کنند و از گناه و معصیت پرهیز دارند آنها هم خواه ناخواه سر از بهشت در می‌آورند.
در این جملات انسان دو دوره از زندگی خود را برابر یکدیگر قرار می‌دهد:

دوره اول: غرور و غفلت

دوره دوم: توبه و عبادت

در دوره غرور و غفلت که انسانها از ثروت و سلامتی و نعمتهای خدا برخوردارند، آن ثروت و قدرت مایه غرور آنها می‌شود، ثروت خود را در راه گناه و معصیت خرج می‌کنند و از ظلم و گناه پرهیز ندارند و نمی‌دانند که آن ثروت و غفلت خط غضب خداوند متعال است. کسانی که تا آخر عمر در غرور و غفلت به سر می‌برند و از گناه و معصیت پرهیز ندارند عاقبت مشمول غضب خدا و گرفتار آتش جهنم می‌شوند.

دوره دوم دوره ای است که انسان گناهکار توبه می‌کند. به سوی خدا و دین خدا برمی‌گردد، و به عبادت و تقوا مشغول می‌شود. مسلم است که چون خط گناه را رها کرده و به خط اطاعت و تقوا آمده است خداوند از گناهان او می‌گذرد و از مجازات او صرفنظر می‌کند. توبه به این معناست که انسان از خط کفر و گناه برمی‌گردد و متوسل به خدا می‌شود. بعد از این برگشت و توسل اگر میلیونها گناه بزرگ و کوچک مرتکب شده باشد خدا به برکت همین توبه از سابقه او می‌گذرد و او را به بهشت انتقال می‌دهد.

توبه به معنای این است که انسان بدانند کفر و گناه مرض است، البته یک مرض روحی، و بعد از آشنایی به مرض بدانند که دکتر

این مرض فقط خداوند متعال است. بایستی در خانه خدا برود و معالجهٔ مرض خود را از خدا بخواهد. به محض این که در خانه خدا می‌رود و تصمیم به ترک کفر و گناه دارد خداوند از او می‌گذرد و روح مریض او را معالجه می‌کند. نیروی ایمان و تقوا در او به وجود می‌آورد، و این بنده توبه کار نسبت به زمان گذشته خود تغییر جهت می‌دهد. تحول ذاتی پیدا می‌کند و مؤمن به خدای خود می‌شود.

الهی! انا عبد اتصل الیک مما کنت او اجهک به من قله استحیائی
من نظرک و اطلب العفو منک اذا لعفو نعت لکر مک
پروردگارا!

من بنده‌ای بودم که از کمی حیا و بیش‌رمی زیاد، تو را هدف جسارت و گناه و معصیت قرار دادم و امروز که آگاه شدم چگونه به توبی اعتنا بوده‌ام، از تو عفو و گذشت می‌طلبم، زیرا عفو و گذشت خاصیت بزرگواری توست.

در این جمله کوتاه مطالب عجیبی نهفته است که باز انسان دو حال مختلف خود را برابر یکدیگر قرار می‌دهد و به این دو حالت آگاهی پیدا می‌کند که اول چه بوده و بعد چه شده است. مانند انسانی که دوران جوانی خود را با دوران کودکی مقایسه می‌کند که در دوران کودکی حیوانی به صورت انسان بوده است تا جایی که از بی‌عقلی و بی‌شعوری خود را به نجاستها آلوده کرده است. و امروز که به عقل و معرفت رسیده، خود را پاک و پاکیزه نگه می‌دارد. همه جا بایستی انسان حالات مختلف خود را با یکدیگر مقابله کند و بداند و ببیند که چگونه از نقص به کمال می‌رسد و چگونه خداوند متعال او را پرورش

می دهد و به عقل و شعور می رساند. انسان وقتی دوران عقل و شعور خود را با دوران بی شعوری و بی عقلی مقایسه می کند، به ارزش عقل و شعور پی می برد. خداوند گاه عقل و شعور بعضی انسانها را از آنها می گیرد و آنها را به مرض جنون و دیوانگی مبتلا می کند. مردم می بینند که مرد چهل ساله مانند بچه یک ساله دو ساله خود را آلوده به کثافتها می کند. در این مقایسه قدر عقل و معرفت را می دانند. در این جملات هم انسان دو دوره زندگی خود را برابر یکدیگر قرار می دهد. دوران بی حیایی و بیشرمی و گناه و معصیت و دوران حیا و عفت. می گوید:

پروردگارا!

من با ارتکاب گناه و معصیت مانند کسی بودم که به مولای خود پرخاشگری می کند و او را هدف جسارت خود قرار می دهد؛ زیرا تیراندازی به طرف مولا گناه به شکل معمول است؛ یعنی با پیکان یا گلوله، و گناه به شکل فحش و جسارت و گناه به شکل گناه و معصیت. تیراندازی به طرف مولا به صورتهایی که گفتیم دلیل این است که انسان برای خدا عظمت و شخصیت قائل نیست. او را مانند جمادات و یا حیوانات می داند. همانطور که در برابر حیوانات آزادانه گناه و معصیت می کند یا به طرف آنها تیراندازی می کند، در برابر خدا هم چنین است. خدا را از جمادات و حیوانات هم کمتر و کوچکتر می داند، که در حضور او گناه می کند. این گناه و معصیت در حضور خدا مانند تیراندازی به سوی خداوند متعال است. البته این کار مربوط به دوران بی عقلی و

بی شعوری انسان است که از خدا شرم و حیا ندارد و در محضر خدا گناه می‌کند. ولیکن خداوند او را می‌پروراند تا به عقل و دانش برساند. زمانی که عقل و شعور پیدا کرد خود را ملامت می‌کند که چرا در محضر خدا مرتکب گناه شده است. توبه می‌کند و از خدا طلب عفو می‌کند. کلمه «اتنصل» در این جمله به معنای تیر پیکان انداختن است. تیرهای قدیم را نصل و پیکان می‌نامند که این کلمه از نصل به معنای تیرپرانی گرفته شده.

انسان گناهکار بعد از آن که به عظمت خدا عارف شد و دانست که خداوند همه جا حاضر و ناظر بوده و حاضر و ناظر خواهد بود، شرم و حیا او را می‌گیرد و خود را ملامت می‌کند که چرا در محضر خدا مرتکب گناه شده است.

واطلب العفو منك اذا العفو نعت لكرمک.

پروردگارا!

اکنون که به عقل و ایمان رسیدم و شعور پیدا کردم که چقدر در برابر خدای خود جسارت و بی‌حیایی داشته‌ام مانند کسی که به طرف مولای خود تیراندازی می‌کند، از تو ای خدا طلب عفو می‌کنم؛ زیرا عفو صفت کرامت توست.

مطلب قابل توجه در این جمله کلمه عفو است و دیگر این که چگونه عفو از گناه بزرگترین بخشش است. این جمله زبان حال ائمه اطهار است که در حال مناجات با خدا بر زبان خود جاری کرده‌اند. آنها می‌دانند که عفو الهی بزرگترین رقم بخشش خداوند متعال است. اگر انسان بهشت خدا را در برابر عفو خدا قرار دهد و این دو نعمت را با

یکدیگر بسنجد تا ارزش هر کدام معلوم شود در انتها چگونه قضاوت خواهد کرد؟ آیا خواهد گفت بهشت خدا از عفو خدا بیشتر می‌ارزد یا عفو الهی از بهشت بیشتر ارزش دارد؟ البته بعد از مطالعه و ارزشیابی خواهد دانست که بزرگترین رقم نعمت خدا عفو خدا بوده است که از گناهان بنده اش گذشته و او را اصلاح کرده است.

بعضی عفو و غفران را فقط به معنای گذشتن از گناه و تقصیر می‌دانند. مثل این که شما به کسی جسارت کرده باشید معذرت خواهی کنید و او از شما بگذرد. گذشت به این کیفیت بعد از پشیمانی و عذرخواهی آسان است. بندگان خدا هم به این کیفیت از گناه دیگران می‌گذرند. می‌گویند: عفو به جز گذشت از گناه معنای دیگری ندارد. ولیکن عفو در دین خدا به دو معنا قابل تجزیه است، که این هر دو با هم معنای عفو را تشکیل می‌دهند. معنای اول، گذشت از گناه بندگان، که دیگر خداوند بنده گناهکار را مجازات نکند و از گناه او بگذرد.

و معنای دوم، اصلاح مفاسدی که با عمل گناه در وجود انسان و یا در زندگی او پیدا شده است؛ زیرا هر گناهی به دو جا ضربه می‌زند: یک ضربه بر قلب و وجود کسی که مرتکب گناه شده است، و ضربه دیگر بر جامعه‌ای که انسان در آن جامعه مرتکب گناه شده است. مثلاً "گناه سرقت و یا قتل و جنایت را در نظر بگیرید. کسی که بی‌گناهی را به قتل برساند و یا مال کسی را سرقت کند این قتل و سرقت جراحات بزرگی است که بر پیکره روح او وارد می‌شود. روحیه آدم سارق یا قاتل، یک روحیه مجروح و یا مقتول است. یعنی قاتل و سارق گرچه از نظر بدنی زنده‌اند ولیکن از نظر روحی مرده‌اند و یا کشته شده‌اند.

جنایتکار، اول روح انسانیت خود را می‌کشد و بعد بنده خدا را به قتل می‌رساند. پس پیکره روح او مجروح و یا مقتول است. و نیز به جامعه بشریت ضربه بزرگی وارد می‌کند که با قتل و جنایت خود امنیت جامعه را از بین می‌برد. پس جامعه را مجروح می‌کند، چرا که ناامنی به وجود آورده، و قلب خود را هم مجروح می‌کند، چرا که بنده خدا را کشته است.

همه انسانهای سالم و مؤمن در صحرای قیامت علیه جنایتکاران و کشتندگان انسانهای بی‌گناه قیام می‌کنند و تا آنها را سرازیر جهنم نکنند دست بر نمی‌دارند، زیرا می‌گویند این قاتل و سارق نظام اجتماعی ما را به هم زده و در جامعه ما ناامنی به وجود آورده است. انسانی که از گناه و معصیتها توبه می‌کند و از خدای خود تقاضای عفو و غفران دارد بعد از قبولی توبه، خداوند متعهد می‌شود و به توبه کار وعده می‌دهد، که اولاً "روح مریض و یا مرده او را زنده کند. او قلب و وجدان خود را با گناه کشته بود، خداوند وعده می‌دهد که این وجدان مرده را زنده کند و در او روح ایمان بدمد. پس عفو الهی از یک طرف به معنای گذشت از گناهکار است و از طرف دیگر زنده کردن روح مرده گناهکار. از سویی جامعه‌ای که از این جنایتکار متضرر شده می‌خواهد انتقام خود را از جنایتکار بگیرد. خداوند بعد از قبولی توبه جامعه را هم از این توبه کار راضی می‌کند و به انسانهای مؤمن روز قیامت می‌گوید که این بنده گناهکار توبه کرده است و من توبه او را قبول کردم. شما بندگان من همه از او راضی باشید و شکایتی نداشته باشید. در آنجا آن جامعه‌ای که از جنایتکار شاکمی بوده‌اند و تا او را به جهنم نفرستاده بودند دست بر نمی‌داشتند، بعد از قبولی توبه و طلب

رضایت از جانب خدا از آن بنده توبه کار استقبال می‌کنند و او را با سلام و صلوات و محبت و تقدیم دسته‌های گل بهشتی به زندگی بهشتیش می‌رسانند. پس عفو از جانب خدا یکی به معنای گذشت از گناه است، و دیگر به معنای اصلاح مفاسدی که گناهکار در وجود خود و در جامعه ایجاد کرده است. اینجاست که ارزش عفو معلوم می‌شود که یک مرتبه انسان جهنمی را تبدیل به یک انسان بهشتی می‌کند. لذا امام (ع) می‌گوید:

پروردگارا!

عفو تو صفتی است که کرم تو را جلوه می‌دهد و آن را به ثمر می‌رساند.

الهی! لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک الا فی وقت ایقظتني
لمحبتک و کما اردت ان اکون کنت فشکر تک بادخالی فی کرمک و
لتطهیر قلبی من اوساح الغفله عنک

پروردگارا!

من در وجود خود قدرت و نیرویی ندارم تا بتوانم از معصیت تو فاصله بگیرم، مگر در زمانی که به لطف و محبت خود مرا بیدار کنی و آنچنان باشم که تو می‌خواهی نه آنچنان که خودم می‌خواهم. پس شکر تو را به جا می‌آورم که مرا در دایره کرم خود وارد و قلب مرا از آلودگی و تیرگی غفلت و گناه پاکیزه کردی. مطلب بسیار مهم و آموزنده در این چند جمله این است که هر کار مثبتی و هر نوع کمک و توفیقی خواه برای به جا آوردن عبادتها و یا

دوری از گناه و معصیتها، همه و همه بایستی به کمک خدا و یاری او باشد؛ زیرا هر نوع حرکتی و عملی خواه از نوع ترک معصیت باشد و یا از نوع خدمت و عبادت، نیرو و قدرت وجودی لازم دارد. انسانها تا زمانی که ضعیف باشند نه می‌توانند گناه و معصیت را ترک کنند و نه می‌توانند به عبادت و خدمت مشغول شوند.

نمونه این ضعف و ناتوانی دوران کودکی انسان است. مشاهده می‌کنید که کودکان هم در اطاعت پدر و مادر عاجزند و هم برای ترک شیطنت و بازی. هر چه پدر و مادر آنها را از شیطنت و بازی نهی می‌کنند و یا آنها را به ادب و اطاعت مأمور می‌کنند سودی ندارد زیرا عقل آنها نیرو نگرفته است. فهم شعور در وجود آنها رشد نکرده است. اراده آنها قوی نشده است. دوست ندارد به بازی و شیطنت و اذیت پدر و مادر مشغول شوند ولیکن قدرت اراده ندارد که خود را از شیطنت و بازی باز دارد. اوضاع زندگی را به هم می‌زند. کاسه کوزه‌ها را می‌شکند و خود را هم به آب و آتش می‌اندازد.

و چون خداوند متعال نیروی مقاومت به کودکان نداده است تکلیف را هم از آنها برداشته است. گناه و معصیت آنها مجازات ندارد؛ ولیکن زمانی که به سنین جوانی و عقل زندگی رسیدند، به میزان قدرت و نیرویی که خدا به آنها می‌دهد، مکلف به تکالیف الهی می‌شوند. خداوند آنها را از معصیتهایی نهی می‌کند که قدرت ترک آن را دارند و همچنین عبادتهایی که می‌توانند به جا آورند. مثلاً "قدرت خواندن نماز دارند ولیکن قدرت جهاد ندارند. خداوند نماز را بر آنها واجب می‌کند و جهاد را از آنها برمی‌دارد. پس هر عمل واجب و مستحبی نیرویی لازم دارد تا انسان بتواند واجبات و مستحبات را به جا آورد. و

همچنین ترک گناه و معصیت قدرت مقاومت لازم دارد تا انسان بتواند گناه و معصیت را ترک کند.

گاه انسان در برابر مال مردم قرار می‌گیرد. طمعش تحریک می‌شود و او را وادار می‌کند که مال مردم را بدزدد ولیکن مقاومت ندارد که مانع حرص و طمع خود شود و نمی‌تواند حرص و طمع را سرکوب کند. قهرا" به طرف دزدی کشیده می‌شود و مال مردم را می‌دزدد. همینطور معصیتهای دیگر. پس انسانها برای ترک محرمات و انجام واجبات اراده قوی لازم دارند و این اراده قوی به دست خداوند متعال است. تا خداوند اراده انسان را قوی و باطری قلب را به نور ایمان شارژ نکند قدرت ترک گناه و فعل واجب ندارد.

آنچه به دست انسان است آماده شدن برای ترک گناه است، ولیکن توفیق یافتن و نیروی مقاومت پیدا کردن به دست خداوند متعال است. اطاعت خدا و ترک معصیت قدرت لازم دارد ولیکن خواهش و تقاضای قدرت، سرمایه‌ای به جز همان خواهش و تقاضا لازم ندارد.

انسانها بایستی دائم از خداوند تبارک و تعالی زبان خواهش و تقاضا داشته باشند از او بخواهند تا قدرت ترک گناه و عبادت به آنها مرحمت کند. پس از آنکه نیرو پیدا کردند ترک محرمات و فعل واجبات برای آنها ساده و آسان می‌شود.

پروردگارا!

من در زمانی توانستم گناه و معصیت را ترک کنم که تو مرا بیدار کردی و از لطف و محبت خود به من نیروی مقاومت دادی.

خدایا!

من آنچنان می‌توانم باشم که تو مرا بسازی نه آنچنان که خودم بتوانم خود را بسازم. همه عوامل سازندگی به دست توست. پس مرا بساز. نیروی ایمان مرا زیاد کن تا عمل به واجبات و ترک محرمات برای من آسان شود، و همینطور دل مرا از تیرگی و آلودگی گناه و معصیت پاک و مطهر گردان.

الهی انظر الی نظر من نادیده فاجابک و استعملته بمعونتك فاطاعک
یا قریباً لا یبعد عن المغتر به و یا جواداً لا یبخل عن رجا ثوابه
الهی!

چنان توفیقی به من مرحمت کن تا بتوانم دعوت تو را اجابت کنم.

پروردگارا!

مرا در خط خدمت به خودت قرار بده و در دین خودت استخدام کن تا بتوانم دین تو را یاری کنم و از تو اطاعت نمایم. ای خدایی که آنچنان به بندگان خود نزدیک هستی که هرگز دور نخواهی شد، ای خدایی که سخاوتمند و جوادی که هرگز از کسانی که امیدوار به لطف تو هستند مضایقه نخواهی کرد.

الهی هب لی قلباً یدنیه منک شوقه و لساناً یرفع الیک صدقه و نظراً
یقر به منک حقه
پروردگارا!

قلب مرا از شوق و عشق به خودت پر کن - چنان شوقی که مرا به

تو نزدیک کند و زبان گویایی به من مرحمت کن تا در اثر صداقت و امانت نزد تو عظمت و مقام پیدا کند. به من چنان فکری مرحمت کن که مرا به تو نزدیک کند.

لطایفی که در این جملات مانند سایر جملات است این است که انسانها هر نوع موفقیت و نیروی حرکت را بایستی از خدا بخواهند. تا خداوند آنها را به مقامهای عالی بالا ببرد و دعایی به آنها بیاموزد که بتواند دعوت آنها را اجابت کند. خدا آنها را در دین خود استخدام کند تا در اثر خدمت مستحقّ اجر شوند. خداوند قلبی پر از شوق و اشتیاق به آنها مرحمت کند تا بتوانند به خدا نزدیک شوند.

عظمت دعای شعبانیه نسبت به دعاهاى دیگر در کیفیت خواهش و تقاضای انسانها از خداوند متعال است. همه دعاهاىی که از ائمه معصوم به ما رسیده است همه جا در آن دعاها خواهشها و نیازهای انسانها را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که شما این ارقام را از خدا بخواهید؛ در واقع حرکت و فعالیت را از انسانها خواسته‌اند و بهره‌گرفتن را از دست خداوند متعال. ولیکن لازم است ما انسانها بدانیم در چه صورت دعاهاى ما مستجاب می‌شود و مورد قبول خداوند متعال واقع می‌شود. شرایط اجابت دعا چیست؟ آیا انسانها به محض این که چیزی از خدا خواستند مستحق‌اند که خدا دعای آنها را مستجاب کند و یا این که اجابت دعا شرایطی لازم دارد که تمامی آن شرایط به دست خداوند متعال است؟

دو شرط اساسی برای اجابت خواهشها و تقاضاها وجود دارد که تا این دو شرط نباشد دعای انسانها مستجاب نمی‌شود و اگر اجابت شود به جای این که به نفع انسان و به مصلحت زندگی او تمام شود به

ضرر انسان تمام می‌شود و به جای مصلحت مفسده به وجود می‌آورد؛ اول، پیدایش عقل و استعداد در وجود انسان، تا آنچه خدا به او می‌دهد قدرش را بداند و نعمتهای خداوند متعال را به جا و به موقع مصرف کند و این عقل و استعداد به دست خداوند متعال است. خداوند زمانی که بخواهد دعای انسان را مستجاب کند و نعمتی را که از خدا تقاضا کرده است به او مرحمت کند و در اختیار او قرار دهد ابتدا به او عقل و معرفتی می‌دهد تا اولاً "بداند آیا اجابت آنچه از خدا خواسته الان در این زندگی دنیا به نفع او تمام می‌شود یا به ضرر او؟ اگر انسان این نفع و ضرر را بداند و بداند که آنچه خدا خواسته به نفع او و به نفع دین او تمام می‌شود، در این صورت اجابت دعا حتمی است و خداوند هرگز از انجام کاری که به نفع انسان و مصلحت او تمام می‌شود مضایقه ندارد. دعا را مستجاب می‌کند و همراه اجابت دعا عقل و معرفتی به انسان می‌دهد تا بداند و بفهمد آنچه از خدا به او رسیده است در چه راهی و به چه کیفیتی مصرف کند. و اگر آنچه از خدا خواسته به ضرر او باشد، ضرری که خدا می‌داند و انسان نمی‌داند، دعایش مستجاب نمی‌شود؛ ولیکن عقل و معرفتی پیدا می‌کند که می‌داند اجابت دعا جایز نبوده است و خدا را شکر می‌کند بر این که اجابت دعا را به آخرت انداخته و آنچه از خدا خواسته در دنیا به او نرسیده است. پس شرط اول پیدایش عقل و استعدادی است که انسان مؤمن بداند آیا آنچه از خدا خواسته به ضرر او یا به نفع او است. خداوند در آیه‌ای که وعده اجابت دعا می‌دهد می‌فرماید: یا دعای شما را مستجاب می‌کنم و یا عقل و معرفتی به شما می‌دهم که خودتان بدانید چرا خواهستان به اجابت

نرسیده و اگر دعای شما مستجاب می‌شد به ضرر شما بود. شرط دوم، پیدایش حکومت الهی و قرار گرفتن انسانها در سایه حکومت خداوند متعال است. زیرا اصل اساسی برای خوشبختی یا بدبختی انسانها پیدایش حکومتهایی است که آنها را اداره می‌کنند و برای آنها زندگی می‌سازند. کسانی که بر انسانها تسلط دارند و در کشوری یا مملکتی زندگی آنها را اداره می‌کنند، عامل همه خوشبختها و بدبختی‌ها حکومتهای عدل و یا جور هستند. در کشورها حکومتها به جای پدراند و انسانها به جای فرزندان. ثروت و قدرت پدر و علم و معرفت او و تدبیر و سیاست او هر چه بیشتر باشد و فرزندان هم فرزندان اهلی باشند خوشبختی و سعادت آن خانواده بیشتر و زیادتر است و اگر عقل پدر و مادر ضعیف باشد و یا مبتلا به فقر و ناداری شده باشند خواه ناخواه کمی عقل و دانش و قلت مال و ثروت و قدرت پدر فرزندان را به بدبختی و نابودی می‌کشاند.

کلید همه ثروتها و نعمتها و لذتها و علم و دانشها دولتها و حکومتهایی هستند که در یک مملکت به رأی مردم و یا به میل خود روی کار آمده‌اند و زندگی مردم را اداره می‌کنند. تدبیر و سیاست دولتها و علم و حکمت آنها و ثروت و قدرت آنها هر چه بیشتر باشد ملتها به سعادت و خوشبختی نزدیکتراند و اگر تدبیر و سیاستی در کار نباشد و از عقل و دانش کامل برخوردار نباشند و یا قدرت و ثروت کافی نداشته باشند، ملتها در شعاع حکومت یک چنین دولتهایی نابود می‌شوند. به همین مناسبت دین مقدس اسلام برای تامین خوشبختی و سعادت مردم اولین عملی که انجام می‌دهد ایجاد یک حکومت شایسته و صالح بر طبق انتخاب خداوند متعال است.

خداوند در هر زمانی و در هر شهر و دهی افرادی را تحت عنوان پیامبر، امام و یا اولیاء دیگر به مردم معرفی کرده و از مردم خواهش کرده است که اگر می‌خواهند سعادت و خوشبختی کامل برسند بایستی در اختیار حکومتی باشند که خدا او را برای مردم انتخاب کرده است نه این که به رأی و فکر خودشان کسی را به کرسی حکومت بنشانند؛ زیرا آن فردی را که خدا معرفی می‌کند مجهز به علم کامل و قدرت کامل است. به همهٔ انسانها محیط و از اسرار آنها باخبر است. از آنچه در خانه و زندگی آنها می‌گذرد باخبر است؛ آنچه آنچنان احاطه‌ای دارد که اگر کسی نیت گناه کند در معرض توبیخ و ملامت آن سلطان آسمانی قرار می‌گیرد و او را تنبیه می‌کند که چرا نیت گناه کرده است، چه رسد که گناهی هم مرتکب شود. چنین حکومتی که علمش برابر علم خدا و قدرتش برابر قدرت خدا است طوری بر انسانها احاطه پیدا می‌کند که هیچکس در هر جا هست نمی‌تواند گناهی مرتکب شود و یا به حق کسی تجاوز کند. در پناه حکومت چنین سلطانی این زندگی دنیایی مردم تبدیل به زندگی آخرتی و یا بهشتی می‌شود. در شعاع چنین حکومتی که مظهر و مصداق کامل آن امام زمان است همهٔ دعاها مستجاب می‌شود و هر انسانی بی‌نهایت ثروت و قدرت پیدا می‌کند. هیچکس گناهی مرتکب نمی‌شود و اگر گناهی مرتکب شود بلافاصله حجت خدا که به علم الهی مجهز است او را تنبیه و ملامت می‌کند که چرا نیت گناه کرده است. به همین مناسبت همه جا انسانها در دعاها و نیایشها می‌گویند:

پروردگارا!

امام زمان ما را بیاور و در شعاع حکومت او دعا‌های ما را مستجاب کن.

پس شرط دوم استجاب دعا پیدایش حکومت به رهبری امام زمان و یا رهبری دیگری از ائمه اطهار «ع» است. آن حکومت آنچنان آگاه و بصیر و از اوضاع و احوال مردم باخبر است که هیچکس مرتکب ظلم و گناه نمی‌شود و چنین احتیاجی پیدانمی‌کند که به کسی ظلم کند. انسانها را به ثروت و قدرتی که مورد نیاز و احتیاج آنهاست می‌رسانند و همه مشکلات زندگی را برطرف می‌کنند. ولیکن حکومت‌های دیگر که مجهز به چنین علم و قدرتی نیستند خواه ناخواه انسانها در حکومت آنها به فقر و ناداری و فساد اخلاقی و سرقت و دزدی مبتلا می‌شوند و عاقبت دینشان هدر می‌شود و به حال کفر از دنیا می‌روند.

در اینجا امام علیه السلام برای هر عضوی از اعضاء بدن خود خواهشی از خدا دارد. می‌گوید: قلبی به من بده که از عشق و علاقه و اشتیاق به تو پُر شده باشد و چنین زبانی که در اثر صداقت و امانت و راستگویی مقامی پیدا کند و فکر روشنی به من مرحمت کن که هر چیزی را به واقعیت و حقانیت بشناسد. در نتیجه به سوی تو تقرب پیدا کند.

گرچه همه اعضاء و جوارح انسانها تابع قلب انسان هستند. و تا قلب انسان چیزی را نخواهد و اراده نکند دست و پا و چشم و زبان انسان حرکت نمی‌کند تا ببیند و بگوید، ولیکن هر عملی و هر صفتی با عضو مخصوصی از اعضاء تن ما مناسبت دارد. از آن جمله شوق و

اشتیاق، عمل قلب است. وقتی قلب انسان به خدا معرفت پیدا کند، عشق و علاقه او به خدا زیاد می‌شود و با شوق و اشتیاق اعضاء دیگر را وادار می‌کند که در اطاعت خدا باشند. پس شوق و اشتیاق عمل قلب است و این عمل قلبی در صورتی دوام پیدا می‌کند که معشوق و مطلوب او شخصیتی بزرگ و عظیم و دانا و توانا باشد تا بتواند برای همیشه دل‌های مشتاق و عاشق را در ارتباط با خود حفظ کند. به همین مناسبت عشق و علاقه را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند:

عشق مجازی که خیلی زودگذر است، دوام ندارد و ممکن است تبدیل به دشمنی شود. و عشق حقیقی عشقی که در دنیا و آخرت دوام دارد و تا ابد انسان را در خانه معشوق نگه می‌دارد و هر روز عشق و نشاط او را بیشتر می‌کند.

آن کس که برای همیشه می‌تواند خریدار عشق و اشتیاق انسان باشد ذات مقدس خدا و اولیاء خدا است. خدا و اولیاء خدا بینهایت دانا و توانا و نسبت به مشتاقان خود بینهایت مهربان‌اند و می‌توانند مشتاقان به خود را به نعمت کامل و سعادت دنیا و آخرت برسانند. فقط خداست که خریدار عشق انسان است.

انسان بایستی از خدا بخواهد که دل او را از عشق و علاقه به خود پر کند و مرکز قلب انسان را به اختیار خود درآورد. بعد از خدا اولیاء خدا هم مانند خدای متعال خریدار عشق و علاقه انسان‌ها هستند. هر کس مختصری به آنها اظهار محبت کند و سعادت خود را در اطاعت آنها بداند، آنها هزاران برابر به او محبت می‌کنند. مثلاً "کودکان به مادر خود علاقه دارند مادر هم به کودک خود علاقه دارد و لیکن علاقه و فداکاری مادر صدها برابر از محبت و فداکاری فرزند بیشتر است.

خدا و اولیاء خدا به جای پدر انسانها هستند و انسانها به جای فرزندان آنها. علاقه و محبت آنها به انسانها بینهایت بیشتر از علاقه و محبت انسانها نسبت به آنها است. محبت به خدا بزرگترین سرمایه آخرت است. اگر خدا او را دوست بدارد هیچ قدرتی نمی تواند بر او مسلط شود و یا محبت خود را بر انسان تحمیل کند. ولیکن عشق و علاقه های مجازی این است که کسی را به خاطر مال و جمال دوست داشته باشی یا به خاطر ثروت و قدرتی که دارد یا چیزهای دیگری از این قبیل که قابل دوام نیست. پس بایستی از خدا بخواهیم که قلب ما را از محبت به خود پرکند.

الهی ان من تعرف بک غیر مجهول و من لا ذبک غیر مخدول و من اقبلت علیه غیر مملوک الهی ان من انتهج بک لمستتیر و ان من اعتصم بک لمستجیر و قد لذت بک یا الهی فلا تخیب ظنی من رحمتک و لا تحجبنی عن رافتک

پروردگارا!

کسی که با تعریف تو شناخته می شود دیگر گمنام نیست، کسی که به تو پناهنده می شود غریب و بی یار و یاور نیست، کسی را که به او توجه کنی برده نخواهد شد، کسی که از تو علم و دانش فراگیرد روشنی بخش عالم خواهد شد و کسی که دست به دامن تو زند همه جا در پناه تو خواهد بود.

پروردگارا!

من به تو پناه آورده ام. مرا از رحمت خود ناامید مکن و رافت و

محبت خود را از من دریغ مدار.

مطالب قابل توجه در این فراز یکی این است که انسان از چه راهی می‌تواند شهرت جهانی و ابدی پیدا کند چنان شهرتی که توأم با قدرت و سلطنت باشد، و به چه پناهگاهی برود که برای همیشه آزادی مطلق پیدا کند و از اسارت و بردگی دیگران آزاد باشد؛ با چه نوری خود را مجهز کند که برای همیشه نورانی باشد یا پناهگاهی که ابدی و دائمی باشد.

یکی از ایده‌ها و خواهشهای انسانها شهرت جهانی است که توأم با قدرت و سلطنت باشد. انسان بر اساس فطرت و خلقت خود دنبال شهرت و سلطنت است. می‌خواهد چنان مشهور باشد که تمام اهل عالم او را بشناسند و آنچنان عزت و عظمت پیدا کند که تمام اهل عالم به او احترام بگذارند.

این شهرت‌خواهی و قدرت‌خواهی یک پدیده روانی است. یعنی خداوند اینطور ما را خلق کرده که همه جا در خطی فعالیت کنیم که خود را به شهرت و سلطنت برسانیم. شهرت خواهی آنقدر بر انسان حاکمیت پیدا می‌کند که بعضیها خود را از طریق خرابکاری و آدم کشی مشهور می‌کنند. ذوق و شوق دارند که در جامعه بشریت به عنوان یک سلطان جنایتکار شناخته شوند یا به عنوان یک دزد بی نظیر و امثال آن. اگر کسی به یکی از آنها بگوید که در برابر این همه جنایت و قتل و کشتار چه سودی به دست آوردی؟! جواب می‌دهد: «شهرت جهانی! اسم من همه جا برده می‌شود، همه از من می‌ترسند و به من احترام می‌گذارند. این شهرت‌خواهی و قدرت‌طلبی یک پدیده فطری و روانی انسان است. خداوند متعال چنین غریزه و

اقتضایی را در وجود انسان آفریده و در پی همین غریزه و اقتضا به انسانها وعده قدرت و سلطنت جهانی داده است. خداوند یکی از وعده‌هایی که به انسانهای مؤمن می‌دهد می‌فرماید:

و اذ رأیت ثم رایت نعیمًا و ملکًا کبیرًا^(۱)

اگر خود را به بهشت برسانی و زندگی بهشتی را دریابی خواهی دید که ثروت فراوان و سلطنت بزرگ در اختیار تو قرار می‌گیرد. پس وعده خدا بر پایه خلقت انسان است. انسانها در شهرت طلبی و ریاست طلبی محکوم نیستند، بلکه ممدوح و مورد ستایش هستند؛ زیرا بذر سلطنت طلبی و قدرت طلبی را خدا در وجود انسان کاشته است و آنچه را خدا کاشته بایستی به ثمر برساند؛ پس انسان باید در مسیر تقدیر خدا حرکت کند و یکی از آن تقدیرات شهرت طلبی و قدرت طلبی است. تنها مطلبی که در اینجا مطرح می‌شود این است که انسان وظیفه دارد آنچه را می‌خواهد از راه مشروع و از راه حلال به دست آورد.

خداوند انسان را طوری آفریده است که گرسنه و تشنه می‌شود. برای رفع گرسنگی و تشنگی مجبور است دنبال آب و غذا برود تا گرسنگی و تشنگی خود را برطرف کند. حرکت انسان به سوی آب و غذا و یا آنچه در فطرت او نهفته شده است اجباری است. آدمها نمی‌توانند در یک جا بنشینند و خود را از حرکت و فعالیت بازدارند. احتیاج به آنچه مزاج آنها را یا فکر آنها را سیر می‌کند یک عامل اجباری است که آنها را وادار به حرکت و فعالیت می‌کند؛ زیرا این خلقت الهی است که

خدا ما را محتاج آفریده است و هیچکس نمی‌تواند با خلقت خود مخالفت کند. خداوند برای این که انسانها را از راه حلال و مشروع به هدفهای واقعی و انسانی برساند همه جا او را سر دو راهی قرار می‌دهد. یک راه به سوی آنچه حلال و مشروع است و یک راه دیگر به سوی آنچه حرام و نامشروع است. انسان را مکلف می‌کند همه جا آنچه می‌خواهد از راه مشروع به دست آورد. در طلب حلال باشد نه حرام.

از جمله چیزهایی که حلال و حرام دارد گاه مشروع و گاه نامشروع است همین قدرت طلبی و سلطنت طلبی است. همه دوست دارند شهرت جهانی و قدرت جهانی پیدا کنند. همه جا نیرومند و فرمانده باشند نه ضعیف فرمانبر. اینجا هم خداوند انسان را هدایت می‌کند که از چه راهی می‌تواند به مقصد بزرگ خود برسد. ائمه در این جملات انسانها را به راهی هدایت می‌کنند که می‌تواند از آن راه خود را به شهرت و سلطنت مشروع برساند تا در عین حال که بنده خداست شهرت جهانی هم به دست آورد.

پروردگارا!

هرکس با تبلیغ و ترویج تو شناخته شود و نشان و مدال جهانی تو را داشته باشد هرگز در عالم گمنام و مجهول نخواهد ماند. کسی که در پناه تو باشد غریب نخواهد شد، بلکه همه کائنات به او متصل می‌شوند و او را یاری می‌کنند و هرکس در خطّ دین و تقوا حرکت کند رفتارش و گفتارش با مردم عاقلانه و عقلایی باشد هرگز بردگی و اسارت پیدا نمی‌کند، بلکه در آزادی مطلق قرار

می‌گیرد.

پروردگارا!

مرا از رحمت خود ناامید مکن و در پناه خود قرارم بده تا به زبان تو و در خط اطاعت تو شناخته شوم و شهرت و قدرت جهانی پیدا کنم.

الهی اقمنی فی اهل ولایتک مقام من رجاء الزیاده من محبتک الهی و الهمنی و لها بذکرک الی ذکرک و همتی فی روح نجاج اسمائک و محل قدسک الهی بک علیک الا الحقنتی بمحل طاعتک و المثنوی الصالح من مرضاتک فانی لا اقدر لنفسی دفعاً و لا املک لها نفعاً

پروردگارا!

مرا در دایرهٔ دین و ولایت خود چنان مقامی بده که همیشه طالب محبت بیشتر تو باشم.

پروردگارا!

مرا به یاد خود و نام خود واله و مشتاق کن تا هر جا که نام تو را بر زبان جاری کنم، حیرت و اشتیاقم زیادتر شود.

پروردگارا!

مرا در فضای اسماء و صفات خود چنان آزادی ای مرحمت کن که تمام همتم و قصدم فلاح و رستگاری به وسیله اسماء تو باشد.

پروردگارا!

تو را به خودت قسم می‌دهم مرا به اهل طاعت و دوستان خود ملحق کن و مرا در جایگاه صالح و شایسته از رضایت خودت قرار بده؛ زیرا من قدرت ندارم مصیبتها را از خود دفع و خیر و برکت را به خود جلب کنم.

در این فراز هم مطالب عجیب و عمیقی نهفته شده است. اولین خواهش انسان زیاده‌خواهی و زیاده‌طلبی از محبت خداوند متعال است؛ دومین خواهش حیرت و اشتیاق به ذکر خدا و نام خدا و سومین خواهش این است که انسان در شعاع اسماء و صفات خدا فلاح و رستگاری پیدا کند، انسانی کاملاً پاک و مقدس باشد و جایگاه و مقامی از رضایت خدا داشته باشد.

راجع به تقاضای اول ائمه علیهم السلام به ما یاد می‌دهند که بهترین سرمایه انسان در دنیا و آخرت محبت خداوند متعال است. محبت خدا و محبت انسانها و مخصوصاً "محبت خدا بزرگترین نعمت لذتبخش محبت خداوند متعال است. عشق و علاقه به خدا لذیذترین لذتهای روحانی انسان است. یک جاذبه روحی و لذت روحانی در انسان به وجود می‌آید که در برابر آن جاذبه و محبت همه چیز را رها می‌کند و جلب و جذب لطف و محبت خدا می‌شود. محبت خداوند متعال یک محبت ساده بی‌خاصیت نیست. گرچه هر نوع محبتی اثر و خاصیتی در وجود انسان باقی می‌گذارد و انسان را جلب و جذب می‌کند. مانند محبت مادران به فرزندان و یا دوستان دیگر ولیکن گاهی بعضی محبتها تظاهر به محبت است. اثری و خاصیتی در دل محبوب به جا نمی‌گذارد. ولیکن محبت خداوند

متعال و یا محبت اولیاء خدا تظاهر به محبت نیست، بلکه خاصیت و اثری در وجود انسان محبوب به جا می‌گذارد و لذت روحانی به وجود می‌آورد که فوق همه لذتهاست. به علاوه خداوند تبارک و تعالی کسی را که دوست داشته باشد بر پایه دوستی و محبتی که دارد او را به بی‌نهایت علم و قدرت مجهز می‌کند. آنچنان که گویی تاج و تخت خود را در اختیار حبیب خود می‌گذارد و او را به همه اسماء و صفاتی که خود دارد مجهز می‌کند. خداوند مقامات اهل بهشت را که در سورة الرحمن ذکر می‌کند و می‌فرماید: انسانها در زندگی آخرت بر دو قسم اند:

بعضی‌ها از یک چشمه آب می‌خورند و صاحب یک باغ و یک نوع میوه و غذایند و بعضی صاحب دو چشمه و دو باغ و دو نوع میوه هستند و از هر نعمتی جفت آن را در اختیار دارند. منظور از این دو نوع لذت و دو نوع نعمت یکی لذت عشق و علاقه به خدا و لذت محبت خداوند است که آن لذت روحانی است و قسم دیگر هم لذت مادی از میوه‌ها و غذاها و منظره‌های زیبای بهشت و مخصوصاً لذت محبت خدا بالاترین لذتی است که خداوند به انسان می‌دهد. در قرآن می‌فرماید: و رضوان الله اکبر. یعنی رضایت و محبت خدا بزرگترین نعمت است. لذا در این جمله امام علیه السلام به ما می‌آموزد که چگونه در دایره ولایت و تربیت خدا رقمهای بهتر و بزرگتری از محبت خدا نصیب ما شود. این رقم بهتر و بزرگتر از دو راه حاصل می‌شود: یکی خلوص در عبادت که انسان خالصانه خدا را عبادت کند. در دعاها و عبادتها و راز و نیازها هدفی به جز رضای خداوند نداشته باشد؛ و دیگر این که در دین خدا هر چه بهتر و بیشتر به میزانی

که از او ساخته است به بندگان خدا خدمت کند و در برابر این خدمات هم بر سر کسی منت نگذارد.

پروردگارا!

مرا به یاد خود واله و مشتاق کن تا هر چه بیشتر عظمت تو را درک کنم بیشتر بتوانم به عمق عظمت و بزرگی تو عارف شوم تا حیرت و اشتیاق من در عظمت تو بیشتر و بیشتر باشد.

این جملات که از عجایب خواهشهای انسان از خداوند متعال است. طوری است که اگر اجابت شود انسان چنان وضعی پیدا می‌کند که در اقیانوس معرفت و محبت خداوند متعال به شناوری مشغول می‌شود و هر چه بیشتر به وجود خدا اشتیاق پیدا می‌کند. به همین مناسبت خداوند خود را به کلمه «الله» نام گذاری کرده. یعنی کسی که بندگان خود را به خود مشتاق می‌کند. اشتیاقی که هر چه بیشتر و زیادتر شود به آخر نمی‌رسد.

در این رابطه لازم است کلمه «الله» را تفسیر کنیم تا بندگان خدا که طالب اسماء و صفات خدا هستند بدانند که از این کلمه چه برکات مادی و معنوی برای آنها حاصل می‌شود.

کلمه الله بر وزن فَعَّال، کلمه مبالغه است. عرب وقتی بخواهد از کسی یاد کند که کارش را خیلی با تکرار و اصرار انجام می‌دهد، برای او بر وزن فعال صفت می‌سازد که آن را مبالغه می‌گویند. کلمه الله از مصدر وله و واله به معنای حیرت و اشتیاق است و مبالغه است؛ یعنی خدایی که زیاد بندگان خود را به خود مشتاق می‌کند و در عین حال در شناخت ذات خود آنها را واله و سرگردان می‌گذارد.

در تعریف اسماء خدا مانند الله، رحمان، رحیم، می گویند الله اسم ذات خداست. خواه عملی انجام دهد یا ندهد. ولیکن اسماء دیگر خدا اسماء فعل خداست. وقتی رحمت می رساند می گویند رحمن و رحیم. وقتی که علم و قدرت خود را ظاهر می سازد می گویند قادر، عالم، وقتی روزی می دهد و خلق می کند می گویند: خالق، رازق. پس اسماء و صفات خدا از افعال و اخلاق خدا پیدا شده است به طوری که اگر خداوند کسی را یا چیزی را خلق نمی کرد، اسم و صفت هم پیدا نمی کرد.

ما انسانها هم دو قسم اسم و صفت داریم. یکی اسمی که پدر و مادر ما بعد از تولد برای ما معین می کنند. یکی هم اسماء و اوصافی که از مسیر کار و عمل ما برای ما پیدا می شود. مثلاً "کسی که طبابت می کند می گویند طبیب و کسی که خانه می سازد می گویند معمار ..."

خداوند متعال در حدود هزار و یک اسم و صفت دارد که همه این اسماء و صفات از اعمال و اخلاق خدا پیدا شده است. در این میان می گویند الله اسم ذات خداست. لازم نیست خداوند عملی انجام دهد تا الله خوانده شود، بلکه الله اسمی است که پیش از آنکه خلقی را خلق کند این اسم را برای خود به وجود آورده است. پس الله اسم ذات است. ولیکن بعد از دقت کامل می بینیم که کلمه الله هم مربوط به نمایش ذات خدا و عظمت خدا در برابر عقول و افکار است. نظر به این که عقلها و فکرها در شناخت ذات خدا واله و حیران می شوند، خداوند خود را الله نام گذاری کرده است. یعنی خدایی که افکار متفکرین را در شناخت ذات خود واله و حیران می کند؛ لذا گفته اند انسانها مظهر صفات خدا می شوند اما مظهر الوهیت خدا نخواهند

شد.

ما می‌توانیم امامان را به کلمات رحمانیت و رحیمیت و علم و قدرت و سایر صفات خدا تعریف و توصیف کنیم؛ لیکن نمی‌توانیم آنها را با کلمه الله تعریف کنیم. می‌توانیم بگوئیم علی رحمان است رحیم است قادر و قاهر است ولیکن حق نداریم بگوئیم علی الله است؛ زیرا این اسم، اسم خصوصی خداوند متعال است. شایسته نیست که یک انسان مخلوق خود را به کلمه الله معرفی کند؛ چرا که معنای الوهیت خدا در وجود انسانها قابل ظهور نیست. مخلوقات دیگر گرچه بسیار عظیم و بزرگ باشند، عاقبت قابل شناسایی هستند ولیکن ذات مقدس خداوند متعال قابل شناسایی کامل نیست:

پروردگارا!

مرا در فضای اسماء خود و در محل قدس خود به فلاح و رستگاری برسان.
این جمله شریفه محتوای عجیبی دارد. کسی که این دعا را می‌خواند در برابر هر فرازی از این دعا نعمت مخصوصی از نعمتهای خداوند متعال را مطالبه می‌کند.

پروردگارا!

به من یکچنان قدرت و حرکتی بده که بتوانم در فضای اسماء تو و در موقعیت مقدس تو حرکت کنم.
یکی از نعمتهای بزرگ برای انسانها فکر است. انسانها در دو فضا حرکت می‌کنند ولیکن حیوانات برای حرکت خود یک فضا

بیشتر ندارند. میدان حرکت و فضای حرکت همان میدانی است که در تمام عمر در آن میدان حرکت می‌کنیم. از جایی به جایی می‌رویم. مانند سطح کره زمین و فضای محیط به کره زمین. انسانها هر چه قدرت و امکانات بیشتری داشته باشند، در فضای وسیعتری می‌توانند حرکت کنند. میدان فعالیت و حرکت گاهی بسیار وسیع است؛ مانند کسی که وسیله‌ای در اختیار خود دارد و می‌تواند هر روزی در شهری از شهرهای کره زمین باشد، و گاهی این میدان حرکت بسیار تنگ و محدود است، مانند انسانی که تمام عمر در یک روستا و یا در گوشه‌ای از بیابان زندگی می‌کند و نمی‌تواند به جای دیگر برود. انسان دوم مانند یک زندانی در زندان جهل و ضعف خود قرار می‌گیرد. فکر می‌کند تمام کره زمین همان روستایی است که در آنجا متولد شده، علم به جای دیگر ندارد و اگر علم دارد قدرت حرکت و رفتن به جایی ندارد؛ و گاه میدان فعالیت و حرکت انسان بسیار وسیع است.

مانند کسی که زمین را کاملاً "چنان که هست می‌شناسد و قدرت دارد تا به هر جایی که می‌خواهد برود.

یکی از چیزهایی که فضای زندگی انسان را بسیار وسعت می‌دهد، علم و دانش است. معلومات و معارف فضای زندگی انسان را وسعت می‌دهند و جهل و نادانی انسان را در فضای کوچکی زندانی می‌کند. علم که بی‌نهایت به انسان وسعت می‌دهد و بی‌نهایت به انسانها قدرت می‌دهد تا به هر جا که می‌خواهد بتواند برود و هر عملی که مایل باشد بتواند انجام دهد. علم دین و رابطه با خداوند متعال است. انسان اگر بتواند مانند شاگرد در برابر استاد همیشه خود را در حضور

خدا ببیند و از خدا کسب فیض کند، خداوند به این انسان شرح صدر می دهد. فکر او را بی نهایت وسعت می دهد و در کارهایش گشایش ایجاد می کند چنان بال و پری به او می دهد که به هر جا بخواهد می رود. بدون زحمت به سوی زمینها یا آسمانها می رود، و آنچه می خواهد بدون رنج و زحمت به دست می آورد. اینها کسانی هستند که صفات الهی را پیدا می کنند و مظهر اسماء خدا می شوند. همانطور که خدا رحمان و رحیم است، آنها هم رحمانیت و رحیمیت پیدا می کنند و همانطور که خدا آفریننده است آنها نیز قدرت آفرینندگی پیدا می کنند. بالاخره همانطور که خدا بر هر کاری قادر است آنها نیز به هر کاری قدرت پیدا می کنند و در انتها خلیفه خدا می شوند که میدان حرکت چنین انسانهایی فضای علم و حکمت نامتناهی خداوند متعال است؛ زیرا مجهز به اخلاق خدا و اسماء و صفات خدا شده اند. خداوند متعال در حدیث قدسی وعده می دهد که وقتی انسان در اطاعت من باشد فکر و علم او را بالا و بالا می برم تا در انتها او را به جای خود و به مقام خود برسانم و او را خلیفه خود گردانم. این مقام محتوای همین جمله از دعای شریفه مناجات شعبانیه است که می گوید:

پروردگارا!

مرا در فضای اسماء خود به سعادت برسان.
فضای اسماء از فضای بهشت بالاتر است. کسی که در فضای اسماء خدا فعالیت می کند و متخلّق به اخلاق خدا می شود، به اراده خود سازنده بهشت است، نه این که خداوند باغی در اختیار او بگذارد و او

را به باغ بهشت ببرد.

در این جمله انسان اسم و صفت خدا را از خدا می‌خواهد. از خدا می‌خواهد تا چنان رحمانیتی داشته باشد که خدا دارد و چنان قدرتی که خدا دارد یا چنان علمی که خدا به آن علم مجهز است. آنها مانند شاگردانی هستند که در مکتب استاد خود فارغ التحصیل شده‌اند و استاد، کارهای خود را به آنها واگذار کرده است.

انسانی که چنان خواهشهایی از خدا می‌کند و می‌گوید: ای خدا! مانند تو بهاء و عظمت داشته باشم و مانند تو علم و قدرت و یا صفات دیگر را داشته باشم، بزرگترین موفقیت را به دست آورده است. جای زندگی آنها در عالم آخرت رضوان است که از زندگی بهشتی به مراتب بالاتر است.

در میان دعاها و دعاهای وارده دعای سحر بهترین دعا شناخته شده است. اگر همه دعاها را به گردو و بادام تشبیه کنیم، دعای سحر مغز این بادام شناخته شده است. دعاها و دیگر ما را به بهشت خدا و نعمتهای خدا و باغ و بوستان خدا هدایت می‌کند. ضمن هر جمله‌ای از آن دعاها، نعمتی را از خدا مطالبه می‌کنیم تا با استفاده از آن نعمت نیاز خود را برطرف کنیم و از آنچه خدا آفریده است بهره برداری کنیم. ولیکن دعای سحر یا همین جملات در دعای شعبانیه، ما را به لطف خدا و علم و هنر خدا و قدرت و حکمت خدا آشنا می‌کند. کسانی که چنین جملاتی و یا جملات دعای سحر را بر زبان جاری می‌کنند مانند فقیری هستند که بر سلطانی وارد شده است. سلطان به فقیر می‌گوید: «چه می‌خواهی که اینجا آمده‌ای؟» و آن فقیر در جواب می‌گوید: «تاج»

و تخت تو را، نشان و مدال پادشاهی تو را می‌خواهم. می‌خواهم سلطنت و پادشاهی خود را به من ببخشی.» آن سلطان بسیار خوشحال می‌شود و تاج و تخت خود را به سائل واگذار می‌کند. کسانی که جملاتی مانند جملات این دعا و دعای سحر را بر زبان جاری می‌کنند مانند همان فقیری هستند که از سلطان تاج و تخت او را مطالبه می‌کنند. این انسان در خانه خدا می‌رود و می‌گوید: من علمی را می‌خواهم که تو داری، قدرتی را می‌خواهم که تو داری، عزت و عظمتی می‌خواهم که تو داری. دوست دارم به علم و مقامی برسیم که خلیفه تو باشم و کارهایی که از دست تو ساخته می‌شود از دست من هم ساخته شود.

خداوند در برابر این خواهشها و دعاها خیلی ذوق می‌کند و خوشحال می‌شود که چنین بنده باسواد و با معرفتی دارد که دوست دارد خداگونه بتواند و مانند خدای خود به هر حقیقتی دانا و به هر کاری توانا باشد. کسانی که چنین خواهشهایی از خدا دارند، اهل رضوان هستند. رضوان عالیترین مقام بهشت است که خداوند در قرآن می‌فرماید: و رضوان الله اکبر. یعنی اگر آنچنان باشی که خدا تو را بیسندد، این حالت که تو پسندیده خدا هستی و خدا از تو راضی می‌شود، بزرگترین درجات بهشت است.

پروردگارا!

تو را به عظمت و قدرتت قسم می‌دهم که مرا با اهل طاعت خود محسور و به اولیاء خود ملحق کنی تا چنان جایی و فضایی داشته باشم که بندگان صالح تو و بندگان گنی که طالب رضای تو هستند

دارند. در همان جا و فضایی زندگی کنم که پیغمبران و ائمه زندگی می‌کنند.

الهی انا عبدک الضعیف المذنب و مملوکیک المنیب فلا تجعلنی
ممن صرفت عنه وجهک و حجه سهوه عن عفوک

پروردگارا!

من خود هیچم. قدرت ندارم تا ضرری را از خود دور یا نفعی را به خود جلب کنم. من بنده ضعیف و گنهکار تو هستم. بنده تو هستم که به تو پناهنده‌ام. مبادا از کسانی باشم که روی خود را از او برگردانی و لطف و کرم خود را از او سلب کنی؛ مبادا از کسانی باشم که غفلت او و سهو و نسیان او باعث محرومیت از لطف تو و عفو تو شده باشد!

می‌بینید که در این جملات ائمه اطهار «ع» چه تقاضای بزرگی دارند و برای رسیدن به آنچه خواهش کرده‌اند چقدر ضعیف و ناتوان هستند. معمول این است که موجودات ضعیف بایستی خواهشهای کوچک و ضعیفی داشته باشند. اگر یک مخلوق ضعیفی خواهش بزرگی از خداوند متعال داشته باشد مانند مورچه‌ای است که از خدا می‌خواهد بار سنگینی را به دوش او بگذارد تا آن را از اینجا به آنجا حمل کند. آن مورچه از خدا می‌خواهد که یک انبار گندم چندین هزار تنی در اختیار او بگذارد. عقلاً" به این مورچه می‌گویند که یک دانه و دو دانه گندم برای تو کافیست. انبار به این بزرگی برای تو چه لزومی دارد و چطور می‌توانی از این همه گندم استفاده کنی؟

هر مخلوقی بایستی برابر ارزش و استعداد خود از خدای خود خواهش و تمنا داشته باشد. چرندگان مقداری آب و علف از خدا

تقاضا کنند. درندگان هم بره‌ای یا آهوئی از خدا تقاضا می‌کنند، ولیکن انسان است که می‌تواند از خدا خواهشهایی داشته باشد که میلیونها برابر از خود او بالاتر و بزرگتر است. این انسان ضعیف و ناتوان خدا می‌گوید: که سلطنت تو را می‌خواهم، قدرت تو را می‌خواهم، من می‌خواهم چنان باشم که تو هستی، آنطور بدانم که تو می‌دانی و آنقدر توانایی داشته باشم که تو داری.

در این جملات خواهشهای انسان متناسب با موجودیت انسان نیست. مانند همان مورچه‌ای است که تمامی انبارهای عالم را از خدا می‌خواهد، با این که یک دانه گندم بیشتر خوراک ندارد و قدرت برداشتن آن را. لذا ائمه «ع» در این جملات می‌گویند:

پروردگارا!

ما از خود ذره‌ای دانایی و توانایی نداریم که لایق این همه ثروتهات و نعمتها باشیم، ولیکن تو قدرت داری که پرکاهی را به کوهی برسانی و این بنده ضعیف را در رأس همه کائنات قرار دهی.

البته سرّ سعادت و خوشبختی انسان همان لطف خداست. ما انسانها در وجود خودمان و برای خودمان ضعیف‌ترین مخلوقات هستیم ولیکن ما و طمع ما به خدا از همه کائنات بیشتر و بالاتر است. یک چنین موجود ضعیف چگونه می‌تواند به یک چنین خواهشهای بزرگی برسد. مانند این است که پرکاهی مدعی شود که می‌تواند کوهی را از جای خود بردارد. انسانها با اتکاء به خود هیچ‌اند ولیکن با تکیه و اعتماد به خدا همه چیزند. سر موفقیت انسان در دنیا و آخرت

همین خواهشهاست که از خدا دارد، در صورتی که خدا دعای او را مستجاب کند. خداوند قدرت دارد انسان را به آن اسماء و صفاتی که خودش دارد مجهز کند. قدرت انسان را برابر قدرت خود قرار دهد. علم و حکمت انسان را برابر علم خود، شجاعت و عظمت انسان را برابر عظمت خود و بالاخره انسان به دلیل خود هیچ است ولیکن به دلیل لطف خدا و اعتماد به خدا و ایمان به خدا همه چیز می شود. چنانکه می گویند: چون از او گشتی همه چیز از تو گشت، یعنی تو اگر مال خدا شدی و بنده خدا شدی خداوند تبارک و تعالی تو را در جای خود می نشاند و مقام تو را بالا می برد و آنچه هست در اختیار تو می گذارد. این است که رمز موفقیت انسان در خواهش و نیایش است نه در تلاش و کوشش.

پروردگارا!

من شخصا "ضعیف و ناتوانم. بنده گناهکار و برده توبه کار. مبادا از کسانی باشم که روی خود و لطف خود را از او بگردانی و به او اعتنا نکنی. مبادا از کسانی باشم که در اثر غفلت و فراموشی از عفو تو محروم شده باشم.

پروردگارا!

من از تو خواهش می کنم که رابطه قلبی من و اعتماد من به کلی از مردم قطع شود و کاملاً "در پناه تو باشم.

پروردگارا!

آنجا که به لطف تو نگاه می‌کنم دست به جانب تو دارم و سرم را به سوی تو بلند می‌کنم. در این ارتباط چشم قلب مرا بینا کن و نور علم و حکمت و محبت در قلب من قرار بده. قلبی آنچنان نورانی داشته باشم که همه حجابهایی که بین من و تو هست و مرا از لطف تو محروم می‌کند کنار بزنم و به معدن عظمت و کرامت تو متصل شوم و در انتها روح من و جان من به قدس تو و عظمت تو آویخته شود. چنان در خانه تو مقرب باشم که هر وقت او را صدا بزنی صدای تو را بشنود و لیبیک بگوید و هر وقت او را به نظر لطف خود نگاه کنی در برابر جلوه عظمت تو از خود بی خود شود. یک چنان انسان مقرب باشم که از راه قلب و مخفیانه دائم به تو مربوط باشم و با تو راز و نجوا کنم و اعمال دینی من آشکارا در مرئی و منظر تو و یا بندگان تو قرار گیرد.

نکتهٔ عجیب این جملات این است که اگر حقیقتاً این خواهشها قبول درگاه خدا شود و انسان چنان باشد که با این جملات از خدا خواهش می‌کند، در انتهای کمال قرار می‌گیرد، در حالت لقاء الهی و در وضعیت معراجی حضرت رسول اکرم. خواهشها خیلی بزرگ ولیکن در برابر قدرت خدا بسیار کوچک است. مانند این است که انسانی از خدا بخواهد صاحب یک چنان قدرتی شود که بتواند کوههای عالم را از جا بردارد. خواهشهایی که انسان در این جا مطرح می‌کند یکی این است که از خدا می‌خواهد طمع او و نظر او به کلی از خلق خدا بریده شود و کاملاً "به خدا توجه داشته باشد. و مطلب دیگر از خداوند تقاضا می‌کند آنجا که به سوی خدا نظر می‌اندازد و

در انتظار لطف خدا قیام می‌کند خداوند متعال قلب او را نورانی کند. یکچنان نورانی‌تی و یکچنان علمی به این انسان بدهد که خود را و همه کائنات را پشت سر بیاندازد و در مقام قرب کامل الهی و یا در مقام لقاء الهی قرارگیرد و در انتها روح او و نیت او و عقیده او و ارتباط قلبی او آویخته عزت خدا و عظمت خدا شود.

پروردگارا!

من فقط به تو مربوط باشم از تو کمک بخواهم و کمک بگیرم و به مخلوقات تو اعتماد و اتکا نداشته باشم.
چنین انسانی را که امید خودش را از مردم قطع می‌کند و منحصرأ" به خدا امیدوار می‌شود، آنچه انتظار دارد از خدا انتظار دارد و خلق خدا را در زندگی خود موثر نمی‌داند، بتول می‌نامند، یعنی انسان جدا شده از خلق خدا و وابسته کامل به ذات مقدس خدا. حضرت زهرا سلام الله علیها را از این جهت بتول نامیده‌اند که به کلی رابطه اش و اعتماد و احتیاجش از خلق خدا قطع شده است و به کسی جز خداوند متعال امید ندارد.

حضرت زهرا سلام الله علیها در دوران زندگی خود به مصیبت‌های بزرگی مبتلا شده است. در دوران کودکی و طفولیت که مادرش حضرت خدیجه زنده بوده است در محاصره اقتصادی از جانب کفار قریش قرار گرفتند. اهل مکه با یکدیگر هم قسم شدند که با بنی هاشم و مخصوصاً فرزندان عبدالمطلب کوچکترین رابطه مالی و انسانی نداشته باشند به آنها چیزی نروشنند و از آنها چیزی نخرند. از آنها کمک نگیرند و به آنها کمک نکنند بنی هاشم را در یکی از وادی‌های

بین کوههای مکه به نام شعب ابیطالب حبس کردند. اجازه نمی دادند نان و آبی و غذایی به آنها برسد. فقط نیمه‌های شب بعضی از دوستان و خویشان نزدیک آب و غذایی به آنها می‌رساندند. سه سال دوران کودکی حضرت زهرا، سلام الله علیها در شعب ابی طالب بود که بسیار بر او و مادر و پدرش سخت می‌گذشت، ولیکن صبر می‌کرد و به کسی مراجعه نمی‌کرد. بعد از نجات از آن مصیبت در دوران شش یا هفت سالگی مادرش از دنیا رفت و این مصیبت فراق مادر آن هم مادر مهربانی چون خدیجه او را رنج می‌داد. این دوسه سال تا زمانی که به مدینه هجرت کردند بحران زندگی پیامبر اکرم و اهل بیت بود تا این که به مدینه هجرت کردند و در سن ۹ سالگی به خانه شوهر رفت، ولیکن بیشتر در خدمت پدر بزرگوارش بود.

یکی از مصیبت‌های بزرگ زهرا سلام الله علیها مصیبت‌ها و حسودیهایی بود که از بعضی نامادریها مانند عایشه و حفصه می‌کشید. آنها که می‌دیدند زهرا سلام الله علیها شدیداً "مورد علاقه و محبت پدرش است و پیامبر اکرم یگانه همسرش را که خدیجه کبری بوده است خیلی دوست می‌دارد تا جایی که وقتی نام خدیجه را می‌شنود اشکش جاری می‌شود، این شدت محبت رسول خدا صلوات علیه و آله به حضرت زهرا سلام الله علیها خیلی بیشتر و زیادتر مایه حسد بعضی نامادریها می‌شد و تا می‌توانستند با تهمت یا نسبت‌های ناروا حضرتش را اذیت می‌کردند.

مصیبت سوم آن بزرگوار بعد از وفات پیغمبر اکرم بود. یکی مصیبت فراق پدر و دیگر مصیبت غربت شوهر و فرزندان و از همه بالاتر تهمتهایی که دستگاه غاصب خلافت به اهل بیت عصمت

می‌زدند و آنها را از نظر مردم می‌انداختند و یا مردم را نسبت به آنها بدبین می‌کردند تا جایی که مال و ثروتی را که داشت غاصبانه از او گرفتند و مصیبت‌های دیگر، و عاقبت هم در اثر ضربات زیادی که به آن حضرت زده بودند به شهادت رسید.

در این مصیبت‌های طولانی هرگز نبود و نشده بود که به غیر خدا پناهنده شود و حتی از شوهرش چیزی درخواست کند. می‌توانست در مقابل ضرباتی که به او زده بودند سروصدا راه بیاندازد و مردم را در اطراف خود جمع و علیه دستگاه خلافت قیام کند، ولیکن از هیچ کس خواهش و تمنایی نداشت، چه خواهش‌های کوچک چه خواهش‌های بزرگ. پس آن بزرگوار بتول مطلق است. یعنی انسانی که کاملاً امید و آرزویش را از خلق خدا بریده و صرفاً "به خداوند متعال پناهنده است.

ائمه علیهم‌السلام که فرزندان آن حضرت و مجهّز به علم مادرشان حضرت زهرا هستند این جملات و عبارات را گفته‌اند و در اختیار دوستان خودشان گزارده‌اند. پس آن بزرگواران مصداق کامل این جملات شریفه هستند:

پروردگارا!

به من ایمان و توفیقی بده که کاملاً از مردم جدا شوم و فقط به تو

متکی باشم.

مطلب بسیار عرفانی و عجیب این دعا این جملات است که ابتدا

می‌گوید:

روح من به عزت و عظمت تو ارتباط کامل پیدا کند تا بتواند حجاب‌های

نور را از سر راه خود بردارد و به ذات مقدس تو اتصال و ارتباط پیدا کند.

حجابهای نور در اینجا و به طور کلی هر چیزی است که انسان را به خود متوجه می‌کند و از خدا غافل می‌سازد. گاه دنیادوستی آدم را از خدا غافل می‌کند؛ پس دنیا حجاب می‌شود و گاه خودخواهی و خودپرستی آدم را از خدا غافل می‌کند؛ پس همین خودخواهی بین انسان و خدا حجاب می‌شود به قول حافظ شیرازی:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

ای حافظ خودت بین خودت و خدا حجاب شده‌ای پس خودیت خود را حذف کن. گاه ریاست و مقام حجاب می‌شود و انسان را از خدا غافل می‌کند و گاه هم علم و دانش انسان را به خود مشغول می‌کند؛ پس این علم و دانش هم به نوبه خود حجاب است. تا زمانی که انسان به غیر خدا مشغول باشد و به غیر خدا توجه داشته باشد همان غیرها - هر چه باشد - حجاب می‌شود.

پروردگارا!

در قلب من چنان بینایی و بصیرتی قرار بده که تمام این حجابها را از سر راه بردارد و به ذات مقدس تو متصل شود. این اتصال را خداوند در سیر معراجی پیغمبر اکرم گزارش می‌دهد آنجا که می‌گوید:

ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین

یعنی پیغمبر اکرم آنچنان به خدا نزدیک شد که به خدا آویخته شد. تدلی مانند آن حالتی است که میوه به درخت آویخته شده، آب

و غذای خود را از درخت می‌گیرد و بین خود و درخت حجابی ندارد. پیغمبر هم اینطور به شجرهٔ توحید یعنی به ذات خدا متصل و آویخته شد. یعنی ارتباط کامل به ذات مقدس خدا که جز خدا چیزی نمی‌بیند و نمی‌داند.

پروردگارا!

چنان بینایی و بصیرتی به من بده که همه پرده‌ها را از سر راه خود بردارد و به ذات تو متصل شود. و به ذات مقدس تو تعلق گیرد.

پروردگارا!

از کسانی باشم که بین من و تو خطاب و مخاطبه پیدا شود تو با من سخن بگویی و مرا صدا بزنی. من هم جواب تو را بدهم. از کسانی که وقتی به او نگاه کنی در برابر جلال و عظمت تو از خود بی‌خود شوم که در جاذبه لطف و محبت تو قرار گیرم. از کسانی باشم که سری و نهانی با صدای مخفی خود با او راز و نجوا کنی و او آشکارا متظاهر به دستورات تو باشد.

اجعلنی ممن لا حظته فصعق لجلالک.

یکی از مسائل بسیار مهم و بزرگ این مسئله است که آیا ممکن است انسانها با ذات مقدس خداوند متعال رابطه پیدا کنند. آنچنان پرده‌ها از جلو چشمشان برداشته شود که ذات خدا را با چشم سرو یا با چشم قلبشان ببینند. آیا دیدن خدا با چشم یا با قلب ممکن است یا اصلاً "ممتنع است؟ نخواهد شد زمانی که انسانها خدای خود را ببینند آنچنان که در حضور خدا باشند. با خدا حرف بزنند و سخن

خدا را بشنوند. از خدا بپرسند و از خدا جواب بگیرند. به هر چیزی که احتیاج دارند از خدا بخواهند خدا حاجت آنها را برآورد. آنچنان به خدا متصل و مرتبط باشند که بین آنها و خدا کسی یا چیزی واسطه و فاصله نباشد؟

الان زندگی ما انسانها در دنیا طوری است که به خودمان و طبیعت مربوطیم. برای رفع تشنگی از نهرها استفاده می‌کنیم و برای رفع گرسنگی و برهنگی از غذا و لباس استفاده می‌کنیم که طبیعت برای ما آماده کرده است. غافلیم از این که طبیعت دست خداست و خدا با دست خود به ما آب و غذا می‌دهد.

شما اگر کنار نهری تشنه باشید و یک نفر لیوانی پر از آب به شما بدهد تشکر می‌کنید که آن فرد به شما آب داده است، اما اگر خودتان از نهر آب بیاشامید از کسی تشکر نمی‌کنید. می‌گویید: «خودم تشنه شدم و خودم آب خوردم.» فکر نمی‌کنید که همین نهر آب ظرف پرآبی است که خدا به شما تقدیم کرده است. یا همین خوشه‌های گندم و برنج و یا شاخه‌های میوه و خرما دست خداست که به شما میوه می‌دهد و خرما به شما تقدیم می‌کند. خیال می‌کنید خودتان میوه چیدید و خودتان برای خودتان آب و غذا تهیه کردید.

انسانهای کامل این طبیعت را دست خدا می‌دانند. یک روز مسلمانی دانه خیاری به دست پیغمبر اکرم داد. پیغمبر بسیار خوشحال شد و خیار را بوسید. آن مسلمان عرض: یا رسول خدا! یک دانه خیار که این همه خوشحالی ندارد.

حضرت فرمودند: تو فقط دانه خیاری می‌بینی که بخوری و لذت ببری، ولی من هدیه خدا را می‌بینم که به دست من رسیده است. من

دست تو را که خیار را به من می دهد و یا دست طبیعت و بوته خیار را که خیار برای من می سازد دست خدا می بینم و این میوه را هدیه خدا می دانم که به من تقدیم کرده است. شایسته است خوشحال شوم و هدیه خدا را ببوسم.

انسانهایی که یک چنین وضع و حالی دارند که همه چیز را به دست خدا می بینند و از دست خدا می گیرند همیشه در حال ملاقات با خدایند. خدا را با چشم قلب خود می بینند، با خدا سخن می گویند، سؤال می کنند و جواب می گیرند، ولی اکثر مردم و شاید همه آنها، یک چنین حالتی ندارند که سفره گسترده طبیعت را سفره خدا ببینند و خود را مهمان خدا بشناسند با این که در تمام عمر کنار سفره خدا و میهمان خدا هستند. خداوند فقط در ماه مبارک رمضان، به آنها می گوید سفره غذایان مال من است و شما میهمان من هستید، بدون اجازه من حق خوردن و آشامیدن ندارید.

خداوند گرچه از نظرها غایب است ولیکن حقیقت این است که از غافل غایب است نه از کسانی که دائم به او توجه دارند. اگر پرده های غفلت از جلو چشم ما برداشته شود خدا را حاضر و ناظر می بینیم و دست به دامن خدا می شویم. در عین حال خدا به انسانها وعده می دهد که روزی و روزگاری این پرده غفلت را و یا حجابهای دیگر را از جلو انسان بردارد و خود را به بنده خود معرفی کند. در این حال که انسان لیاقت دارد خدای خود را ببیند مصداق همین جمله شریفه در دعای شعبانیه واقع می شود که می گوید:

پروردگارا!

مرا از کسانی قرار بده که قدری خود را به او نشان بدهی و گوشه چشمی به سوی او باز کنی تا او عظمت و جلال تو را ببیند بی هوش شود و به خاک افتد.

ائمه اطهار«ع» در این حال اند. دائم با خدای خود روبرو هستند، می گویند و می شنوند؛ ولی کسانی که در یک چنین حالی نیستند مامورند کسانی را بین خود و خدا واسطه قرار دهند که آنها بدون واسطه به خدا مربوطند. در عین حال هر انسانی موظف است رابطه خود را با خدای خود خیلی مرتب کند. نسبت به خدا خلوص و اخلاص داشته باشد. بی قید و شرط خود را در اطاعت خدا قرار دهد تا خداوند به او نظر رحمت و محبتی نماید. به قول حافظ که در یک چنین آرزویی بوده است:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

یعنی ای خدایی که تو خاک را تبدیل به طلا می کنی و یا نطفه را تبدیل به انسان می کنی ممکن است به من هم نظر محبتی بیاندازی تا این ذات و حقیقت من تغییر پیدا کند و از جنس بزرگان بهشت باشم؟!!

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انرابصار قلوبنا بضیاء نظرها
الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن
العظمة و تصیرا ارواحنا معلقه بعز قدسک

پروردگارا!

به من توفیقی بده که کاملاً" رابطه خود را از مردم قطع کنم یعنی آنها را در زندگی خود موثر ندانم و فقط تو را مؤثر بدانم. بنده‌ای باشم که فقط خدایی دارم وظیفه دارم در اطاعت خدای خود باشم هر چه بخواهم.

پروردگارا!

چشم قلب ما را روشن کن آنچنان که با آن روشنایی بتواند خدا را ببیند و به لطف خدا نظر بیاندازد، حجابهای نور را از سر راه خود بردارد متصل به معدن عظمت و قدرت شود و روح ما در این اتصال آویزه قدس تو و عظمت تو باشد.

عجیب‌ترین جملات دعای شعبانیه همین هاست که در آن انسان از خدا می‌خواهد که چشم بنده خود را به نوری مجهز و مسلح کند که با آن نور بتواند حجابهای جهل و تاریکی را بین خود و خدای خود برطرف کند و با آن نور ذات مقدس خدای خود را ببیند و با این دیدن چشمش روشن شود. البته چشم انسانها و یا قلب آنها اسباب و ابزار رؤیت است. با چشم می‌بیند و با نور قلب می‌داند. با این روشنایی و دانایی فقط می‌توانیم اشخاص و اشیاء را ببینیم و بدانیم ولی این روشنایی چشم یا نور قلب نیرویی ندارد که بتواند خدای خود را ببیند و یا عظمت خدا را بشناسد. ما روز روشن می‌توانیم هر چیزی را در سطح کره زمین ببینیم، ولی آیا می‌توانیم چشمه خورشید را آنچنان که هست ببینیم و حجابهای نور را از جرم خورشید برطرف کنیم تا بتوانیم مواد منفجره آن را چنان که هست از نزدیک ببینیم؟ البته

ممکن نیست؛ زیرا نور خورشید بر نور چشم ما غلبه دارد و اگر اصرار کنیم که چهره خورشید را ببینیم شاید چشم مان نابینا شود. پس اگر بخواهیم نوری داشته باشیم که بر نور خورشید غلبه کند بایستی خداوند نور چشم ما را چندین هزار برابر نور خورشید بالا ببرد تا چهره خورشید در مقابل ما مانند شمعی و یا ستاره‌ای کوچک شود. ما که نمی‌توانیم چشم خود را از نور خورشید پرکنیم چطور می‌توانیم به عظمت خدا و ذات خدا نظر بیاندازیم و خدا را چنانکه هست بشناسیم، مگر این که خداوند به اراده خود چشم ما را و قلب ما را آنقدر روشن و نورانی کند که بتواند با نور عظمت خدا برابری کند و یا لااقل شباهت به نور عظمت خدا داشته باشد؛ لذا امام در اینجا از خدا می‌خواهد:

ای خدا! نور قلب ما را خیلی روشن کن و بالا ببر تا بتواند به تو نگاه کند.

شما گاهی که با چراغی روبرو می‌شوید و از دور نگاه می‌کنید می‌بینید نور چراغ چشم شما را خیره می‌کند و بر چشم شما غلبه دارد، ولی اگر خود را به نور چراغ نزدیک کردید می‌بینید چشم شما بر نور چراغ غلبه دارد و کاملاً آن را می‌بینید. شناخت خدا نیز همین‌طور است. یگانه راه شناسایی ذات خدا و ارتباط با خدا تقرب به خداوند متعال است. بایستی از خدا بخواهیم که ما را به خود نزدیک و نزدیکتر کند تا چنین لیاقتی پیدا کنیم که او را چنان که هست ببینیم و بشناسیم. این عینک خدا بینی فقط به دست خداست. اوست که می‌تواند چنین عینکی به ما بدهد که با آن خدای خود را ببینیم و بشناسیم و این پرده‌های جهل و غفلت از سر راه برطرف شود

و دل ما به عظمت خدا آویخته شود.

در زندگی هر حرکتی سرمایه‌ای لازم دارد. بعضی سرمایه‌ها مالی و مادی است، مانند کسانی که به مسافرت می‌روند بایستی برابر احتیاجاتی که دارند مال و ثروت همراه خود داشته باشند؛ و بعضی سرمایه‌ها نیروی بدنی و قدرت فکری و روحی است که انسانها در برابر اعمالی که می‌خواهند انجام دهند بایستی قدرت روحی آنها به میزانی باشد که بر آن اعمال محیط و مسلط باشند. سرمایه‌های وجودی انسان که نیروی فکری و قلبی و علم و معرفت باشد همه اینها به دست خداوند متعال است. برای این که انسان بتواند برگناه و معصیتها و یا برگناهکاران و معصیت کاران غلبه داشته باشند احتیاج به نیروی روحی دارند. نیروئی که در انسان مقاومت ایجاد می‌کند و او را بر مشکلات غالب و پیروز می‌سازد قدرت روح است.

قدرت روحی در وجود انسان مانند نیروی برق در چراغها و صنایع برقی است که هر چه نیرو زیادتر باشد قدرت حرکت و مقاومت بیشتر است؛ مخصوصاً "رویاری" با ذات مقدس خداوند متعال و درک جلال و عظمت او احتیاج به قدرت و مقاومت روحی دارد.

انسانها با عبادات و اعمال دینی که انجام می‌دهند و اندیشه‌ای که در عظمت و قدرت خدا می‌کنند در این حالات و تفکرات خداوند قدرت روح آنها را بالا می‌برد و مقاومت آنها را در برابر مشکلات بیشتر می‌کند تا جایی که برای ملاقات خدا هم آمادگی پیدا می‌کنند. حضرت موسی زمانی از خداوند تقاضا کرد خود را نشان بدهد که هنوز قدرت روحی او خیلی بالا نبود؛ مانند انسانی که می‌تواند صد

کیلو بار بردارد و تقاضای بار پانصد یا هزار کیلویی می‌کند؛ لذا خداوند با جلوه نور خود بر کوه طور به حضرت موسی فهمانید که هنوز در برابر جلوه خدا مقاومت ندارد. به موسی فرمود که اگر این کوه در برابر جلوه من ایستادگی کند تو هم می‌توانی ایستادگی کنی.

ائمه اطهار علیهم السلام همه جا برای این که قدرت و نیرو پیدا کنند در حال دعا و تقاضا از خدا هستند. این جملات در دعای شعبانیه زبان تقاضای آنهاست:

الهی واجعلنی ممن نادیته فاجابک و لا حظته فصعق لجلالک
فناجیته سرأ و عمل لک جهراً
پروردگارا!

چشم قلب ما را بسیار نورانی کن تا بتواند به تو نگاه کند.
موسی می‌گفت:

خدایا!

خود را به من نشان بده تا تو را ببینم؛ اما امام «ع» در اینجا می‌گوید به من نورانیت و مقاومت مرحمت کن تا بتوانم در برابر عظمت تو ایستادگی کنم. قلب مرا و چشم مرا از هر خورشیدی نورانی تر کن تا نور قلب من بر همه انوار غالب باشد و بتواند در حضور خدای خود ایستادگی کند.

در انتها از خدا تقاضا می‌کند که قلب ما را به خود مربوط کن تا ما همه کس و همه چیز را رها کنیم و با ذات مقدس تو ارتباط پیدا کنیم.

چنان باشیم که کلام تو را و صدای تو را بشنویم. تو با ما سخن بگویی و ما دعوت تو را اجابت کنیم. چنان باشیم که مورد لطف و عنایت تو قرار بگیریم. گوشه‌ای از عظمت خود را به ما نشان بدهی تا ما در برابر عظمت تو کوچکی خود را احساس کنیم.

پروردگارا!

ما را از کسانی قرار بده که سری و نهانی با او سخن می‌گوئی و او از تو آشکارا اطاعت می‌کند.

در این جملات ائمه اطهار «ع» از خدا تقاضا دارند که پیوسته با خدا رابطه قلبی داشته باشند. با خدا سخن بگویند، سخن خدا را از راه قلب و با گوش قلب بشنوند و رابطه خصوصی و دوستی و یگانگی با خدا داشته باشند؛ زیرا خداوند متعال حقیقتاً "بسیار رؤوف و مهربان است. با بندگان خود بسیار خوش رابطه است با محبت و مهربانی به آنها نگاه می‌کند، با آنها سخن می‌گوید و آنها را از مصیبت‌ها حفظ می‌کند.

برای موفقیت روحی و پیدایش قدرت مقاومت در برابر کفر و گناه و یا تقرّب بیشتر به خداوند متعال بهترین راه همین راه خواهش و تقاضا از خداوند متعال است؛ زیرا ساخت روحی انسانها مانند ساخت بدنی آنها از نوع خلقت و صنعت است. شما اگر می‌خواهید چراغ خانه شما از چراغ خانه همسایه نورانیتر باشد بایستی ساختار چراغ خود را عوض کنید: صد شمعی را پانصد شمعی و هزار شمعی و بالاتر. همین طور ما انسانها مانند همین چراغها و صنایع برقی هستیم که هر چه بهتر و عالیتر ساخته شویم نورانی‌تریم. آن سازنده

اصلی فقط خداوند متعال است ما سرمایه‌ای به جز خواهش و تقاضا نداریم.

مولا امیرالمؤمنین «ع» در دعای کمیل می‌گوید:

پروردگارا!

من سرمایه‌ای جز دعا و سلاحی جز گریه ندارم. از تو می‌خواهم نواقص وجودی مرا برطرف کنی.
انسانها فقط از مسیر دعا و اجابت دعا ترقی می‌کنند. بایستی به خدا خوش گمان و خوش عقیده باشند تا خداوند آنها را پروراند و به ثمر برساند.

الهی لم اسلط علی حسن ظنی قنوط الایاس و لا انقطع رجائی من
جمیل کرمک
پروردگارا!

من هرگز یأس و نومیدی را بر خوش گمانی و حسن ظنی که بایستی به تو داشته باشم مسلط نمی‌کنم. همواره به تو خوش گمان و خوش عقیده‌ام و هرگز امیدم را از کرم تو جدا نمی‌کنم.

الهی ان کانت الخطایا قد اسقطتني لدیک فاصفح عني بحسن توکلی
علیک الاهی ان حطتني الذنوب من مکارم لطفک فقد نبهنی الیقین الی
کرم عطفک الاهی ان انامتني الغفله عن الاستعداد للقاءک فقد نبهتني
المعرفه بکرم الاثک

پروردگارا!

گرچه خطاها و اشتباهات، مرا از نظر تو ساقط کرده است و از نظر تو افتاده‌ام. به دلیل همین توکل خوبی که به تو دارم از گناه من در گذر و با من چنان باش که گویی سابقه بدی ندارم.

پروردگارا!

گرچه گناه و معصیتها مرا از شعاع لطف و کرم تو ساقط کرده است، ولی آن یقین و اعتقادی که به لطف و کرم تو دارم مرا بیدار کرده است.

پروردگارا!

گرچه غفلت من باعث شده است که خود را برای ملاقات تو آماده نکرده‌ام، ولی معرفتی که به کرم تو و نعمتهای تو دارم مرا از خواب غفلت بیدار و آماده ملاقات کرده است.

- اولاً انسان گرچه گناهکار باشد و سابقه بدی داشته باشد هرگز نباید خود را از لطف و کرم خدا مأیوس کند و همیشه به خدا خوش گمان و خوش عقیده باشد.

- دیگر این که خدا کریم است. کسی که مجهز به صفت کرامت است همه ذوق و شوقش این است که انسانها به او پناهنده شوند و از او ثروتی و نعمتی تقاضا کنند.

گناهان که بیشتر از همین نواقص فکری و استعدادی پیدا می‌شود ما را از شعاع لطف خدا خارج می‌کند، ولی برای ارتباط با خدا جایز نیست که به خود نگاه کنیم، بلکه بایستی مدام کرم خدا و لطف او را

در نظر بگیریم.

حُسن ظنّ به خدا یکی از واجبات اخلاقی انسان است. نمونه حسن ظن غالباً در کودکان نسبت به مادرشان پیدا می‌شود. کودکان با این که گاه مادر خود را اذیت می‌کنند و به اصطلاح در داخل خانه فضولی می‌کنند و مادر را عصبانی می‌کنند، اما هرگز خوش گمانی خود را نسبت به مادر پنهان نمی‌کنند؛ باز به سوی مادر می‌دوند و روی زانوی او می‌نشینند و هرگز فکر نمی‌کنند مادر بر آنها غضبناک شده و می‌خواهد انتقام بگیرد. همه جا پدر و مادر را نسبت به خود مهربان می‌بینند.

همین طور خداوند متعال میلیارد مرتبه از پدر و مادر مهربانتر است. جایز نیست خدا را نسبت به خود یک خدای انتقام‌گیر به حساب بیاوریم و بگوییم چون ما گناه کرده‌ایم حتماً او ما را عذاب خواهد کرد. کسانی که عقیده به عذاب خدا دارند و خدا را یک موجود انتقام‌گیر نسبت به خود می‌دانند خیلی در اشتباه‌اند.

عذابهایی که خدا در قرآن مردم را به آن عذابها تهدید می‌کند عذابهایی است که از گناه مردم به دست مردم برای مردم پیدا می‌شود، نه عذابی که خدا بسازد و انسان را به آن معذب کند.

خداوند همه جا از بدترین انسانها و شقی‌ترین آدمها انتظار دارد که به خدا خوش گمان و خوش عقیده باشند از خط کفر و گناه به سوی خدا برگردند. به محض این که نگاهی به سوی خدا کند به دلیل همان امید و نگاه کردن خداوند از سابقه او می‌گذرد و او را مشمول لطف و عنایت خود قرار می‌دهد.

ائمه اطهار «ع» می‌فرمایند بدگمانی به خدا که انسان خدا را نسبت

به خود یک دشمن انتقام گیرنده بداند حتی اگر گناه بزرگی مرتکب شده باشد - این بدگمانی بزرگترین گناه است.

بدترین انسان تاریخ اگر چشمی به سوی خدا باز کند و از خدا تقاضای بخشش و محبت کند به محض نگاه کردن به سوی خدا، خداوند از سابقه او می‌گذرد، نگاه او را و امید او را قبول می‌کند و او را به بهشت می‌برد. پس حسن ظنی که امام در اینجا می‌گوید: «هرگز روح یأس و نومیدی را بر حسن ظن و امیدی که به تو دارم مسلط نمی‌کنم» برای این است که یگانه راه نجات انسان از عذابهای دنیا و آخرت و استفاده از لطف خدا همین حسن ظن و خوش گمانی به ذات مقدس خداوند متعال است. هرگز کودکان خود را به خدا بدبین نکنید. هیچ وقت به کودکان نگوئید خدا تو را به جهنم می‌اندازد؛ بلکه بگوئید گناه تو را به جهنم می‌اندازد و خدا تو را به بهشت می‌برد. همیشه لطف و محبت خدا را به کودکان خود یادآوری کنید تا آنها به خدا محبت پیدا کنند و به وسیله همین محبت از لطف خدا بهره‌مند شوند.

الهی ان دعانی الی النار عظیم عقابک فقد دعانی الی الجنة جزیل ثوابک الھی فلک اسئل الیک ابتهل و ارغب و اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعلنی ممن یدیم ذکرک و لا ینقض عهدک و لا یغفل عن شکرک و لا یستخف بامرک الھی و الحقنی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفاً و عن سواک منحرفاً و منک خائفاً مراقباً یاذاجلال و الاکرام و صلی الله علی محمد رسوله و اله الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً.

پروردگارا!

اگر تعقیب تو و انتقام تو مرا به سوی جهنم بکشاند لطف و کرم تو و بزرگواری تو مرا به بهشت امیدوار می‌کند. پس همه جا دوست دارم مجذوب لطف و کرم تو باشم. از تو خواهش و تمنا می‌کنم و در خانه تو آمده‌ام گریه و زاری می‌کنم. همه جا به سوی تو میل و رغبت دارم. من از تو تقاضا می‌کنم که رحمت و برکات خود را بر محمد و آل محمد صلوات علیه و آله فراوان گردانی و مرا از کسانی قرار دهی که دائم به یاد تو باشم عهد تو را نشکنم. از شکر تو غافل نشوم و فرمان تو را سبک نشمارم.

پروردگارا!

با آن روشنایی تابنده، که قلب مرا مانند خورشید تابنده می‌کند: نورانی کن تا من به عظمت تو عارف باشم، از ما سوای تو برگردم، از خدای خود بترسم و مراقب او باشم. ای خدایی که این همه جلال و بزرگواری داری! برکات خود را بر پیغمبر اکرم و اولاد او فراوان گردان و چنان کن که من دائم تسلیم دین تو و فرمان تو باشم.

نتیجه بحث این است که انسان همه جا لطف و کرم خدا را و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد. هرگز به خود و اعمال خود و نواقص وجودی خود نگاه نکند، همه جا ناظر به عظمت خدا باشد و خود را در خانه خدا حاضر سازد. لطف و کرم خدا مانند نور خورشید است و ما انسانها مانند علفها و گیاهها در شعاع خورشید پرورش پیدا می‌کنیم. چقدر موجودات کره زمین به شعاع خورشید نزدیک هستند

و دائم در معرض تابش نور و حرارت خورشید قرار می‌گیرند. شاید می‌توانیم بگوییم که این خورشید در نیمی از شبانه روز ما را از لطف خود محروم می‌کند و به غروبگاه می‌رود، ولیکن لطف و محبت خدا در یک ثانیه هم از ما فاصله نمی‌گیرد. تنها چیزی که ما را از لطف خدا محروم می‌کند دوری از خدا و پرداختن به هوا و هوس و گناه و معصیت است. در عین حال بدترین آدمها همانهاییند که خود را از لطف خدا مأیوس می‌کنند و به کرم خدا بدبین می‌شوند. یأس از لطف خدا از هر گناهی بدتر است. امکان ندارد بدترین انسانها به خدا پناهنده شود خدا او را از لطف خود محروم سازد.

الحمد لله اولاً و آخراً
محمد علی صالح غفاری

ما انسانها حتی اگر از اولیاء خدا باشیم حقی بر خدا نداریم تا آن را مطالبه کنیم. همهٔ سرمایه‌های ما امید است و بایستی از عفو خدا استفاده کنیم. وقتی معصومین همه با خدا چنین گفتگو می‌کنند، برای ما با این همه ضعف و ناتوانی و سابقه گناه سرمایه‌ای جز امید به عفو خدا باقی نمی‌ماند. در این کتاب زبان طلب و تقاضای عفو را از این دعای شریف «دعای شهبانیه» می‌آموزیم.

کتاب چاپ شده از همین مؤلف توسط مؤسسه انتشارات بعثت

- ۱- تفسیر سوره ق
- ۲- تفسیر سوره حمد
- ۳- تفسیر سوره قیامت
- ۴- ترجمه و تفسیر دعای کمیل
- ۵- تنزیل الکتاب

کتاب چاپ شده از همین مؤلف توسط سایر انتشارات

- ۱- توحید از دیدگاه علم و عرفان
- ۲- شرح دعای مکارم الاخلاق
- ۳- تفسیر سوره نور
- ۴- تفسیر سوره قدر
- ۵- تفسیر سوره دهر (انسان نمونه)
- ۶- معراج و شوق القمر

کتاب در دست چاپ از همین مؤلف توسط مؤسسه انتشارات بعثت

- ۱- تفسیر سوره بقره
- ۲- تفسیر سوره یس
- ۳- تفسیر سوره عصر
- ۴- شجره طویبی
- ۵- تفسیر سوره فلق
- ۶- شخصیت حضرت زهرا و مریم
- ۷- مبادی آفرینش
- ۸- هندسه خلقت

نویسندگان	تومان	موضوع	مؤلف - مترجم	عنوان
پنجم	۱۸۰۰	روانشناسی	دکتر حسین آزاد	آسیب شناسی روانی جلد ۱
دوم	۲۰۰۰	//	دکتر حسین آزاد	آسیب شناسی روانی جلد ۲
دوم	۱۴۰۰	//	دکتر منصور - دکتر دادستان	دیگه‌گه پیاژه در گستره تحول روانی
اول	۹۰۰	//	دکتر منصور - دکتر دادستان	روانشناسی بالینی (آزمایش بالینی و فرایند تشخیص)
هشتم	۱۱۰۰	//	دکتر حمزه گنجی	روانشناسی تفاوت‌های فردی
دوم	۵۵۰	//	دکتر حمزه گنجی	روانشناسی تجربی کاربردی
سوم	۱۹۰۰	//	دکتر حمزه گنجی	روانشناسی رشد
یازدهم	۱۸۰۰	//	دکتر حمزه گنجی	روانشناسی عمومی
ششم	۸۵۰	//	دکتر حمزه گنجی	اندازه‌گیری و ارزشیابی در آموزش و پرورش
پنجم	۱۰۰۰	//	دکتر محمد پارسا	سایکولوژیکال تکستس (متون روانشناسی)
یازدهم	۱۰۰۰	//	دکتر محمد پارسا	زمینه روانشناسی عمومی
دوم	۸۵۰	//	دکتر محمد پارسا	کاربرد روان شناسی در تدریس
چهاردهم	۱۱۵۰	//	دکتر محمد پارسا	روانشناسی رشد کودک و نوجوان
نهم	۱۸۰۰	//	دکتر یوسف اردبیلی	اصول و فنون راهنمایی و مشاوره در آموزش و پرورش
اول	۹۰۰	//	دکتر یوسف اردبیلی	روش‌های ارزشیابی در بخش‌های دولتی و غیردولتی
اول	۱۲۵۰	//	دکتر یوسف اردبیلی	روش‌های تهیه، اجرا و استاندارد کردن آزمون
اول	۱۰۰۰	//	دکتر باقر ثنائی	فنون مشاوره و روان درمانی گروهی
سوم	۱۲۰۰	//	دکتر باقر ثنائی	مبانی مشاوره و راهنمایی
سوم	۱۳۰۰	//	دکتر محمد حسین سروری	روانشناسی صنعتی جلد ۱
اول	۱۰۰۰	//	دکتر نیک چهره محسنی	ادراک خود از کودکی تا بزرگسالی
اول	۹۵۰	//	دکتر احمد زندی	خود انضباطی کودک و نوجوان در خانه و مدرسه
دوم	۷۵۰	//	دکتر فرهاد ماهر	پویایی‌های گروه (مبانی نظری و راهبردهای عملی)
اول	۸۵۰	//	دکتر علی فتحی آشتیانی	مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی
اول	۲۰۰۰	//	دکتر به‌پژوه و همکاران	فرهنگ کودکان استثنائی
دوم	۴۲۰	//	دکتر احمد به‌پژوه	کمک به رشد گفتار و زبان کودکان عقب‌مانده تربیت‌پذیر
دوم	زیر چاپ	//	دکتر هادی بهرامی	کاربرد بالینی و تشخیصی آزمون‌های فرافکنی شخصیت
اول	۱۲۰۰	//	خانم زهرا زمردیان	روانشناسی و مهر پدري
دوم	۵۰۰۰	فنی و مهندسی	دکتر کاتسوهیکا اوگاتا	مهندسی کنترل سیستم‌های مدرن (انست انگلیسی)
پنجم	۱۵۰۰	ریاضی	دکتر حبیب‌الله دهمرده	ریاضیات عمومی (۲)
اول	۵۵۰	//	مهندس محمد یعقوبی فر	تشریح مسائل باخلاصه درس آنالیز عددی و راهنمای تیلور
دوم	۶۰۰	کامپیوتر	مهندس محسن محمدصغری	کامپیوتر و بچه‌ها (جدیدترین روش آموزش کامپیوتر)
اول	۸۵۰	//	مهندس علی پنهانی	آموزش آسان بانک اطلاعاتی فاکس پرو ۲/۶
اول	۱۲۰۰	شیمی	دکتر مجید هروی و همکاران	نمایشهای شگفت‌انگیز شیمی
دوم	۱۰۰۰	تاریخ	دکتر محیط طباطبایی	تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران
اول	۱۰۰۰	//	دکتر رضا شعبانی	حدیث نادرشاهی (تصحیح، تحشیه و تعلیقات)
اول	۶۰۰	حقوقی	رمضان الطافی و ناصر شهریور	قوانین و مقررات اقامت و تحصیل در کانادا، استرالیا و نیوزلند
اول	۴۰۰	فلسفه	پرفسور سید حسن امین	وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی
اول	۳۵۰۰	دینی	دکتر محمدباقر محقق	دائرةالفراندر فرهنگ قرآن جلد ۶
اول	۳۰۰	//	استاد محمد تقی شریعتی	چرا حسین (ع) قیام کرد؟
اول	۸۰۰	//	آیت‌اله محمدعلی صالح غفاری	شرح و تفسیر دعای کمیل
اول	۸۰۰	//	آیت‌اله محمدعلی صالح غفاری	شرح و تفسیر دعای شعبانیه
دوم	۱۲۰۰	//	استاد فخرالدین حجازی	نقش پیامبران در تمدن انسان
دوم	۳۰۰۰	//	استاد فخرالدین حجازی	زندگانی امام حسن (ع) گالیله‌گور
ریال	۶۰۰	//	استاد فخرالدین حجازی	شگفتیهای نهج البلاغه
اول	۵۵۰	سیاسی	مهندس کیا طباطبایی	حکومت‌های غیرانسانی (نقض حقوق بشر در اروپای امروز)
اول	۵۰۰	//	استاد محسن عابدی	حدود مشارکت سیاسی زنان در اسلام
اول	۹۰۰	//	حسین امیرعبدللهان	استراتژی مهاردوگانه آمریکا در برابر ایران و عراق
ریال	۸۰۰	//	دکتر حامد شهیدیان	فرا ترازا و اسپین آسمان - زندگی مردم فلسطین
اول	۵۰۰	رمان	خانم سلمی طباطبایی	معلم مریخی من